

فوق طبیعی

آنچه کتاب مقدس درباره جهان نادیده می آموزد
و اهمیت آن

مایکل اس. هایزر

مترجم: سارا قالیشورانی

Supernatural
Copyright © 2015 by Michael S. Heiser

Supernatural Farsi translation
© 2017, Miqlat

The entire contents of this translation may be copied and disseminated in any form by permission of the author and copyright holder. This permission applies only to the translation published by Miqlat.org. Miqlat.org is a United States 501(c)(3) non-profit corporation. This permission therefore does not extend to any translation in the same language, or any other language, published by Lexham Press.

ISBN

Translator: Sara Ghalishorani

تمام محتویات این ترجمه میتواند به هر شکل با اجازه مؤلف و دارنده حق تألیف کپی و نشر شود. این مجوز تنها برای ترجمه منتشر شده توسط Miqlat.org اعمال میشود. Miqlat.org یک شرکت آمریکایی خصوصی میباشد 501(c)(3). بنابراین، این مجوز برای هر ترجمه دیگر به این زبان یا زبانهای دیگر قابل اعمال نیست. منتشر شده توسط Lexham Press.

ISBN

مترجم: سارا قالیشورانی

برای پدر و مادرم

اد و جان اسپارو

که آیا چنین چیزی را پیش بینی کرده بودند؟

فکر میکنم جواب واضح است.

اول سموئیل 1: 1 - 28

تقدیر و تشکر برای نسخه اصلی انگلیسی

افکار بیان شده در این بخش به جهت قدردانی از دیگر کتاب من قلمرو نادیده میباشد. از آنجا که این کتاب مافوق طبیعی چکیده ای است از آن اثر.

با تشکر از گروه مباحثات مجازی که در فاصله کمی پس از آنکه من تصمیم به انتخاب موضوعات شورای الهی و جهان نادیده به عنوان نقطه کانونی در حوزه علمی فعالیتیم گرفتم، ایجاد شد. تعجبی ندارد که بگویم این گروه را گروه مطالعه شورای الهی نامیدم.

گروه Divine Council (Study Group) DCSG پس از فارغ التحصیلی من از مقطع دکتری در سال 2014 و آغاز به کار در Logos Bible Software منحل شد. اما تمرینی بود به جهت آماده سازی من برای تألیف هر دو کتاب.

قلمرو نادیده به صورت یک دست نوشته و تحت عنوان *افسانه ای که واقعیت دارد* آغاز شد که من آن را برای دنبال کننده گان علاقه مند به محتوای وب سایت و رمان خود *The Façade* آماده کرده بودم. بیشتر این مطالب ابتدا در یک خبرنامه و سپس در یک وبلاگ منتشر میشد. این امر مرا موظف به نگارش مطالبی جدید در هر ماه میکرد. اول پیش نویس کامل کتاب *افسانه*، همانطور که این چنین نامگذاری شده بود، در سال 2012 به پایان رسید. این دست نوشته بعدها در پی انتقادات و بازخورد خوانندگان بهبود یافت. دست اندرکاران اصلی در این امر در بخش تقدیر و تشکر کتاب *قلمرو نادیده* ذکر شده اند.

نیروهای اصلی در جهت انتشار کتابهای *قلمرو نادیده* و متعاقباً *مافوق طبیعی* سه نفر از مدیران اجرایی در شرکتهای *Faithlife Corporation/Logos Bible Software* باب پریچت، دیل پریچت و بیل نین هاپس میباشند. این افراد نه تنها موفق به ارتقاء سطح دست نوشته های من شدند، بلکه پیش بینی نیاز به یک نسخه چکیده از محتوای آن را نیز کردند. این کتاب *مافوق طبیعی* نتیجه ای از دید و رویای آنهاست.

دیو لامبرت، ویراستار من برای *قلمرو نادیده* ویرایش این اثر، *مافوق طبیعی* را نیز بر عهده داشته است. تخصص و تجربه او در حیطه ویرایش در هر صفحه از این کتاب به زیبایی نمایان است. او باعث شد که چشمان من از دیدن اشخاص معمولی بر روی نیمکتهای کلیسا غافل نماند.

در نهایت، قدردان همسرم، درنا هستم که همه چیز را برای من ممکن میسازد.

تقدیر و تشکر

از این ترجمه

در اینجا لازم میدانم که از اهدا کننده گان به Miqlat.org نیز قدردانی کنم. بدون سخاوتمندی شما ترجمه این کتاب امکان پذیر نمی بود.

فهرست مطالب

- فصل اول: ایمان به کتاب مقدس
فصل دوم: قلمرو نادیده : خدا و خدایان
فصل سوم: پادشاهان ابدی
فصل چهارم: شورش الهی
فصل پنجم: جغرافیای کیهانی
فصل ششم: کلمه، اسم و فرشته
فصل هفتم: قوانین عهد
فصل هشتم: مکان مقدس
فصل نهم: جنگ مقدس
فصل دهم: پنهان در آشکار
فصل یازدهم: مقصود فوق طبیعی
فصل دوازدهم: سوار بر ابرها
فصل سیزدهم: واژگونی عظیم
فصل چهاردهم: نه از این جهان
فصل پانزدهم: مشارکان در طبیعت الهی
فصل شانزدهم: حکمرانی بر فرشتگان
خاتمه
دعایی برای بخشایش
درخواستی از نویسنده

فصل اول ایمان به کتاب مقدس

آیا واقعا به آنچه کتاب مقدس می گوید ایمان داریم؟

برای برخی این سوال در کتابی که غالباً توسط ایمانداران خوانده خواهد شد می تواند عجیب به نظر برسد. اما از نظر من این سوال آنقدرها هم عجیب نیست. در کتاب مقدس چیزهای بسیار عجیب و نامتعارفی وجود دارند که باور آنها برای ما سخت است، مخصوصاً در جهان مدرن امروزی.

صحبت من درباره مسائل بزرگ و اساسی ایمان مسیحی مثل اینکه آیا عیسی خداوندی بود که بر روی زمین آمد، بر روی صلیب کشته شد و سپس از مردگان قیام کرد، نیست. من حتی به داستانهای معجزه آسایی مانند داستان خروج، هنگامی که خداوند اسرائیل را با باز کردن راهی از میان دریای سرخ از مصر نجات داد، فکر نمی کنم. اکثر مسیحیان به این موارد ایمان دارند. زیرا اگر به خداوند و عیسی ایمان نداشته باشید، یا به اینکه خدا می تواند کارهای معجزه آسایی انجام دهد، دیگر چه دلیلی دارد که خود را مسیحی بنامید؟

صحبت من درباره مسائل فوق طبیعی است که گاه گاهی هنگام مطالعه کتاب مقدس با آنها روبرو می شویم اما به ندرت درباره آنها در کلیساها چیزی می شنویم.

برای مثال، در اول پادشاهان 22 داستانی درباره یکی از پادشاهان پلید اسرائیل، اخاب، وجود دارد. در این داستان او قصد دارد با پادشاه یهودا متحد شود تا به دشمن در مکانی به نام راموت جلعاد حمله کنند. پادشاه یهودا می خواهد با بدست آوردن اطلاعاتی از آینده نتیجه این حمله را پیشاپیش بداند. بنابراین دو پادشاه از تمام انبیای دربار اخاب خواستند که برای آنها پیشگویی کنند. اما این انبیاء تنها چیزهایی را که به خاطر اخاب خوش می آمد بیان می کردند و هر دو پادشاه از این مطلب آگاه بودند. پس آنها تصمیم گرفتند که از نبی خداوند شخصی به نام میکایا درخواست پیشگویی کنند. اما آنچه میکایا می گوید خبر خوبی برای اخاب نیست:

میکایا ادامه داد: «پس کلام خداوند را بشنو: خداوند را دیدم که بر تخت خود نشسته بود و تمامی لشکر آسمان نزد او بر چپ و راستش ایستاده بودند. 20 و خداوند فرمود: «کیست که آخاب را اغوا نماید تا به راموت جلعاد برآمده، بیفتد؟» یکی چنین می گفت و دیگری چنان. 21 سپس روحی پیش آمد و در حضور خداوند ایستاده، گفت: «من او را اغوا خواهم کرد.» 22 خداوند پرسید: «به چه وسیله؟» گفت: «بیرون خواهم رفت و روحی دروغگو در دهان تمامی انبیایش خواهم بود.» خداوند فرمود: «او را اغوا خواهی کرد، و خواهی توانست. برو و چنین کن.» (اول پادشاهان 22: 19-23)

آیا متوجه شدید که کتاب مقدس از شما می خواهد که چه چیزی را باور کنید؟ اینکه خداوند با گروهی از موجودات روحانی به جهت تصمیم گیری برای امور روی زمین ملاقات می کند. آیا این واقعیت دارد؟

در اینجا مثال دیگری از رساله یهودا:

او فرشتگانی را نیز که مقام والای خود را حفظ نکردند، بلکه منزلگاه مناسب خویش را ترک گفتند، به زنجیرهای ابدی کشیده و برای محاکمه در آن روز عظیم، در تاریکی مطلق نگاه داشته است. (یهودا 1: 6)

خداوند گروهی از فرشتگان را به یک زندان زیرزمینی می فرستد؟ آیا واقعاً چنین است؟

همانطور که گفتیم، کتاب مقدس حاوی بسیاری از مطالب عجیب و نامتعارف است. بخصوص درباره جهان نادیده و روحانی. مسیحیان بسیاری را دیده ام که مشکلی با مطالب کمتر بحث برانگیز فوق طبیعی (حداقل در بین مسیحیان) ندارند، اما بخش هایی مانند مثال های ذکر شده آنها را بیش از حد معمول پریشان می کند، بنابراین آنها این بخشها را نادیده می گیرند. من شخصاً با این موضوع مواجه شده ام. من و همسرم یکبار از کلیسایی دیدن کردیم که کشیش آن یک مجموعه موعظات از کتاب اول پطرس انجام می داد. او ابتدا در صبح درباره اول پطرس 3: 18-22 صحبت کرد و اولین چیزی که از پشت تریبون بیان شد این بود که ما میخواهیم از این آیات صرف نظر کنیم به دلیل اینکه آنها بسیار عجیب هستند. منظور او از عجیب این بود که آن آیات حاوی عناصر ماوراء طبیعی بودند که در باورهای الهیاتی او جایی نداشتند مانند:

زیرا مسیح نیز یک بار برای گناهان رنج کشید، پارسایی برای بدکاران، تا شما را نزد خدا بیاورد. او در عرصه جسم کشته شد، اما در عرصه روح، زنده گشت 19 و در همان منزلت رفت و این را به ارواحی که در قرارگاه خود به سر می بردند اعلام کرد، 20 همان ارواحی که در ایام گذشته نافرمانی کرده بودند، آنگاه که خدا در روزگار نوح که کشتی ساخته می شد، با شکیبایی انتظار می کشید. در آن کشتی تنها شماری اندک، یعنی هشت تن، به واسطه آب نجات یافتند. (اول پطرس 3: 18-20)

این ارواح زندانی کجا و چه کسانی بودند؟ آن کشیش احتمالاً جواب این سوال را نمی دانست یا علاقه ای به آن نداشت به همین دلیل به راحتی تصمیم به صرف نظر کردن از این آیات را گرفت.

به عنوان یک پژوهشگر کتاب مقدس آموخته ام که بخشهای عجیب کتاب مقدس (و بسیاری از بخشهای کمتر شناخته و درک شده) در حقیقت از اهمیت بسیار بالایی برخوردارند. این بخشها مطالب و اطلاعات خاصی درباره خدا، جهان نادیده و زندگی خودمان به ما می دهند. باور کنید یا نه، اگر ما از این مطالب آگاه بودیم و معنی آنها را درک می کردیم، با تمام سختی و پیچیدگی، طرز فکر ما درباره خدا، یکدیگر، این که چرا اینجا هستیم و اینکه سرنوشت نهایی ما چیست به کلی دگرگون می شد.

در رساله اولی که پولس رسول به قرننیان می نویسد، او ناراحتی خود را از اینکه ایمانداران چگونه برای حل اختلافات خود به دادگاهها می رفتند بیان می کند. از نظر او این یک اتلاف وقت و انرژی عاطفی است که همچنین یک بازتاب منفی نیز بر روی ایمان آنها خواهد داشت. او بیان می کند: «مگر نمی دانید که ایمانداران جهان را داوری خواهند کرد؟ و اگر شما باید جهان را داوری کنید آیا لیاقت آن را ندارید که در مورد موضوعات کوچک داوری نمایید؟ 3 آیا نمی دانید که ما درباره فرشتگان قضاوت خواهیم کرد؟ پس چقدر بیشتر درباره امور این زندگی!» (اول قرننیان 6: 2-3)

داوری بر جهان؟ قضاوت فرشتگان؟ آنچه پولس درباره این آیه پیچیده می گوید در عین شگفت انگیز بودن می تواند زندگی انسان را دگرگون کند. کتاب مقدس فعالیتهای موجودات ماورائی را با زندگی و سرنوشت ما مرتبط می سازد. همانطور که پولس می گوید، ما روزی جهان را داوری خواهیم کرد. ما فرشتگان را قضاوت می کنیم. در ادامه کتاب به این مطلب بیشتر خواهیم پرداخت.

دلیل اینکه پولس می تواند این مطلب را به قرننیان و ما بنویسد این است که داستان کتاب مقدس در واقع داستانی است درباره اینکه خدا چگونه ما را خلق کرده و می خواهد که عضوی از خانواده الهی او باشیم. تصادفی نیست که کتاب مقدس از ترکیب واژگانی گرفته شده از مفهوم روابط خانوادگی

مانند با هم در یک خانه زندگی کردن و همکاری با یکدیگر استفاده می کند. تا بطور جمعی خدا، عیسی، موجودات جهان نادیده و ایمانداران، شما و من را، توصیف کند. خدا می خواهد که بشریت بخشی از خانواده الهی و سلطنت او بر آفرینش باشند.

همه ما این گفته را که آنچه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود، می شناسیم این بخشی از دعای ربانی می باشد (متی 6: 10). از همان ابتدا، خداوند می خواست که خانواده انسانی او با او در جهانی کامل و بی نقص زندگی کنند، همراه با خانواده ای که او از قبل در جهان نادیده داشت، ساکنین آسمان او. این کتاب مانند کتاب مقدس داستانی است درباره نقشه خداوند، مقاومت نیروهای تاریکی با آن، شکست این نقشه و موفقیت نهایی آن در آینده. ما نمی توانیم درک درستی از حماسه کتاب مقدس داشته باشیم بدون در نظر گرفتن تمامی شخصیت‌های آن، اعم از شخصیت‌های فوق طبیعی که عضوی از داستان هستند ولی توسط خیلی از معلمین کتاب مقدس نادیده گرفته می شوند.

اعضای مسکن الهی، فرعی، بی اهمیت و یا بی ربط به داستان انسان در کتاب مقدس نیستند. آنها در این داستان نقش اصلی را ایفا می کنند. اما خوانندگان امروزی کتاب مقدس اغلب اوقات کتاب مقدس را بدون در نظر گرفتن و توجه به هزاران روش شگفت انگیزی که این جهان فوق طبیعی در این کتاب نشان داده شده است می خوانند. برای من دیدن و درک آنچه امروز در کتاب مقدس می خوانم دهها سال به طول انجامید و حال می خواهم که ثمره آن سالهای مطالعه را با شما تقسیم کنم.

اما بیایید از سوال اولی که در ابتدای این بخش پرسیده ام منحرف نشویم. آیا واقعاً به آنچه که کتاب مقدس می گوید ایمان دارید؟ این نقطه است که گردونه به روی غلتک می افتد. دانستن آنچه که کتاب مقدس درباره جهان نادیده می گوید هیچ سود و منفعتی برای شما نخواهد داشت اگر به آن ایمان نداشته باشید.

در دوم پادشاهان 6: 8-23، الیشع نبی باز دچار درسر می شود. پادشاهی خشمگین قشون عظیمی برای محاصره خانه او می فرستد زمانی که خدمتکار او وحشت زده به نزد او می رود الیشع به او می گوید: «نترس، قوای ما از قوای آنها بزرگتر است!». قبل از اینکه خدمتکار بتواند اعتراضی کند الیشع چنین دعا می کند: «ای خداوند چشمان او را باز کن تا ببیند!» خداوند در لحظه جواب این دعا را می دهد: «پس خداوند چشمان خدمتکار الیشع را باز کرد و او دید کوههای اطراف پر از اسبان و ارابه های آتشین است.»

دعای الیشع، دعای من برای شماست. باشد که خداوند چشمان شما را باز کند تا ببینید، تا دیگر نتوانید درباره کتاب مقدس مثل گذشته فکر کنید.

فصل دوم

قلمرو نادیده: خدا و خدایان

مردم شیفته مسائل ماورایی و انسانهایی با قدرتهای خارق العاده هستند. با نگاهی به صنعت سرگرمی در سالهای اخیر درمی یابیم که هزاران کتاب، شوهای تلویزیونی و فیلم های سینمایی درباره فرشتگان، موجودات فضایی، هیولاها، دیوها، ارواح، جادوگران، جادو، خون آشام ها، گرگینه ها و ابرقهرمانان ساخته شده است. بسیاری از نمایشهای پر فروش هالیوود بهره گرفته شده از نیروهای ماورایی هستند. شوهای تلویزیونی مانند Fringe و البته Supernatural و X-files طرفدارهای سفت و سختی دارند. حتی اگر مدت زمان زیادی از فیلمبرداری قسمتهای جدید آنها گذشته باشد. حقیقتاً آیا این موضوعات همیشه در داستانها، کتابها و هنر محبوب نبوده اند؟

یکی از دلایل آن می تواند این باشد که اینها، راه فراری از مسائل روزمره زندگی هستند. آنها جهانی را به ما عرضه می کنند که جذابیت بسیار بیشتری نسبت به دنیای واقعی ما دارند. جذابیت خاصی در رقابت میان نیک و بد در مقیاس جهانی وجود دارد که همیشه ما را به هیجان می آورد. نبرد حماسی قهرمانان میدل ارث (Gandalf, Frodo, and company) بر ضد فرمانروای تاریکی Saron در سه گانه ارباب حلقه ها خوانندگان (و این روزها علاقمندان به فیلم) را برای مدت بیش از یک قرن مجذوب و تسخیر خود کرده است. هر چه شخصیت منفی پلیدتر باشد، پیروزی در نبرد تماشایی تر می شود.

در مقطع دیگری، همانطور که کتاب جامعه می گوید، مردم جذب دنیاهای دیگر میشوند زیرا « خدا ابدیت را در قلب ما قرار داده است » (جامعه 3: 11).

چیزی در شرایط انسانی بشر وجود دارد که او را مشتاق به چیزی فراتر از تجربیات انسانی می کند، تجربه ای الهی. پولس رسول نیز درباره این اشتیاق نوشته است. او به ما میآموزد که این اشتیاق ناشی از زندگی کردن در دنیایی است که خداوند آفریده است. مخلوقات گواهی دهنده ای بر خالق و طبیعتاً قلمرویی فراتر از ما هستند (رومیان 1: 18-23). در حقیقت، پولس می گوید که این انگیزه آنقدر قوی و نیرومند بود که باید عمداً سرکوب می شد (آیه 18).

ولی با این حال به نظر نمی رسد که ما به داستان حماسی کتاب مقدس به همان شکلی که داستانهای ماورای طبیعی در کتابها، فیلم ها و افسانه های خودمان می اندیشیم، فکر کنیم. دلایلی برای این امر وجود دارد که فراتر از نبود جلوه های ویژه سینمایی هستند. برای برخی، شخصیتهای کتاب مقدس بیش از حد معمولی و یا پدربزرگانه هستند. آنها هیچ حس پویایی یا قهرمانانه ای به خواننده انتقال نمی دهند. به هر حال اینها همان شخصیتها و داستانهایی هستند که ما از دوران بچگی در کلیساها درباره شان شنیده ایم. البته یک مانع فرهنگی نیز وجود دارد. این برای ما دشوار است که بتوانیم با یک خیل عظیمی از چوپانان و مردان عبا پوش از دوران باستان، همانطور که در نمایش های کلیسایی می بینیم، همزاد پنداری کنیم.

اما به عقیده من، عامل مهمتری که باعث می شود ذهن ما مسائل ماورای طبیعی و علمی تخیلی را راحت تر از جهان نادیده کتاب مقدس بپذیرد، روشی است که این مسائل از کتاب مقدس به ما آموخته شده است. آنچه که من تا به حال در کلیسا در طی این سالها شنیده ام، نه تنها کهنه و قدیمی می باشد

بلکه مسائل ماورایی را نیز بسیار کسل کننده و غیر جذاب نشان می دهد و حتی بدتر از آن تعالیم کلیسایی، جهان نادیده و ماورای طبیعی را سست و بی قدرت تفسیر می کند.

بسیاری از چیزهایی که مسیحیان از جهان نادیده باور دارند، حقیقت ندارد. فرشتگان بال ندارند (کروبیان شامل این موضوع نمی شوند زیرا آنها هیچوقت تحت عنوان فرشته خلق و خطاب نشده اند. فرشتگان همیشه به شکل انسان ظاهر شده اند) دیوها دارای شاخ و دم نیستند و آنها به جهت وادار کردن ما به گناه وجود ندارند (ما به خودی خود به خوبی از عهده ارتکاب به گناه برمیاییم. در حالی که کتاب مقدس نیروهای شریر را در حقیقت به روشهای وحشتناکی توصیف می کند، شیطان باهوش اعمال شیطانی مهمتری برای انجام دادن دارد تا اینکه از مردم عروسکهای کوکی بسازد. بعلاوه فرشتگان و دیوها بازیکنان کوچک با نقش های فرعی هستند. کلیسا ظاهراً هیچوقت قادر به دسترسی به بازیکنان بزرگ که نقش اصلی دارند نمی شود.

خدایان واقعی هستند

در فصل اول از شما پرسیدم که آیا واقعاً به آنچه که کتاب مقدس می گوید باور دارید؟ این را به عنوان یک امتحان بدون آمادگی قبلی تصور کنید.

کتاب مقدس می گوید که خدا نیروهای کاری از موجودات الهی دارد که تصمیمات او را اجرا می کنند. از آنها بعنوان دیوان، مجلس یا شورای الهی یاد شده است (مزمور 89: 5-7 ، دانیال 7: 10). یکی از واضح ترین آیات در این باره مزمور 82: 1 میباشد. ترجمه هزاره نو این مطلب را به خوبی بیان میکند: «خدا در شورای الهی در جایگاه خود قرار گرفته، در میان 'خدایان' داوری می کن».

اگر با دقت به آن بنگرید این باب با این آیه شروع می شود. بار اولی که من این آیه را به دقت مطالعه کردم، بسیار شگفت زده شدم. اما منظور این آیه دقیقاً همان چیزی است که به طور ساده و صریح بیان می کند. مانند هر آیه دیگر در کتاب مقدس، مزمور 82: 1 نیز باید در مضمون خود درک شود. که در این مورد درک آنچه که کتاب مقدس درباره خدایان می گوید میباشد.

کلمه اصلی عبری که «خدایان» از آن ترجمه شده است، «الوهیم» میباشد. بسیاری از ما برای مدت زمان زیادی برداشت و تعریفی که از کلمه الوهیم داشته ایم ، یکی از نامهای خدای پدر بوده است. به همین دلیل فکر کردن به این کلمه در معانی گسترده تر برای ما دشوار است. اما این کلمه در اصل به «هر» موجودی از جهان نادیده اشاره می کند. به همین دلیل است که این کلمه برای خود خدا (پیدایش 1: 1)، دیوها (تثنیه 37: 17) و ارواح جهان پس از مرگ (اول سموئیل 28: 13) استفاده شده است. برای کتاب مقدس، هر موجودی که محل سکونت او در جهان روحانی باشد یک الوهیم تلقی می شود.

واژه عبری استفاده شده، به یک سری توانایی های خاصی که تنها خدا دارد اشاره نمی کند. کتاب مقدس خدا را از خدایان دیگر به روشهای دیگری غیر از استفاده از کلمه الوهیم، متمایز می کند. برای مثال کتاب مقدس فرمان میدهد که تمامی خدایان باید خدای کتاب مقدس را پرستش کنند(مزمور 29: 1). او خالق و پادشاه آنان است (مزمور 95: 3 ، 148: 1-5). مزمور 89: 6-7 می گوید: «زیرا کیست در آسمانها که با خداوند برابری تواند کرد؟ و کیست در میان موجودات آسمانی که مانند خداوند باشد؟ خدا در شورای فُدسیان بی نهایت مهیب است؛

از او می‌باید ترسید، بیش از همه آنان که گرداگرد اویند.»
[اول پادشاهان 23: 8، مزمور 97: 9] «تو محیب هستی در مجلس مقدسین». نویسندگان کتاب مقدس صریحاً بیان کرده اند که خدای اسرائیل هیچ همانندی ندارد و او رب الارباب، خدای خدایان است. (تثنیه 10: 17، مزمور 136: 2)

این موجودات که در مجلس مقدسین جمع شده اند واقعیت دارند. در فصل اول این کتاب من به بخشی از کتاب مقدس اشاره کردم که خدا با ساکنین الهی ملاقات می‌کند تا برای سرنوشت اخاب پادشاه تصمیم‌گیری کند. در این بخش از اعضای شورای الهی به عنوان «روح» ذکر شده است. اگر باور داریم که جهان روحانی واقعیت دارد، باید اعتراف کنیم که نیروی کاری ماورایی خدا در آیات ذکر شده در بالا و خیلی مثالهای دیگر نیز واقعی هستند. در غیراین صورت تنها تظاهر به باور واقعیت روحانی کرده ایم.

از آنجا که کتاب مقدس به اعضای این شورای الهی بعنوان روح اشاره می‌کند، درمیابیم که این خدایان بت‌هایی از سنگ و چوب نیستند. اینها مجسمه نیستند که برای خدا در شورای الهی کار می‌کنند. این موضوع حقیقت دارد که مردم جهان باستان که خدایان دیگر را می‌پرستیدند برای خود بت‌ها می‌ساختند. اما آنها می‌دانستند که بت‌هایی که با دست خودشان ساخته اند، قدرت واقعی نیستند. آن بت‌های دست‌ساز تنها اشیایی بودند که خدایان در آنها مسکن برگزینند به جهت دریافت قربانی و دادن آگاهی به پیروانشان که با انجام مناسک مذهبی خاصی خدایان ساکن شده در این بت‌ها را فرا می‌خواندند.

ساز و کار شورای الهی

خدایان ذکر شده در مزمور 82: 1 کمی بعدتر در آیه 6 بعنوان «پسران خدای متعال» نام برده شده اند. ترکیب «پسران خدا» چندین بار در کتاب مقدس نمایان است، معمولاً در حضور خدا (مانند ایوب 1: 6، 2: 1). ایوب 38: 7 به ما می‌گوید که آنها حتی قبل از آفرینش زمین و انسانها وجود داشتند.

و این نکته بسیاری جالبی است. خدا این موجودات روحانی را پسران خود می‌خواند. از آنجا که او خود آنها را آفریده و از «خانواده» برای آنها معنا پیدا می‌کند. به همین شکل شما نیز نسل خود را، پسران و دختران خود می‌خوانید، زیرا شما در پیدایش آنها نقش داشته اید. اما خدا نه تنها پدر آنها بلکه پادشاه آنها نیز می‌باشد. در جهان باستان سلطنت یک امر موروثی بود و حکومت در خاندانهای سلطنتی بطور موروثی ادامه پیدا می‌کرد. خدا فرمانروای شورای خویش است و پسران او پس از او دارای برترین رتبه، براساس رابطه شان با او، می‌باشند. اما همانطور که بعداً در طول این کتاب به این موضوع خواهیم پرداخت، اتفاقی می‌افتد و برخی از آنها خیانت می‌کنند.

پسران خدا همچنین تصمیم‌گیرندگان هستند. ما از اول پادشاهان 22 (و بسیاری مثالهای دیگر) می‌دانیم که کار خدا شامل تعامل با تاریخ بشر بود. هنگامی که خدا تصمیم می‌گیرد که زمان مرگ اخاب شرور فرا رسیده است، او این امر را به شورای خود واگذار می‌کند که درباره چگونگی آن تصمیم‌گیری کنند.

جلسات شورای الهی در کتاب مقدس، در مزمور 82 و اول پادشاهان 22 تنها نمونه‌هایی که به ما مربوط می‌شوند نیستند. بعضی از این جلسات سرنوشت امپراطوری‌ها را تغییر داده اند.

در دانیال 4، نبوکدنصر، پادشاه بابل، با دیوانگی موقت توسط خدا مجازات شده بود. این حکم تحت عنوان «فرمان خدای متعال» (دانیال 4: 24) و «فرمان دیده بانان» (دانیال 4: 17) صادر شده

بود. دیده بانان واژه ای بود که برای موجودات مقدس در شورای الهی خدا استفاده می شد. این نشان می داد که آنها چگونه همیشه مراقب امور بشریت بودند. آنها هیچ وقت نمی خوابیدند.

این صحنه های موجود در کتاب مقدس از جلسات شورای الهی به ما می گویند که اعضای شورای خدا در سلطنت او شرکت دارند. حداقل در بعضی موارد، خدا دستوری که اراده اوست صادر کرده اما این آزادی را به آنها می دهد که درباره چگونگی اجرای آن تصمیم بگیرند.

فرشتگان نیز در شورای الهی خداوند شرکت دارند. در زبان اصلی کتاب مقدس، واژه ترجمه شده به فرشته، در عهد عتیق و جدید در اصل به معنی پیغام رسان می باشد. کلمه «فرشته» در اصل یک نوع شرح وظایف است. فرشتگان رسانندگان پیامها به مردم هستند. در ادامه این کتاب درباره فرشتگان و وظایف آنها و همچنین دیگر وظایف اعضای شورای الهی بیشتر خواهیم آموخت.

این موضوع چه اهمیتی دارد

واکنش شما به هر آنچه که تا به اینجا در این کتاب خوانده اید می تواند چیزی شبیه «چه چیزهای جالبی! هیچوقت این را در کتاب مقدس ندیده بودم. اما این اطلاعات چه تاثیری بر زندگی روزمره من و روشی که کلیسای من در پیش میگیرد خواهد داشت؟» پاسخ به این سوال این است که حقایق بیان شده در این کتاب ارتباط مستقیم با درک ما از اینکه خدا کیست، چگونه با او ارتباط برقرار کنیم و هدف ما از زندگی روی زمین، دارد. برای بهتر روشن شدن این موضوع من هر فصل را با یک خلاصه و نتیجه گیری، مانند این بخش، به پایان میرسانم که مفاهیم عملی بیان شده درباره حقایق آن فصل را بیان می کند.

در این فصل ما درباره اینکه کتاب مقدس چگونه درباره شیوه مدیریت کیهانی خداوند و اینکه این مطالب چه دیدی از خدا به ما می دهند و در نهایت خدا چگونه به ما مرتبط می شود، صحبت کردیم.

اول اینکه، ساز و کار خانواده الهی خدا الگویی است از اینکه خدا چگونه با خانواده زمینی خود ارتباط برقرار می کند. در این باره در فصل بعد بیشتر صحبت خواهیم کرد. اما فعلاً با این مثال خلاصه می کنم: شما ممکن است با خود فکر کرده باشید که اصلاً چرا خدا به یک شورای الهی احتیاج دارد. خدا نباید برای انجام هیچ کاری به کمک نیاز داشته باشد، حتی در جهان روحانی. او خداست! اما کتاب مقدس به روشنی بیان می کند که او از موجودات زیر دست خود برای انجام دادن کارها استفاده می کند.

او به یک شورای الهی احتیاج ندارد، اما انتخاب کرده که از آن استفاده کند. و او به ما نیز نیازی ندارد، اگر بخواهد می تواند با صدای بلند با همه کسانی که به پیغام انجیل احتیاج دارند سخن بگوید و آنها را به هر شکل که لازم است تشویق کند که به او بازگردند. او میتواند با قرار دادن صدای خود در ذهن مردم آنها را متقاعد کند که به یکدیگر محبت کنند. اما او این کار را نمی کند. در عوض او از مردم، من و شما، برای انجام این کار استفاده میکند.

ثانیاً، خدا می توانست همه رویدادها را از قبل مقدر کند تا همه چیز آنطور که او میخواهد باشد. اما او اینکار را نمی کند. در داستان اخاب پادشاه، خدا این امر را، که چگونه اراده او را برای این پادشاه بجا بیاورند، به دستیاران آسمانی خود واگذار می کند.

به زبان دیگر او به آنها اجازه می دهد که از اراده آزاد خود استفاده کنند. این به ما میگوید که همه چیز از پیش تعیین شده نیست. این نه تنها در جهان نادیده، بلکه در جهان ما نیز صادق است.

در کتاب مقدس جهان نادیده دارای یک ساختار است. خدا در راس، و کسانی که برای او کار می کنند، خانواده او می باشند. آنها شریک در سلطنت او هستند. نحوه اجرایی این ساختار به هر روشی که باشد، آنها در آن سهیم هستند.

شگفت آور است که کتاب مقدس درباره انسانها نیز به همین روش سخن می گوید. از همان ابتدا در باغ عدن، خدا انسانها را آفرید تا زمین را با او اداره کنند. خدا به آدم و حوا گفت: «خدا ایشان را برکت داد، و خدا بدیشان فرمود: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط یابید. بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر هر جاننداری که بر زمین حرکت می کند، فرمان برانید.» (پیدایش 1: 28). آدم و حوا فرزندان خدا بودند، در خانواده زمینی او. خدا می خواست با آنها زندگی کند و اجازه دهد که آنها در تبدیل کردن تمام زمین به عدن سهیم باشند.

این یک موضوع آشنا برای اکثریت خوانندگان است آنچه که چندان واضح نیست، این است که آدم و حوا تنها اعضای خانواده خدا در عدن نبودند. خانواده الهی او نیز در آنجا حضور داشتند. عدن جایی است که خدا در آن زندگی می کرد، و زندگی می کند، و متعاقباً خانواده او. ما به بهشت به عنوان مکانی که ما در آنجا با خدا و فرشتگان، و خانواده الهی او، زندگی میکنیم فکر می کنیم. این روشی است که در اصل برای این امر در نظر گرفته شده بوده و خواهد شد. این تصادفی نیست که کتاب مقدس با بازگشت آسمان بر روی زمین، عدن جهانی، به پایان میرسد. (مکاشفه 21 و 22)

برای درک سرنوشتمان، باید به زمانی که هر دو خانواده خدا در یک مکان حضور داشتند بازگردیم. ما باید به باغ برگردیم.

فصل سوم پادشاهان ابدی

ما مقدمه کوتاهی در مورد شورای الهی خداوند، خانواده نادیدنی و نیروهای کاری او داشتیم. اما هنوز چیزهای بسیار زیادی هست که باید به آنها بپردازیم، بخصوص در مورد اینکه بازیکنان اصلی مثل عیسی و شیطان چگونه در این تصویر جا می گیرند. اما قبل از اینکه به آنچه در دنیای نادیده اتفاق می افتد رجوع کنیم، باید به روشی تازه در مورد خودمان فکر کنیم. سلطنت خدا در جهان نادیده روحانی توسط شورای الهی اش، الگویی است برای حکومت او بر روی زمین، آنچه که الهیدانان به عنوان پادشاهی خداوند می شناسند که تمام آن در کتاب پیدایش، در باغ عدن، آغاز شد.

عدن، دفتر مرکزی خدا

زمانی که ترکیب «باغ عدن» را می شنوید، اولین چیزی که به ذهن شما می رسد چیست؟ اکثر مردمی که من با آنها صحبت کرده ام، اول از همه به آدم و حوا فکر می کنند. عدن خانه آنها بود. جایی که خدا آنها را در آن ساکن کرد (پیدایش 2: 15-25).

اما عدن خانه خدا نیز بود. حزقیال به عدن به عنوان «باغ خدا» اشاره می کند (حزقیال 28: 13، 31: 8-9) که جای تعجبی ندارد. آنچه ممکن است تعجب آور باشد این است که دقیقاً پس از ذکر «باغ خدا» حزقیال آن را «کوه مقدس خدا» خطاب می کند. در بسیاری از ادیان باستانی، باغ های مجلل و کوه های دور از دسترس به عنوان خانه خدایان شناخته می شدند. کتاب مقدس هر دو تفسیر را برای عدن استفاده می کند. عدن خانه خدا و بنابراین مکانی برای رسیدگی به امور، دفتر مرکزی او بود. و در جایی که خدا ساکن است، شورای او نیز با او حاضر هستند.

نمایندگان خدا

یکی از مهمترین آیات کتاب مقدس که نشان می دهد خدا و شورای او هر دو در عدن حضور داشتند در پیدایش 1: 26 است: «انسان را به صورت خود و شبیه خودمان بسازیم». در اینجا مخاطبان این جمله در واقع یک گروه هستند، اما آن گروه چه کسانی هستند! ساکنان الهی، شورای الهی او. او در اینجا با دیگر شخصیت های تثلیث سخن نمی گوید، زیرا خدا نمی تواند از چیزی آگاه باشد که دیگر شخصیت های تثلیث از آن آگاه نیستند! در اینجا او این گروه را مخاطب قرار می دهد تا آنها را از تصمیم خود آگاه سازد.

درک این مطلب دشوار نیست. مانند اینکه من به بعضی از دوستانم بگویم: «بیایید پیتر را بگیریم!» بیایید این کار را بکنیم! بسیار واضح و ساده. اما در اینجا نکته دیگری وجود دارد که ما نمی خواهیم از آن بگذریم و آن این است که خدا در اصل این گروه را در این تصمیم گیری شریک نمی داند.

برخلاف دیگر جلسات شورای الهی که تا به حال دیده ایم، اعضای شورای خدا در این تصمیم گیری شرکت نمی کنند. زمانی که انسان خلق می شود (پیدایش 1: 27) خدا تنها کسی است که خلقت را انجام می دهد. خلقت انسان کاری است که خود خدا آن را انجام داده است. اگر به مثال پیتر از من برگردیم، اگر من این اعلان را با بردن همه به پیتر فروشی و پختن پیترها توسط خودم به جای خرید آنها انجام

داده بودم، آن وقت این من بودم که همه کارها را انجام دادم. این دقیقا همان روشی است که خدا برای خلقت انسان استفاده کرده است.

اینکه خدا تنها کسی است که انسان را خلق کرده است امری است بسیار منطقی زیرا موجودات الهی شورای او چنین قدرتی را ندارند. اما این باعث ایجاد نکته عجیب دیگری میشود. در پیدایش 1: 27، انسانها به شباهت خدا آفریده شده اند (خدا انسانها را شبیه خود آفرید) اما پس تکلیف آیه 26 «به شباهت خودمان» چیست؟

در واقع هیچ. جایابی بین «به شباهت ما» و «به شباهت او» در پیدایش 1: 26-27 موضوع جذابی را نمایان می کند. این گفته خدا که «انسان را شبیه خودمان بسازیم» به این معنی است که وجه مشترکی بین او و آنان که او با آنها سخن می گفت وجود دارد. این وجه مشترک هر چه که باشد، انسانها نیز آن را پس از آفرینش خواهند داشت. ما نه تنها به شباهت خدا بلکه به شباهت موجودات الهی شورای او نیز هستیم.

این شباهت در عبارت «صورت خدا» بیان می شود. تفسیر بهتری از پیدایش 1: 26 این خواهد بود که خدا انسانها را بعنوان تصویری از خود خلق کرده است. انسان بودن به معنی تصویر خدا بودن است. به قول معروف ما نمایندگان خدا بر روی زمین هستیم.

ما چگونه خدا را نمایان می کنیم؟ در فصل قبل دیدیم که خدا قدرت خود را با موجودات الهی، نیروهای کاری نادیده خود، تقسیم می کند. او این کار را با انسان های روی زمین نیز انجام می دهد. خدا پادشاهی والا بر همه چیز است، دیده و نادیده. اوست که حکم می راند و این حکمرانی را با خانواده خود، در دنیای روحانی و انسانی تقسیم می کند. ما در اینجا تا در نقشه خدا برای تبدیل کل زمین به آنچه که او می خواهد شرکت کنیم و با او از آن لذت ببریم.

در نهایت خدا به ما نشان داد که چگونه باید این کار را انجام بدهیم. عیسی نمونه کامل نمایان کردن خداست. او صورت خدای نادیده (کولسیان 1: 15) و مظهر کامل ذات اوست (عبرانیان 1: 3). کار ما به شباهت عیسی در آمدن است (رومیان 8: 29) (دوم قرنتیان 3: 18).

دو شورا، یک هدف

در تمامی این مطالب نکته ای وجود دارد که امیدوارم شما آن را درک کرده باشید. انسانها در اصل ارکان مدیریتی شورای خدا بر روی زمین هستند. ما برای زندگی در حضور خدا، همراه با خانواده آسمانی او، ساخته شده ایم. ما ساخته شده ایم تا از او لذت برده و او را برای همیشه خدمت کنیم. در اصل این چیزی بود که قرار بود بر روی زمین اتفاق بیفتد. عدن جایی بود که آسمان و زمین تلاقی پیدا می کرد. خدا و شورای الهی او در همان مکانی که انسان زندگی می کرد حضور داشتند.

اما نتیجه چه شد؟

خدا به آدم و حوا گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط یابید» (پیدایش 1: 28) این مسئولیت و وظیفه نمایندگان خدا بود. آنها خدا را همچون پیشکارانی که بر خلقت حکمرانی می کردند خدمت می کردند. وظیفه انسانها این بود که زمین را پر سازند و عدن را بر روی کل کره زمین

گسترش دهند، تا ملکوت خدا بر همه جا گسترش یابد. این کار بسیار بزرگی برای دو نفر بود پس خدا میخواست که آدم و حوا بچه دار شوند.

همانطور که می دانید آدم و حوا و فرزندان آنها سقوط کردند. انسان مرتکب گناه شد. که اگر این اتفاق نیفتاده بود زمین به تدریج به یک عدن جهانی تبدیل می شد. ما دارای حیات جاودان بر روی یک سیاره بی نقص، با خدا و خانواده روحانی او زندگی می کردیم.

خدا انسان را دوست می داشت. پس او آدم و حوا را بخشید اما بقیه انسانها از آن نقطه به بعد مقدر به دنبال کردن رد پای آنها در این مسیر شد. همه ما گناه می کنیم و بدون میانجیگری خدا لایق مرگ هستیم (رومیان 6: 23). ما فانی و بنابراین گناهکار هستیم. ما به نجات احتیاج داریم.

این ایده که خدا می خواهد ما به خانواده الهی او داخل شویم، جزئی از شورای او باشیم و در حضور او زندگی کنیم، به ما کمک می کند برخی از نکات شگفت انگیز در کتاب مقدس را درک کنیم.

این توجیه می کند که چرا کتاب مقدس به ما به عنوان «پسران خدا» یا «فرزندان خدا» اشاره می کند (یوحنا 1: 12، 11: 52، غلاطیان 3: 26، اول یوحنا 3: 1-3). این توضیح می دهد که چرا ایمانداران به عنوان فرزندخوانده در خانواده الهی توصیف شده اند (غلاطیان 4: 7، تیتس 3: 7، یهودا 2: 5) و «مشارکان در طبیعت الهی» (دوم پطرس 1: 4، اول یوحنا 3: 2) این توضیح می دهد که چرا پس از بازگشت عیسی، خدا به ایمانداران نعمت خوردن از میوه درخت حیات را که در بهشت خداست خواهد بخشید (مکاشفه 2: 7). این توضیح می دهد که چرا او وعده داده که حکمرانی بر امتها را با ما تقسیم می کند (مکاشفه 2: 26-28). حتی تاج و تخت خود را (مکاشفه 3: 21). ما هر چه در این زندگی به جلو می رویم در واقع در حال بازگشت به عدن هستیم آسمان بر روی زمین باز خواهد گشت.

این همان کاری است که ما در زندگی پس از مرگ انجام خواهیم داد. حکمرانی در عدن جهانی. ما از آنچه آدم و حوا برای کمک به ایجاد آن در نظر گرفته شده بودند، لذت خواهیم برد. حیات جاودان، چنگ نواختن و سرود خواندن هر روز هفته نیست بلکه کشف و لذت بردن از خلقت بی عیب و نقص خدا در اوج کمال، در کنار خود خدا، مسیح قیام کرده و دیگر نمایندگان اوست، انسان و مافوق طبیعی.

این چه اهمیتی دارد

ممکن است اینطور به نظر نرسد اما بسیاری از تفکرات بنیادی از همه اینها نشأت گرفته اند. زندگی کردن با آگاهی از اینکه زندگی های ما، خدا و نقشه های او را نمایان می کند، حتی زمانی که ما هنوز آن را نمی بینیم، می تواند دید ما را نسبت به هر روز این زندگی تغییر دهد.

نقشه اصلی خدا تبدیل تمام زمین به عدن بود. او می خواست که انسانها در گسترش حکمرانی نیک او بر روی زمین سهیم باشند، همانطور که در امور عدن سهیم بودند. او به آدم و حوا گفت که صاحب فرزند شوند و بر آفرینش سلطنت کنند. این دستور بعد از سقوط آدم و حوا فراموش نشد. در حقیقت این دستور بعد از اتفاقات فجیع بعد از طوفان دوباره تکرار شد (پیدایش 8: 17، 9: 1). اگر چه باغ عدن گم شده بود، خدا می خواست که آن را دوباره بازسازی کند. در نهایت حکومت و پادشاهی او با بازگشت عیسی به اوج کمال خود خواهد رسید و خدا آسمان و زمینی جدید خواهد ساخت (مکاشفه 21 و 22 شباهت بسیاری به آن دارند). تا آن زمان ما می توانیم حقیقت خدا و مژده نجات عیسی را در همه جا پخش کنیم ما همچنان می توانیم خدا را در هر جایی و برای هر کسی که ملاقات می کنیم

نمایان سازیم. ما نمایندگان خدا هستیم تا عدن او را در اینجا و اکنون بازسازی کنیم و مشتاقانه منتظر روزی که مسیح آن طرح را به کمال می رساند باشیم.

آگاهی از اینکه ما نمایندگان خدا هستیم به این معنی است که تصمیماتی که میگیریم اهمیت دارند. مسیحیان، که دیگر در گناه گمشده نیستند می توانند به کمک روح القدس نقشه خدا را به انجام رسانند. ما در اینجا هستیم که نیکویی زندگی با خدا را در همه جا پخش کنیم و به آنها که این مژده را احتیاج دارند بگوییم که چگونه از آن لذت ببرند. زندگی های ما با خیلی از مردم تقابل دارد. خاطرات آنها از این تقابل و برخوردها در زندگی آنها و مردمی که با آنها در ارتباط هستند موج می زند. ما سبیل کوچکی از زندگی با خدا و یا زندگی جدا از خدا هستیم غیر از این دو حالت وجود ندارد.

دانش اینکه تمام انسانها تصویر و نماینده خدا هستند باید ما را به دیدن زندگی انسان به عنوان ارزش روحانی که هست برانگیزاند. این فراتر از تصمیم گیری های مهم اخلاقی است. آنچه که ما یاد گرفتیم تأثیر بسزایی بر روی اینکه چگونه یکدیگر را می بینیم و با هم مرتبط هستیم می گذارد. نژادپرستی هیچ جایی در جهان خدا ندارد. ناعدالتی با نمایندگان خدا سازگاری ندارد. سوءاستفاده از قدرت در خانه، کار و یا دولت از خدا نیست. این روشی نیست که خدا در عدن با فرزندانش رفتار میکرد. بنابراین این ها جایی در رفتار ما با دیگر نمایندگان او نیز نخواهد داشت.

در آخر نمایاندن خدا به این معنی است که انجام هر کاری که او را جلال می دهد یک خواندگی روحانی است. هر کار درستی می تواند بخشی از پیش بردن جهان به سوی عدن و برکت رساندن به دیگر نمایندگان او باشد و یا برخلاف آن. خدا کسانی که او را خدمت می کنند به عنوان انسانهای مقدستر و خاص تر به خاطر کار و مقامی که دارند نمی بیند. برای او این مهم است که هر کدام از ما در جایی که هستیم او را چگونه به دیگران نمایان می کنیم. ما یا در مقابل تاریکی می ایستیم و زندگی را که خدا در نهایت برای همه می خواهد به دیگران اعلان می کنیم، و یا غیر از آن. این فرصت لازم نیست چشمگیر باش، تنها باید به دست آورده شود.

به همان اندازه که نقشه خدا در عدن چشمگیر بود، آن رویا با همان سرعت از بین رفت. تنها خدا کامل و بی عیب است. اراده آزاد در دستان موجودات ناکامل، حتی روحانی، می تواند نتایج اسف باری داشته باشد.

فصل چهارم شورش الهی

من فصل قبلی را با این فکر که وجود اراده آزاد در دستان موجودات ناکامل، چه الهی چه انسانی، میتواند نتایج مصیبت باری به عمل بیاورد به پایان رساندم. این کتمان حقیقت است. برخی از فجایعی که در فصل های ابتدایی کتاب مقدس وجود دارند، که تمامی آنها شامل هر دو انسان و موجودات فرا طبیعی می باشند، نشانگر این امر هستند.

اگر یادتان باشد خدا تصمیم گرفت که قدرتش را با هر دو نوع از این موجودات، الهی در قلمرو فوق طبیعی و انسان بر روی زمین، تقسیم کند. این پس زمینه ای بود بر این امر که خدا فرمود: «انسان را به صورت خود و شبیه خودمان بسازیم» (پیدایش 1: 26) و این حقیقت که خدا انسانها را به شباهت خود آفرید. موجودات روحانی و انسانها نمایندگان تصویر خدا هستند. ما شریک در قدرت و حکمرانی و نمایان گران او هستیم.

از یک طرف، این تصمیم فوق العاده ای بود. اراده آزاد بخشی از شبیه خدا بودن است. ما بدون آن نمی توانستیم شبیه خدا باشیم. بدون اراده آزاد مفاهیمی مثل عشق و از خودگذشتگی بی معنی می بودند. اگر شما برای عشق فقط برنامه ریزی شده باشید و هیچ تصمیمی در آن وجود نداشته باشد، دیگر واقعی نیست. گفتار و اعمال از قبل تعیین شده واقعی نیستند. فکر کردن درباره این موضوع من را به آخرین نسخه فیلم جنگ ستارگان برگرداند، بازگشت جدای. روح اوبیوان کنوبی به لوک می گوید که پدرش دارت ویدر بیشتر شبیه یک ماشین است تا یک انسان. با این حال در آخر متوجه می شویم که این واقعیت ندارد. ویدر لوک را از دست امپراطور به بهای زندگی خودش نجات می دهد. او تنها یک ماشین برنامه ریزی شده نبود. تصمیم او از قلب می آمد، از انسانیت و اراده آزاد او.

اما مشکلی در تصمیم خدا وجود دارد. بخشیدن آزادی به موجودات دارای شعور و هوش به این معنی است که آنها می توانند و به طور قطع تصمیمات اشتباه بگیرند و یا عمداً تمرد و شورش کنند. و این اساساً به طور تضمینی اتفاق خواهد افتاد، از آنجا که تنها موجود کامل و بی نقص خود خداست. او تنها کسی است که او می تواند به آن واقعا اعتماد کند. به این دلیل است که در عدن کارها می توانستند اشتباه پیش بروند و رفتند.

اغتشاش در بهشت

به چیدمان عدن توجه کنید. آدم و حوا تنها نیستند. خدا به همراه شورای الهی خود در آنجا حضور دارد. عدن ستاد مرکزی انسانی - الهی برای غلبه بر بقیه زمین، گسترش زندگی عدن بر دیگر نقاط کره خاکی است (پیدایش 1: 26 - 28). اما یکی از اعضای شورا از این نقشه خدا خوشحال نیست.

همانطور که در پیدایش 1 دیدیم، در پیدایش 3 نیز نشانه هایی از اینکه عدن خانه ای برای دیگر موجودات الهی هست وجود دارد. در آیه 22 پس از اینکه آدم و حوا گناه کردند، خدا چنین می گوید: «اکنون آدم همچون یکی از ما شده است که نیک و بد را می شناسد». این عبارت همان علامتی است که در پیدایش 1: 26 دیدیم («شبیه خودمان»).

می دانیم که شخصیت اصلی در پیدایش 3، مار، در واقع حیوان مار نبوده است. او در اصل یک حیوان نبود. هیچ تلاشی برای قرار دادن او در پشت شیشه در یک باغ وحش مؤثر واقع نمی شد، و او هم خوشحال نمی شد. او یک موجود الهی بود. مکاشفه 12: 9 او را تحت عنوان ابلیس یا شیطان میشناساند.

بعضی مسیحیان براساس مکاشفه 12: 7-12 احتمال می دهند که اندکی پس از آفرینش شورشی الهی در آسمان رخ داده است:

در آسمان جنگی برپا شد. میکائیل و فرشتگانش با اژدها و فرشتگان او جنگیدند. 8 اژدها شکست خورد و دیگر در آسمان جایی برای او و فرشتگانش نبود. 9 پس آن اژدهای بزرگ از آسمان به زیر انداخته شد؛ آن مار قدیمی که تمام جهان را گمراه می کند و نامش ابلیس و شیطان است، با فرشتگانش به زمین افکنده شدند. (مکاشفه 12: 7-9)

جنگی که در آسمان در این آیات توضیح داده می شود، با تولد عیسی مرتبط می گردد (مکاشفه 12: 4، 5 و 10):

اژدها در برابر آن زنی که نزدیک بود بزاید، ایستاد تا همین که بچه اش به دنیا بیاید، آن را بلعد. 5 آن زن پسری به دنیا آورد که قرار بود با عصای آهنین بر همه ملل حکومت کند. اما کودک او به سوی خدا و تخت او ربوده شد.

آنگاه صدایی بلند در آسمان شنیدیم که می گفت: «اکنون نجات و قدرت و سلطنت خدای ما رسیده است و مسیح او قدرت را به دست گرفته است و کسی که مدعی ایمانداران بود و شب و روز آنان را در برابر خدای ما متهم می ساخت، از آسمان بیرون رانده شده است.

کتاب مقدس هیچ نشانه ای از اینکه قبل از اتفاقات عدن، نمایندگان خدا، انسانی یا الهی، برخلاف اراده او و یا در تمرد از او عمل می کردند، به ما نمی دهند. اما شرایط در پیدایش 3 به شدت تغییر میکند.

جرم مار این بود که او بطور آزادانه انتخاب کرد که حاکمیت خدا را رد کند. خدا تعیین کرده بود که آدم و حوا وارد امور خانوادگی او شوند. آنها باید عدن را بر روی زمین گسترش می دادند. اما دشمن آنها را در آنجا نمی خواست. او خودش را در موقعیت خدا قرار داده و با خود گفت:

«در دل خود می گفتم:

”به آسمان صعود خواهم کرد،

و تخت خود را فراتر از ستارگان خدا خواهم افراشت؛

بر کوه اجتماع جلوس خواهم کرد،

بر بلندترین نقطه کوه مقدس؛

14 به فراز بلندیهای ابرها صعود خواهم کرد،

و خود را مانند آن متعال خواهم ساخت.“ «(اشعیا 14: 13)

او یک جنبش جسورانه داشت. از آنجا که حبله گری مار باعث گناه آدم و حوا شد، او از خانه خدا اخراج شد (حزقیال 28: 14-16) و به زمین تبعید شد، «تو را به زمین افکنم» همانطور که کتاب مقدس می گوید (اشعیا 14: 12). مکانی که مرگ سلطنت می کند و زندگی جاودانه نیست. او به جای فرمانروای زندگی، فرمانروای مرگ شد. به این معنی که دشمن بزرگ اکنون به دنبال تمام انسانها است. از آنجا که اتفاقات باغ عدن منجر به از بین رفتن جاودانگی انسان بر روی زمین شد. بشریت اکنون نیاز دارد که نجات داده شود تا بتواند حیات جاودانه با خدا در عدنی جدید داشته باشد.

نتیجه کار مجموعه ای از لعنتها بود. لعنت بر روی مار شامل اندکی پیش گویی نیز بود. خدا گفت نسل حوا و نسل مار دشمن خواهند بود: «14 پس یهوه خدا به مار گفت: «چون چنین کردی، از همه چارپایان و همه وحوش صحرا ملعون تری! بر شکمت خواهی خزید و همه روزهای زندگی ات خاک خواهی خورد. 15 میان تو و زن، و میان نسل تو و نسل زن، دشمنی می گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی زد.» (پیدایش 3: 14-15). نسل حوا چه کسانی هستند؟ انسانها. نسل مار چه کسانی هستند؟ این بیشتر مفهومی انتزاعی دارد. یوحنا رسول به ما مثالهایی مانند یهودیانی که از عیسی متنفر بودند می دهد. «شما به پدران ابلیس تعلق دارید.» (یوحنا 8: 44). عیسی کسی که به او خیانت کرد، یهودا، را ابلیس خطاب می کند (یوحنا 6: 70). نسل مار در واقع هر کسی است که در مقابل اراده خدا می ایستد، همانطور که مار کرد.

ذریه بد

مدتی زیادی طول نکشید تا مشکلات جدیدی سر برآوردند. یکی از فرزندان آدم و حوا تبدیل به یک قاتل شد. قائل هابیل را کشت و نشان داد که «از آن شریر بود» (اول یوحنا 3: 12). در طول تاریخ کتاب مقدس با افزایش جمعیت انسانها بر روی زمین، جمعیت شریران نیز گسترش می یابد (پیدایش 6: 5).

اینک خطای روحانی دیگری رخ می دهد، اگر چه به این موضوع در جلسات کلیسایی زیاد اشاره نمی شود، اما این رویداد تاثیر زیادی بر گسترش شرارت بر روی زمین داشت. این بار بیش از یک یاغی وجود داشت. گسترش این شر به وسیله انسانها در پیدایش 6: 5 با داستان پیدایش 6: 1-4 مرتبط است که پسران خدا در آن فرزندان زمینی خود را با نام نفیلیان (غول پیکران) به وجود میاورند.

کتاب مقدس اطلاعات زیادی درباره اینکه دقیقا چه اتفاقی در این داستان از کتاب پیدایش رخ می دهد به ما نمی دهد. اما قسمتهایی از این داستان در جای های دیگری از کتاب مقدس و در رسوم یهود خارج از کتاب مقدس نمایان می شود که نویسندگان عهد جدید به خوبی از آنها آگاه بودند و به آنها در نوشته های خود اشاره کرده اند.

بعنوان مثال پطرس و یهودا درباره فرشتگانی که قبل از طوفان نوح گناه کردند می نویسند (دوم پطرس 2: 4-6 و یهودا 5 و 6). قسمتی از آنچه که آنها می نویسند از منابع یهودی خارج از کتاب مقدس می آید. پطرس و یهودا می گویند که پسران خدا که مرتکب این گناه شدند، در هاویه و سیاهچالهای تاریک محبوس شدند، به عبارت دیگر تا به ابد به جهنم تبعید شده اند. آنها قسمتی از دوری نهایی خدا خواهند بود، چیزی که کتاب مقدس آن را «روز خداوند می خواند».

ماخذ و منابعی که پطرس و یهودا از آنها استفاده کرده اند برای محققین و الهی دانان به خوبی آشنا هستند. یکی از این منابع کتاب اول خنوخ می باشد. این کتاب برای یهودیان زمان مسیح و مسیحیان کلیسای اولیه شناخته شده بود. اگر چه به عنوان کتاب الهی و مقدس شناخته نمی شد اما پطرس و یهودا اعتقاد داشتند که بخشی از محتویات آن به قدری حائز اهمیت است که در نامه های خود آنها را نقل میکنند.

این منابع گمان می زنند که پسران خدا با دادن دانش الهی به انسانها قصد کمک به بشریت را داشتند و سپس منحرف شدند و یا با به وجود آوردن نمایندگانی از خودشان، قصد تقلید از خدا را داشته اند. این منابع همچنین حاوی توضیحاتی درباره اینکه دیوها از کجا می آیند می باشند. دیوها در واقع ارواح جدا شده از نفیلیان به قتل رسیده قبل و در زمان طوفان نوح هستند. آنها بر روی زمین با قصد

اذیت و آزار انسانها پرسه می زنند. و به دنبال تجسم یافتن دوباره هستند. در کتاب مقدس بعد از پیدایش بازماندگان نفیلیان ذکر شده در پیدایش 6: 1-4، عناقیان و رفائیان نام دارند (تثنیه 2: 10-11، اعداد 13: 32-33). برخی از این رفائیان در عالم مردگان پدیدار می شوند (اشعیا 14: 9-11) جایی که مار به آنجا تبعید شده بود. نویسندگان عهد جدید بعدها آن مکان را هاویه یا جهنم نام نهادند.

این مطالب به ما نشان می دهند که نویسندگان اولیه یهود تهدید پیدایش 1 تا 4 را درک کرده و جدی گرفته بودند. پسران خدا می خواستند که باغ عدن را به روش خودشان بازسازی کنند، جایی که موجودات الهی و انسانها با هم زندگی می کردند. آنها تصور می کردند که بهتر از خدا می دانند که بر روی زمین چه اتفاقی باید بیافتد، همانطور که دشمن اصلی تصور می کرد. تغییر دادن نقشه خدا برای بازگرداندن سلطنت خود منجر به تبدیل شرایط از بد به بدتر شد.

نه تنها داستان پیدایش 6: 1-4 انعکاس وحشتناکی از ذریت مار و مخالفت عمدی با خدا بود بلکه مقدمه ای بر چیزهایی بدتر نیز می بود. در زمان موسی و یوشع برخی از موانعی که قوم در فتح سرزمین موعود با آن برخورد کردند قبایل مختلف غول پیکران بودند (تثنیه 2 - 3). این غول پیکران نامهای مختلفی داشتند. در اعداد 13: 32-33 از آنها بعنوان عناقیان نامبرده شده است. آنها به طور مخصوص بازماندگان نفیلیان خوانده می شوند، از نسل پسران خدا در پیدایش 6: 1-4. عهد عتیق به ما می گوید که اسرائیلیان تا زمان داود پادشاه با این دشمنان غول پیکر در حال جنگ بودند. داود جلیات را نابود کرد (اول سموئیل 17) و بعضی از سپاهیان برادران جلیات را کشتند تا تهدید را نهایتاً به پایان برسانند (دوم سموئیل 21: 15-22).

این چه اهمیتی دارد

لعنت پیشگویی شده بر مار و شورش الهی که به دنبال آن بود مراحل اولیه چیزی بودند که الهی دانان آن را نبرد روحانی می نامند، نبرد بین نیک و بد، نبرد طولانی بر ضد خدا و مردمان او. این نبردی است که میدان جنگ آن دو قلمرو دیده و نادیده می باشند.

با همه شگفتی و اعجاب، این داستانها درس بزرگی به ما می دهند: خدا بر سر سرنوشت انسان رقابتی الهی داشته و هنوز دارد. مخالفت در برابر اراده خدا بر روی زمین و برای انسانها همچنان در جریان است، در هر دو قلمرو روحانی و در بین انسانها. اما خدا برای دوباره پیوند زدن آسمان و زمین نقشه های خود را دارد. مداخله و مخالفت خصمانه در انجام این نقشه ها بدون مجازات باقی نمی ماند. انسانها بسیار با ارزش هستند. نقشه خدا برای خانواده انسانی خود تغییر نکرده و از بین نخواهد رفت. این بخشها درس های مفیدی نیز برای ما دارد. همچنان که این نبرد طولانی بر ضد خدا می تواند به تصمیم او برای خلقت نمایندگان انسانی و الهی که از خصلت آزادی او برخوردار بودند، نسبت داده شود، باید بدانیم که خدا علت و منبع بدی و شر نیست.

در کتاب مقدس هیچ نشانه ای از اینکه خدا نمایندگان خود را تحریک به نافرمانی میکند وجود ندارد، و یا از اینکه اطاعت آنها از پیش تعیین شده باشد. این حقیقت که خدا آینده را میداند به این معنی نیست که آینده از پیش تعیین شده است. ما این را بطور وضوح در بخش هایی مانند اول سموئیل 23: 1-14 می بینیم که به ما از نجات شهر قعیله از فلسطینیان توسط داود می گوید. بعد از جنگ شائول متوجه می شود که داود در شهر است. شائول در آن زمان به دلیل ترس از اینکه داود سلطنت او را تصاحب کند، در صدد قتل داود بود. شائول لشکری به قعیله فرستاد با امید به دام انداختن داود در درون دیوارهای شهر. هنگامی که داود در باره نقشه شائول می شنود از خدا می پرسد:

«آیا مردان قعیله مرا به دست او تسلیم خواهند کرد؟ آیا شائول طبق آنچه خدمتگزارت شنیده، خواهد آمد؟ ای یهوه، خدای اسرائیل، تمنا دارم خدمتگزار خود را آگاه سازی.» خداوند فرمود: «او خواهد آمد.» 12 آنگاه داوود بار دیگر پرسید: «آیا مردان قعیله من و مردانم را به دست شائول تسلیم خواهند کرد؟» خداوند گفت: «تسلیم خواهند کرد.» (اول سموئیل 23: 11-12)

داود سپس آنچه که هر کدام از ما ممکن بود انجام بدهیم انجام داد. او سریعا از شهر خارج شد. و این به ما نشان می دهد که چگونه پیش دانی خدا از وقایع به معنی از پیش تعیین شدن آنها نیست. اول سموئیل 23 به ما از دو واقعه می گوید که خدا از پیش در باره آنها می داند ولی هیچ وقت اتفاق نمی افتند. خدا می دانست که شورش الهی و سقوط انسان اتفاق خواهد افتاد اما این به این معنی نیست که او خود باعث انجام آنها شد. پیش دانی ارتباطی به از پیش تعیین کردن وقایع ندارد.

ما باید به داستان سقوط انسان با این دید نگاه کنیم. خدا می دانست که آدم و حوا گناه خواهند کرد. او متعجب نشد. او همه چیز را می داند، واقعی و احتمالی. اما این حقیقت که خدا می توانست ورود بدی و تمرد را در دنیای خود ببیند، در هر دو بخش انسانی و الهی که منجر به اقوای انسان به گناه شد به این معنی نیست که او باعث و علت این اتفاق بود. ما می توانیم و باید بدی و شری که امروزه در زمان خودمان تجربه می کنیم را نیز با همین دید نگاه کنیم. خدا سقوط را پیش بینی کرد و نقشه ای آماده برای جبران آن داشت. او همچنان می دانست که ما گناهکار به دنیا خواهیم آمد و سقوط خواهیم کرد (به دفعات، بیایید صادق باشیم). اما او این شکستها را از قبل تعیین نکرده است. ما زمانی که گناه می کنیم، باید مسئولیت گناه مان را خودمان بپذیریم. ما گناه می کنیم زیرا ما انتخاب می کنیم که گناه کنیم. ما نمی توانیم بگوییم که خدا این را اراده کرده بود و یا اینکه هیچ انتخاب دیگری نداشتیم زیرا این از قبل تعیین شده بود.

اما خدا ما را همچنان در همان وضعیت دوست می داشت «زیرا در آن هنگام که هنوز ما در مانده بودیم، مسیح در زمانی که خدا معین کرده بود در راه بی دینان جان سپرد.» (رومیان 5: 6-8) او ما را جدای از اینکه ما چه می کنیم دوست می داشت. او نه تنها به ما آزادی از گناه را بخشید بلکه او به ما این آزادی را داد که به انجیل ایمان بیاوریم و برای عیسی زندگی کنیم.

خدا این را نیز می داند، همانطور که ما از روی تجربه می دانیم، که اتفاقات بد برای انسانها خواهد افتاد، حتی برای مسیحیان. بدی هنوز بر روی جهان است زیرا انسانها (و موجودات الهی) آزادی ارتکاب بدی را دارند. خدای ما یک خدای پیچیده نیست که چیزهای بد را از قبل تعیین کند و یا احتیاجی به گناهان و جرائم وحشتناک داشته باشد تا نقشه های بهتر و بزرگتر خود را عملی سازد. خدا به بدی احتیاج ندارد و تمام نقشه های او به جلو خواهند رفت علی رغم تمام بدی ها با غلبه بر بدی ها و در نهایت داری آنها.

ممکن است بپرسیم چرا خدا بدی و شر را هم اکنون از میان نمی برد. برای آن دلیلی وجود دارد: خدا در جهت از بین بردن بدی، باید نمایندگان خود را از بین ببرد، انسانی و الهی که مانند او بی عیب نیستند. به این روش مشکل بدی و شر حل خواهد شد اما این کار به این معنی خواهد بود که نقشه اصلی خدا برای آفرینش نیروهای انسانی و الهی به جهت سلطنت با او اشتباهی بزرگ بود. خدا مرتکب اشتباه نمی شود.

ما ممکن است همچنین آرزو کنیم که ای کاش خدا هیچوقت به انسان ها اراده آزاد نمی داد. اما در این صورت ما کجا می بودیم؟ خدا با انتخاب دادن اراده آزاد به ما، همچنین انتخاب کرد که از ما بردگانی بدون فکر یا ربات نسازد. این نقطه مقابل داشتن اراده آزاد است. ما از آنجا که آزادی صفتی است که ما در آن با خدا مشترک هستیم، بدون آن نمی توانستیم نمایندگان او باشیم. خدا ربات نیست او

ما را به شباهت خود خلق کرد. آن یک اشتباه نبود خدا این ایده برای انسانها را به قدری دوست می داشت که راه حلی برای آن پیدا کرد که بعد از ورود بدی به جهان انسانها نجات پیدا کنند، عدن از نو ساخته شود و هر اشکی پاک شود (مکاشفه 7: 17، 21: 4).

نگاه ما بر نبرد روحانی به ضد خدا همچنان ادامه دارد. خدا یک استراتژی جنگی دارد. اما قبل از اینکه او قدم اولیه را بردارد شرایط بدتر می شود.

فصل پنجم جغرافیای کیهانی

شورش های الهی که در فصل قبلی به آن پرداختیم دارای نکاتی مشترکی بودند. آنها هر دو شورش های فوق طبیعی با هدف دخالت در نقشه خدا برای بشریت و احیای سلطنت او بودند. در این فصل به شورش دیگری خواهیم پرداخت، شورشی که از انسانها نشأت گرفت.

این شورش وضعیت نامساعدی را ایجاد کرد که ما امروزه هنوز درگیر آن هستیم، و این وضع شامل موجودات فوق طبیعی نیز می شود. درگیری عظیم بر سر راه استراتژی خدا به جهت ترمیم، تبدیل به وضعیت بدتری شد که تنها بازگشت عیسی آن را رفع خواهد کرد.

برج بابل

داستان برج بابل (پیدایش 11: 1-9) یکی از شناخته شده ترین و در عین حال یک از کمتر درک شده ترین بخشهای کتاب مقدس است. بچه ها در کانون شادی در باره آن بعنوان زمانی که خدا زبان بشریت بر روی زمین را مغشوش کرد، می آموزند.

بعد از طوفان خدا دستوری که به آدم و حوا به جهت پر ساختن زمین داده شده بود را تکرار کرد. او قصد داشت که گسترش نفوذ سلطنت خود را توسط انسانها آغاز کند. بار دیگر این عمل موفقیت آمیز نشد و انسانها سرکشی کردند. با عصیان در قلبهایشان برای خود نقشه بهتری داشتند، یا اینگونه فکر می کردند. آنها تصمیم گرفتند که برجی بنا کنند تا بر روی زمین پراکنده نباشند (پیدایش 11: 4). منطق این تصمیم عجیب به نظر می رسد. قطعاً ساختن برجی شگفت انگیز آنها را معروف می کرد (پیدایش 11: 4) اما این امر چگونه جلوی پراکندگی آنها بر روی زمین را می گرفت؟

جواب این سوال در خود برج نهفته است. پژوهشگران کتاب مقدس و باستان شناسان می دانند که در زمان باستان بابل و شهرهای اطراف آن برج هایی به نام زیگورات بنا می کردند. هدف از این زیگورات ها این بود که اماکنی بنا کنند که انسانها بتوانند در آنجا خدایان را ملاقات کنند. آنها بخشی از اماکن معبدی بودند. به جای تبدیل جهان به عدن برای گسترش شناخت و سلطنت خدا بر همه جا، انسانها می خواستند که خدا را بر یک مکان پایین بیاورند.

این نقشه خدا نبود. او از این امر خوشحال نبود بنابراین حکم او، دوباره به اعضای شورای الهی، این بود که: «اکنون فرود آییم و زبان ایشان را مغشوش سازیم تا سخن یکدیگر را درنیابند.» (پیدایش 11: 7). خدا این چنین عمل کرد و انسانها پراکنده و از هم گسیخته شدند. این واقعه توضیح می دهد که قوم های ذکر شده در پیدایش 10 از کجا می آیند.

این داستانی است که اکثر مسیحیان می دانند. و اکنون برای آنان که نمی دانند.

خدایان و قوم های آنها

پیدایش 11 تنها مکانی نیست که درباره آنچه در برج بابل اتفاق افتاد توضیح می دهد. تثنیه 32: 8-9 آن را اینگونه شرح می دهد:

آنگاه که آن متعال قومها را میراث بخشید،
آنگاه که بنی آدم را منتشر ساخت،
او حدود قومها را تعیین فرمود،
بر حسب شمار پسران خدا.
زیرا که نصیب خداوند قوم اوست،
و یعقوب میراث تعیین شده از بهر او.

برخی ترجمه های کتاب مقدس از «بنی اسرائیل» به جای «پسران خدا» استفاده کرده اند. اما در زمان برج بابل اسرائیل وجود نداشت خدا ابراهیم را اندکی بعد از بابل فرا می خواند (پیدایش 12). «بنی اسرائیل» نمی تواند درست باشد. «پسران خدا» عبارتی است که در طومارهای دریای مرده، قدیمی ترین نسخه های کتاب مقدس یافت می شوند. ترجمه هزاره نو این را به درستی ثبت کرده است.

در اینجا جمله بندی اهمیت دارد. زمانی که خدا قومها را تقسیم کرد، آنها بین پسران خدا تقسیم شدند. خدا قوم ها را به اعضای شورای الهی خود تخصیص داد. این توضیح کتاب مقدس از علت پرستش دیگر خدایان توسط دیگر قومها است. تا قبل از بابل خدا به دنبال داشتن ارتباط با همه انسانها بود. اما شورش بابل آن را تغییر داد خدا تصمیم گرفت که اجازه دهد اعضای شورای الهی او حاکم و سرپرست دیگر قومها بشوند.

خدا انسانها را تحت داوری قرار داده بود. حتی پس از طوفان، آنها نمی توانستند طرح پادشاهی که خدا در عدن آغاز کرده بود را از سر بگیرند. پس خدا تصمیم گرفت که قوم و ملتی جدید به وجود بیاورد، نصیب خداوند همانطور که تثنیه 32: 9 می گوید، اسرائیل. او این کار را با فرا خواندن ابراهیم در پیدایش 12، اولین فصل پس از داستان بابل انجام داد.

تقسیم شدن قوم ها بین دیگر خدایان توسط خدا، تمامیت عهد عتیق را تشکیل میدهد. چگونه؟ بقیه عهد عتیق در مورد خدای اسرائیل و مردم او، اسرائیلیان، در کشمکش و درگیری با خدایان دیگر قوم ها و مردمی که متعلق به آنها بودند، سخن می گوید.

پولس همه اینها را به خوبی می دانست. او در موعظه خود به فیلسوفان بت پرست در آتن چنین می گوید:

6 او جمیع ملل را از نسل یک انسان آفرید تا در تمام سطح زمین ساکن شوند و برای آنان زمانی را مقرر فرمود و برای مرز و بوم شان حدودی معین کرد، 27 تا خدا را بجویند و کورکورانه پی او بگردند تا شاید او را ببابند و حال آنکه او از هیچیک از ما دور نیست. (اعمال رسولان 17: 26-27)

خداوند به مردم خود توسط موسی هشدار داده بود که «لشکر آسمان» را پرستش نکنند (تثنیه 4: 19-20). عبارتی که در جایی دیگر برای اعضای شورای الهی استفاده شده است (اول پادشاهان 22: 19). اعمال 17: 26-27 این موضوع را به خوبی روشن می سازد که هدف خداوند این بود که قومها به گونه ای همچنان به دنبال او باشند.

اما خدایانی که برای قومها منسوب شده بودند، به دو روش در این موضوع مداخله کردند.

ما پیش از این در مزمو 82: 1 دیدیم که خداوند خدایان شورا را گرد آورده بود. کل این باب علت آن را به ما می گوید. خدایان قومها، آن قومها را ناعادلانه تحت حکومت قرار داده بودند. به طریقی که مغایر با خواست و اصول حقیقی عدالت خداوند بود. خدا به محض شروع جلسه، آنها را متهم می

کند: «2 تا به کی ناعادلانه داوری خواهید کرد و از شریران جانبداری خواهید نمود؟» (مزمور 82: 2). پس از کوبیدن آنها برای بی عدالتی شان در دو آیه دیگر، خدا توضیح می دهد که چگونه خدایان نتوانسته بودند به قوما جهت پیدا کردن راه بازگشت به خدای واقعی کمک کنند: «هیچ نمی دانند و هیچ نمی فهمند، و در تاریکی گام برمی دارند؛ همه بنیانهای زمین به لرزه درآمده است.» (مزمور 82: 5).

خدایان جاودانگی خود را از دست داده و مانند انسانها محکوم به مرگ شدند. ما از دیگر قسمت های کتاب مقدس می دانیم که این مجازات چیزی مرتبط با زمان آخر است (اشعیا 34: 1-4). در انتهای مزمور 82 نویسنده امید به روزی را دارد که خداوند سرانجام قوم ها را بعنوان متعلقات خود پس می گیرد. همانطور که بعدا خواهیم دید، در عهد جدید این اتفاق رخ می دهد.

جهان بینی تثبیه 32

به دلیل جهان بینی تثبیه 32، جغرافیا در کتاب مقدس کیهانی می باشد. زمین یا مقدس، به معنی اختصاص داده شده به یهوه، یا قلمرو خدایان دیگر است. این جهان بینی در بسیاری از مکان های دیگر در کتاب مقدس نیز منعکس شده است. برای مثال در عهد عتیق کتاب دانیال به این اشاره می کند که ملتهای خارجی توسط «رئیس های آسمانی» اداره می شوند (دانیال 10: 13 و 20-21).

مثالی دیگر: هنگامی که داود از شائول پادشاه در گریز بود، او از اسرائیل به فلسطین رانده شد. در اول سموئیل 26: 19 داود می گوید: «زیرا امروز مرا طرد کرده اند تا سهمی در میراث خداوند نداشته باشم، و می گویند: "برو خدایان غیر را عبادت نما!". داود در حال تغییر خدای خود نبود. او همچنین منکر اینکه خدا در همه جا حضور دارد نبود. اما اسرائیل سرزمین مقدس بود، مکانی که به خدای حقیقی تعلق داشت. داود در قلمرو خدایی دیگر گیر افتاده بود.

داستان مورد علاقه من از عهد عتیق که به این موضوع اشاره می کند در دوم پادشاهان 5 یافت می شود. نعمان یکی از سرداران لشکر سوریه بود. او همچنین یک جزامی بود. او پس از دنبال کردن دستور الیشع برای هفت بار شستن خود در رود اردن، بطور معجزه آسایی از جزام شفا یافت. نعمان به الیشع گفت: «اینک می دانم که در تمام زمین جز خدای اسرائیل خدایی نیست. حال استدعا می کنم از خدمت هدیه ای بپذیری.» (دوم پادشاهان 5: 15). الیشع نبی هیچ هدیه ای نمی پذیرفت پس نعمان با فروتنی خواهش کرد که او اجازه دهد تا مقداری خاک بار قاطر کند تا بتواند با خود به خانه ببرد. خاک؟ چرا خاک؟ زیرا آن زمین به خدای اسرائیل تعلق داشت. آن زمین زمینی مقدس بود.

این تصادفی نیست که ما همین نوع تفکر را در عهد جدید می بینیم. پولس از مجموعه ای از عبارات برای دشمنان روحانی استفاده می کند (افسیان 1: 20-21 و 3: 10 و 6: 12، کولسیان 1: 16 و 2: 15): حاکمان، اولیا، قدرتها، تاج و تخت. آنها چه چیز مشترکی دارند؟ آنها همه اصطلاحاتی شناخته شده برای توصیف حکومت های جغرافیایی بودند.

پولس رسول دو نامه به کلیسای قرنتیان، در اشاره به چیزهایی که راجع به برخی مسائل شنیده بود، نوشته است. او به کلیسا می نویسد که مردی را که مرتکب بی عفتی در کلیسا شده است، از میان خود برانند (اول قرنتیان 5: 1-13) جالب است که او می نویسد که او را «به شیطان بسپارید» (اول قرنتیان 5). این طرز نوشتاری چه معنی دارد؟

اظهارات پولس تنها با در نظر گرفتن پیشینه جهان بینی کیهانی و جغرافیایی عهد عتیق منطق پیدا می کند. در الهیات عهد عتیق، «قسمت» یهوه اسرائیل و سرزمینی بود که او به اسرائیلیان بخشیده بود، سرزمین کنعان. حضور او زمین را تظهير می کرد و آن را مقدس می ساخت. در ابتدا حضور

یهوه در خیمه عبادت بود. در زمانی که اسرائیل توقف کرد و خیمه ها بنا کردند. تابوت عهد در مرکز قرار گرفت به جهت نشان کردن اردوگاه اسرائیل به عنوان زمین مقدس. بعدها پس از ساکن شدن اسرائیل در کنعان، حضور یهوه در معبد قرار گرفت. به جهت تطهیر سرزمین موعود و تقدیس آن. یهوه و قوم او در خانه بودند. اکنون حضور یهوه در ایمانداران ساکن شده است. ما معبد روح القدس هستیم (اول قرن 6: 19، دوم قرن 6: 16، رومیان 8: 9). این به این معنی است که ایمانداران، بدن مسیح، قوم جدید خدا هستند. اسرائیلی جدید. پولس این موضوع را در غلاطیان 3 به صراحت روشن میسازد:

7 پس باید بدانید که ایمانداران، فرزندان حقیقی ابراهیم هستند (غلاطیان 3: 7)

زیرا ایمان باعث شد که همه شما در اتحاد با مسیح عیسی فرزندان خدا باشید. 27 شما که در اتحاد با مسیح تعمید گرفتید، هم فکر او شده‌اید. 28 پس دیگر هیچ تفاوتی میان یهودی و غیر یهودی، برده و آزاد، مرد و زن وجود ندارد، زیرا همه شما در اتحاد با عیسی مسیح یک هستید 29 و اگر متعلق به مسیح هستید، فرزند ابراهیم و مطابق وعده خدا، وارث او هستید. (غلاطیان 3: 26-29)

از آنجا که ایمانداران و مکانی که ایمانداران در آن جمع می شوند زمین مقدس است، گناه باید از آنجا رانده شود. همانطور که زمین اطراف اردوگاه اطراف اسرائیل و کشورهای مجاور آن تحت سلطه دیگر خدایان بودند، زمین نامقدس خوانده می شوند، در زمان عهد جدید نیز و اکنون، جهان خارج از ما و کلیسا زمین نامقدس است. از این رو پولس دستور به راندن یک ایماندار توبه نکرده به دنیا، قلمرو شیطان را می دهد. به جهت اخراج از کلیسا و مراجعت به خاک غیر مقدس. مکانی که گناه به آن تعلق داشت.

این چه اهمیتی دارد

جغرافیای کیهانی که نتیجه داوری خدا بر قوم ها در بابل است، پس زمینه ای برای مبارزات اسرائیل است. این همچنین صحنه را برای پیغام انجیل مهیا می کند. خبر خوش کار مسیح بر روی صلیب این است که مردم خدا دیگر تنها یهودیان نیستند، بلکه تمام کسانی که به عیسی ایمان بیاورند (غلاطیان 3). با رفتن شاگردان مسیح به اقصی نقاط جهان، قلمرو شیطان به قلمرو سلطنت خداوند تبدیل می شود. ملکوت خدا با بازپس گرفتن قوما گسترش پیدا می کند.

ما می آموزیم که این دنیا خانه ما نیست. تاریکی در سراسر جهان رخنه کرده است. بی ایمانان اساسا اسیران نیروهای تاریکی هستند. آنها به مزده انجیل احتیاج دارند تا آزاد شوند. و فراموش نکنید: این انجیل است که سلاح ماست. ما این قدرت را نداریم که مستقیما با این نیروها روبرو شویم. هیچ عطای روحانی توسط شاگردان برای این امر به ما داده نشده است. بجز ترویج صادقانه انجیل که جریان را تغییر می دهد. فرمان بزرگ در واقع نقشه جنگی روحانی است. در فصل های بعدی راجع به آن بیشتر می آموزیم.

درس دیگر: ما باید هر نوع اجتماع ایمانداران واقعی را بعنوان زمین مقدس در نظر بگیریم. ظاهر بیرونی، ساختمانها و اندازه جماعت هیچ اهمیتی برای خدا ندارد. آنچه اهمیت دارد این است که هر گاه دو یا سه نفر جمع شوند، عیسی در میان آنان است (متی 18: 20). فضا فضای مقدس است. هر اجتماع هر چقدر کوچک و گمنام، در خط مقدم یک جنگ روحانی است. همه کلیساها یک ماموریت را دارند. نیروهای تاریکی غالب نخواهند شد.

ما دوباره به ایده جغرافیای کیهانی باز خواهیم گشت، زمانی که به بخش حکومت عیسی می
رسیم. در حال حاضر خطوط نبرد کشیده شده اند. قومهای جهان تحت داوری خداوند قرار گرفته و از
هم پاشیده شده اند. زمان آن رسیده که او بار دیگر نصیب و مردم خودش را فرا بخواند.

فصل ششم کلمه، اسم و فرشته

در فصل قبل در باره جغرافیای کیهانی کتاب مقدس آموختیم. در پاسخ به سرکشی انسان در برج بابل خدا قومها را ترک کرد. او آنها را به اعضای شورای الهی خود، پسران خدا تخصیص داد (تثنیه 32: 8-9) برای جایگزینی قومهای فعلا طرد شده، او باید ملت جدیدی ایجاد می کرد. قومی متعلق به خود تا نمایندگان او برای تجدید سلطنت او بر روی زمین باشند. اما این مسئولیت موجب یک مبارزه وحشتناک می شود زیرا دیگر خدایان و مردمان قلمرو آنها تبدیل به دشمنان سرسخت اسرائیل و خداوند خواهند شد.

قوم جدید خدا با مردی به نام ابرام آغاز می شود، مردی که او نامش را بعدها به ابراهیم تغییر می دهد. اندکی پس از داوری بابل، خدا با او ملاقات می کند.

ابراهیم کلمه را ملاقات می کند

اکثر مسیحیان با ملاقات خدا با ابراهیم در پیدایش 12 آشنا هستند. خدا به ابراهیم می گوید که خانه خود را ترک کند و به مکانی برود که او هرگز ندیده است. خدا وعده می دهد که او را هدایت کند. او به ابراهیم می گوید که او خدای او خواهد بود و به او وعده های مخصوصی از این عهد می دهد. او ابراهیم و سارا را بارور می کند، اگرچه آنها هر دو سالخورده بودند. از آن پسر مردمان زیادی به وجود خواهند آمد که خانواده جدید زمینی خدا را تشکیل می دهند. از طریق آنها قوما برکت خواهند یافت.

ما فکر می کنیم مواجهات ابراهیم با خدا به شکل صدایی از آسمان و یا در ذهن ابراهیم بود. و یا شاید خدا در رویایی به او ظاهر شد. کتاب مقدس به وضوح می گوید که خدا چنین روشهایی را برای دیگر انبیا و مردم انجام می دهد اما این چیزی نیست که برای ابراهیم اتفاق می افتد. خدا عملی نمایشی تر انجام می دهد. او به عنوان یک مرد ظاهر می شود. او و ابراهیم رودررو صحبت می کنند.

ما نشانه ای از این واقعه در پیدایش 12: 6-7 می بینیم. کتاب مقدس می گوید خدا بر ابراهیم «ظاهر» شد. سه فصل دیگر بعد از آن خدا دوباره ظاهر می شود (پیدایش 15: 1-6). این بار خدا به عنوان «کلام خدا» در یک رویا به ابراهیم ظاهر می شود. این یک صدا در ذهن نبود، از آنجا که او ابراهیم را از خیمه بیرون می آورد و ستاره ها را به او نشان می دهد و می گوید که نسل او مانند این ستارگان غیر قابل شمارش خواهند شد (پیدایش 15: 5).

خدا در دیگر موقعیتها به عنوان یک مرد به ابراهیم ظاهر می شود (پیدایش 18). او این کار را با اسحاق نیز انجام می دهد (پیدایش 26: 1-5)، پسری که خدا وعده داده بود، و یعقوب، پسر اسحاق (پیدایش 28: 10-22، 26: 11-12، 32: 24-30).

«کلمه» یا صدای خدا ب عنوان روشی برای نشان دادن خدا در شکل انسان در جاهای غیر منتظره ای نشان داده می شوند. یکی از مثال های مورد علاقه من در اول سموئیل 3 میباشد. پسر بچه ای به نام سموئیل صدایی را می شنود که در شب او را صدا می زند، هنگامی که او در تلاش برای خوابیدن می باشد. در نهایت ایلی، کاهنی که سموئیل با او زندگی و برای او کار می کرد، در می یابد که این خدا بوده است. در آیه 10 خدا به سموئیل باز می گردد: «و خداوند آمده، بایستاد و همچون

دفعات پیش ندا کرده، گفت: «سموئیل! سموئیل!» سموئیل پاسخ داد: «بفرما که خدمتگزارت می‌شنود.» (اول سموئیل 12: 10). در اینجا می‌بینیم که خدا به شکل انسان بود زیرا توصیف شده که او ایستاده است، و زیرا در آخر فصل (اول سموئیل 3: 21): «و خداوند به دفعات در شیلوه ظاهر می‌شد، زیرا خداوند در شیلوه خویشتن را به واسطه کلام خداوند بر سموئیل ظاهر می‌ساخت.»

دیگر نبی که «کلام خدا» بر او به شکل انسان فیزیکی ظاهر می‌شود، ارمیا می‌باشد. در ارمیا 1، زمانی که او خوانده می‌شود که نبی خداوند باشد، ارمیا می‌گوید که «کلمه به او آمد». ارمیا «کلمه» را به عنوان خود خدا شناسایی می‌کند. خدا او را با دست خود لمس می‌کند (ارمیا 1: 1-9).

خدا در شکل انسان

ظاهر شدن خدا به شکل یک انسان در عهد عتیق در واقع یک مدل و الگو است، مدتها قبل از آمدن او به عنوان عیسی ناصری. زمانی که به آن فکر می‌کنیم، منطقی به نظر می‌رسد. خدا به کلی با ما متفاوت است. کتاب مقدس اشاره می‌کند که هیچ انسانی نمی‌تواند ذات حقیقی خدا، شکوه و جلال واقعی او را ببیند و زنده بماند. زمانی که شخصیت‌های کتاب مقدس با خدا به طور فیزیکی برخورد می‌کردند انتظار داشتند که بمیرند (پیدایش 32: 30، تثنیه 5: 24، داوران 6: 22-24). آنها نمردند زیرا خدا حضور خود به شکلی در آورد که ذهن انسان می‌توانست آن را پردازش کند، آتش، ابر و بیش از آنچه اکثر مسیحیان تصور می‌کنند، یک مرد.

در بسیاری از موارد، ظاهر شدن خدا در شکل انسان به عنوان برخوردی با «فرشته خدا» توصیف شده است. این فرشته شخصیت‌آشنایی است. برای مثال، او به موسی در بوته آتش ظاهر می‌شود (خروج 3: 1-3). خدا در بوته به موسی وعده می‌دهد که او را به جهت هدایت قوم خود در خروج از مصر استفاده کند. خدا به طور آشکار در یک رویا در بیت ئیل به یعقوب ظاهر می‌شود، جایی که او در آن به عنوان خداوند یهوه شناخته می‌شود (پیدایش 28: 10-12). بعد تر فرشته خدا در رویایی دیگر به نزد یعقوب می‌آید و به او می‌گوید که او همان خدایی است که او را قبلاً در بیت ئیل ملاقات کرده است (پیدایش 31: 11-12).

بسیاری از معلمین کتاب مقدس از معرفی این فرشته به عنوان خدا مبادرت می‌کنند. اما چندین نشانه مطمئن در تایید این موضوع وجود دارد. شاید مهمترین آنها اندکی پس از اینکه خدا ده فرمان را به موسی می‌دهد اتفاق می‌افتد. در حالیکه اسرائیلی‌ها در حال آماده شدن برای سفر به سرزمین موعود هستند، خدا به موسی می‌گوید:

«اینک من فرشته‌ای پیشاپیش تو می‌فرستم تا در طول راه از تو نگاهبانی کند و تو را به مکانی که برایت آماده کرده‌ام برساند. 21 از او باحذر باش و به سخنانش گوش فرا ده. او را به خشم میاور، زیرا نافرمانی شما را نخواهد آمرزید؛ چراکه نام من در اوست. 22 اگر به‌دقت به سخنان او گوش بسپاری و هر چه می‌گویم انجام دهی، آنگاه من دشمن دشمنانت خواهم بود و مخالف مخالفانت.» (خروج 23: 20-22)

این یک فرشته معمولی نیست. این فرشته قدرت بخشایش (یا مجازات) گناهان را دارد. این فرشته نام خدا را در خود دارد. این عبارت عجیب اما قابل توجه است. استفاده از «اسم» در عهد عتیق روشی برای اشاره به خود خدا، حضور یا ذات او می‌باشد. برای مثال اشعیا 30: 27-28 اسم خدا را به عنوان خود شخص خدا به کار می‌برد:

هان، نام یهوه از دور می‌آید،
با خشمی آتشین و دودی غلیظ.

لبانش پر از غضب است
و زبانش آتشی است فرو برنده.
28 دَم او بسان نهری است سرشار
که تا به گردن می‌رسد.
قومها را به غربال فنا الک خواهد کرد،
و بر دهان ملتها لگام گمراهی خواهد نهاد. (اشعیا 30: 27-28)

حتی امروزه نیز یهودیان به خدا به عنوان ها-شم (اسم) اشاره می‌کنند.

راهی دیگر برای فهمیدن اینکه این فرشته در واقع خود خدا در شکل انسان می‌باشد، این است که خروج 23 تا 22 را بار دیگر با دیگر بخش‌های کتاب مقدس مقایسه کنیم. فرشته‌ای که موسی را در بوته آتش ملاقات کرده بود، فرشته‌ای با اسم خدا در درونش، در واقع شخصی بود که اسرائیل را از مصر خارج و به سرزمین وعده هدایت کرد (داوران 2: 1-3). اما این امر توسط خدا (یوشع 24: 17-18) و حضور خدا (تثنیه 4: 37-38) نیز انجام شد. خداوند، فرشته خدا و حضور خدا در واقع روشهای مختلف برای اشاره به یک شخصیت می‌باشند: خداوند. اما فرشته به شکل انسان است.

یکی از بخش‌های کتاب مقدس در حالی که این نکته را قابل درک تر می‌کند، خود بسیار مبهم است. تعداد کمی از مردم متوجه آن می‌شوند. این یک صحنه مرگ است. یعقوب قبل از مرگ خود، میخواهد که فرزندان یوسف را برکت بدهد. او در برکت خود بخشهایی از زندگی خود را به یاد می‌آورد، برخی از ملاقاتهایش با خدا. او برکت خود را اینچنین آغاز می‌کند: (پیدایش 48: 15-16)

آنگاه یوسف را برکت داد و گفت: «همانا خدایی که در حضورش پدرانم ابراهیم و اسحاق گام می‌زدند، خدایی که در تمام زندگانی ما تا به امروز شبان من بوده، 16 و فرشته‌ای که مرا از هر بدی رها کرده است، این پسران را برکت دهد. نام من و نام پدرانم ابراهیم و اسحاق در ایشان تداوم یابد، و در وسط زمین بسیار کثیر گردند.»

پس به طور شگفت‌انگیزی در آیه 16 او می‌گوید «...پسران را برکت دهد»، او نمی‌گوید که «پسران را برکت دهند»، اگر چه او درباره دو شخصیت متفاوت سخن می‌گوید، خداوند و فرشته. او آنها را در دعایش تلفیق می‌کند و می‌گوید که پسران را برکت دهد (سوم شخص مفرد).

داوران 6 حتی شگفت‌انگیزتر می‌باشد، فراخواندن جدعون. هر دو فرشته خدا و خداوند در یک صحنه حضور دارند (داوران 6: 22-23). حتی در عهد عتیق خدا بیش از یک شخصیت دارد. که یکی از آن دو شخصیت به صورت انسان ظاهر می‌شد.

عیسی: کلمه، اسم و فرشته

توصیفات خداوند که تا این لحظه به آنها اشاره کردیم باید آشنا به نظر برسد. آنها همه نسخه‌های عهد عتیقی هستند که عهد جدید برای اشاره به عیسی از آنها استفاده کرده است.

ابراهیم کلمه را ملاقات کرد، خدا در شکل انسان. در یوحنا 1: 1 یوحنا رسول اینگونه مینویسد: «در ازل کلمه بود. کلمه با خدا بود و کلمه خود خدا بود». در آیه 14 یوحنا می‌گوید: «14 کلمه انسان شد و در میان ما ساکن گردید». زمانی که یک یهودی قرن اول انجیل یوحنا را می‌خواند، ذهن او به

خود خدا برگردانده می شود که به صورت کلمه می آید. در حقیقت، عیسی حتی ادعا می کند که ابراهیم «روز او را دیده است» و او حتی قبل از ابراهیم نیز وجود داشته است (یوحنا 8: 56-58).

موسی فرشته خدا را ملاقات کرد، خداوند در شکل انسان، در بوته آتش و پس از آن. فرشته اسرائیل را از مصر بیرون آورد و به سرزمین موعود هدایت کرد. اما یهودا در رساله کوتاه خود می نویسد: «5 اگرچه شما این حقیقت را خوب می دانید، باز هم می خواهم یادآور شوم که خداوند با وجود آنکه قوم اسرائیل را به سلامتی از مصر بیرون آورد، بعدها آن کسانی را که ایمان نداشتند، نابود ساخت. « (یهودا 1: 5) فرشته خداوند در شکل انسان بود. فرشته شخصیت دوم تثلیث بود که بعدها توسط مریم باکره به دنیا می آید.

حضور خداوند، اسم، این فرشته را از دیگر فرشتگان جدا می کند. در برخی جاها در عهد جدید عیسی در باره خدای پدر به عنوان اسم سخن می گوید. در دعای خود در باغ جتسیمانی دقیقاً قبل از دستگیری او برای محاکمه ای که نتیجه آن مصلوب شدن او بود، عیسی دعا می کند: «س اکنون ای پدر، تو نیز مرا در حضور خویش جلال ده، به همان جلالی که پیش از آغاز جهان نزد تو داشتم. من نام تو را بر آنان که از جهانیان به من بخشیدی، آشکار ساختم. از آن تو بودند و تو ایشان را به من بخشیدی، و کلامت را نگاه داشتند.

26 من نام تو را به آنها شناساندم و خواهم شناساند، تا محبتی که تو به من داشته‌ای، در آنها نیز باشد و من نیز در آنها باشم.» (یوحنا 17: 5-6 و 26) منظور او از جمله آخر چه بود؟ عیسی نمی گوید که او اسم خداوند را به مردم اعلام کرد. مردم آن زمان یهودی بودند. آنها خود اسم خداوند، یهوه را می دانستند. آنها عهد عتیق را داشتند. آنها می توانستند اسم خداوند را در هزاران آیه پیدا کنند. هنگامی که عیسی می گوید که او نام خداوند را به مردم شناسانید منظور او این است که او خود خداوند را به مردم شناسانیده است. او خود خداوند بود در مقابل چشمان آنها. او اسمی است که انسان شد.

این چه اهمیتی دارد

ما در مطالعات خود به حدی رسیده ایم که بتوانیم زمینه فکری مناسبی داشته باشیم. تمام داستانهای کتاب مقدس که می شناسید، در چارچوب درگیری روحانی فراگیر در جهان نادیده شکل می گیرند، نبردی بین باورها و خدایانشان.

در دید کتاب مقدس از جهان نادیده، خداوند دشمنان جدی دارد، دیگر خدایانی که او آنها را آفرید که زمانی به او وفادار بودند اما از راه او منحرف شده و راه خود را رفتند. این خدایان سرکش آنهایی هستند که پولس آنها را به عنوان نیروهای تاریکی توصیف می کند. قدرت ها، پادشاهان، حکمرانان و اولیای امور در جهان نادیده (افسیان 6: 11، کولسیان 1: 16). آنها همچنان وجود دارند. عهد جدید در هیچ جا به ما نمی گوید که آنها از میان رفتند. آنها به جهت مخالفت با سلطنت خداوند و محروم کردن او از پیوستن جاودانگی به خانواده عزیز انسانی خود توسط انجیل، زندگی می کنند.

یکی از این نیروهای تاریکی فرمانروای مردگان است. او ادعای سختی بر انسان ها دارد از آنجا که فریب او بر آدم و حوا منجر به از دست دادن حیات جاودان شد. و این هدف او بود. نابودی قوم یهوه. این همان چیزی است که ذریت پسران خدای ترمرد کرده در ذهن داشتند. هنگامی که اسرائیل وارد کنعان شد: بکشید یا کشته شوید تا جلوی تصرف زمین توسط قوم خدا را بگیرید. هنگامی که اسرائیل وارد سرزمین شد، نقشه نیروهای تاریکی تغییری نکرد، اما استراتژی آنها تغییر یافت: قوم خدا را به پرستش دیگر خدایان اغوا کنید تا یهوه خود آنها را برای ما از بین ببرد. و این دقیقاً همان چیزی است که اتفاق می افتد. خداوند مردمش را به تبعید می فرستد.

اما نیروهای تاریکی یک موضوع را نمی دانستند: یهوه هیچگاه از نقشه خود دست نمی کشد. لعنت قرار گرفته شده بر روی متمرّد اصلی این را پیشگویی کرد، روزی شخصی از نسل زن خواهد آمد که اثرات گناه مرتکب شده در عدن را از بین می برد. آنها می دانستند که آن شخص وعده داده شده در هر حال خواهد آمد، اگر چه همانطور که پولس می گوید، آنها به طور دقیق نمی دانستند که نقشه خداوند چه بود (اول قرن‌تینان 2: 6-8، افسسیان 3: 10 و 6: 12). زیرا این رازی بود که به طور عمدی توسط خداوند از همه پنهان شده بود.

فصل هفتم قوانین عهد

داستان ما تا به حال: خداوند قومه‌ها و مردم آنها را در بابل کنار می‌گذارد. خدایان زیرین منصوب شده به آنها قدرت را در دست می‌گیرند (تثنیه 32: 8-9). هنگامی که خدا نقشه خود را با ابراهیم از سر آغاز کرد، روشن بود که او این هدف را داشت که روزی قومهای دیگر را از طریق نفوذ اسرائیل باز پس بگیرد (پیدایش 12: 3). اما خدایان دیگر قومه‌ها می‌بایست مجبور به تسلیم کردن قدرت و پرستش خود می‌شدند (مزمور 82: 6-8). این به معنی درگیری بود، در هر دو قلمرو دیده و نادیده. به محض پیدایش اسرائیل، او در تیر راس خدایان قرار گرفت.

یهوه کیست؟

طولی نمی‌کشد که اسرائیل در داستان کتاب مقدس در موقعیت متزلزلی قرار می‌گیرد. داستان یوسف (پیدایش 37-50) توضیح می‌دهد که چرا اسرائیل به مصر رفت. مشیت الهی بدی که برادران یوسف در حق او مرتکب شده بودند را تبدیل به عامل نجات اسرائیل از قحطی می‌کند (پیدایش 46: 3-4 و 50: 20). اینکه خدا به اسرائیل نگفت که مصر را بلافاصله ترک کنند نیز عمدی بود. خدا می‌دانست که فرعون‌ی که یوسف را احترام می‌کرد خواهد مرد و با یک دشمن جایگزین خواهد شد (خروج 1). او پیش بینی کرده بود که مصر اسرائیل را مجبور به کار اجباری خواهد کرد (پیدایش 15: 13-16). او همچنین می‌دانست که او اسرائیل را در زمان درست نجات خواهد داد (پیدایش 46: 4).

اما چرا صبر؟ خداوند همیشه یک دلیل خوب برای رنج و زحمت دارد. ما همیشه قابل به درک و دیدن آن نیستیم. البته در این داستان کتاب مقدس آن را واضح می‌کند.

هنگامی که موسی از مصر فرار می‌کند و در بیابان ساکن می‌شود، خداوند او را از بوته آتش فرا می‌خواند (خروج 3: 1-14) که او را به مصر باز بفرستد. فرامین خدا ساده بودند: به فرعون بگو «بگذار مردم من بروند» (خروج 5: 1). فرعون فکرهای دیگری داشت او برای مصر خدا در جسم انسان بود، تمثیلی از تمامی شکوه و قدرت او. او این اجازه را نمی‌داد که خدای نادیده اسرائیلیهای چوپان به او بگوید که چه بکند. او حتی نمی‌دانست که خدای موسی واقعی است. او با تمسخر پاسخ می‌دهد: فرعون گفت: «یهوه کیست که باید از او فرمان بَرَم و اسرائیل را رها کنم؟ یهوه را نمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» (خروج 5: 2)

او در شرف گرفتن این جواب بود، جوابی که با درد برای او همراه شد. خدا برای او نقشه‌ای کشید. خدا به موسی می‌گوید: «چون به مصر بازگشتی، آگاه باش که همه‌ی علاماتی را که من قدرت انجامشان را به تو بخشیدم، در حضور فرعون به ظهور آوری. با این حال، من دل او را سخت خواهم کرد تا قوم را رها نکند.» (خروج 4: 21) خداوند باید درگیر یک جنگ می‌شد. پس از ظلمی که آنها به اسرائیلیها برای قرن‌ها وارد کرده بودند، زمان این بود که مصر و خدایانش تنبیه شوند. سختی و مقاومت فرعون بخشی از این نقشه بود. بخصوص بلا‌ی آخر، مرگ نخست‌زاده (خروج 12: 12، اعداد 33: 4) که تبدیل به حمله مستقیم به خانه فرعون شد. «نیمه‌شب، خداوند همه‌ی نخست‌زادگان سرزمین مصر را، از نخست‌زاده فرعون که بر تخت می‌نشست تا نخست‌زادگان زندانیانی که در سیاهچال‌ها بودند و نیز نخست‌زاده‌های همه‌ی چارپایان را زد.» (خروج 12: 29)

فرعون خداوند را مسخره کرده بود و این شرایط را به شدت تغییر داده بود. همانطور که پولس بعدها به آن اشاره می‌کند: «فریب نخورید: خدا را استهزا نتوان کرد. انسان هر چه بکارد، همان را خواهد دروید.» (غلاطیان 6: 7). مقاومت مصر بر سر خروج اسرائیل از تأثیرات مطلوبی به همراه داشت. مردم از نقاط دور دست حتی کنعان، در باره شکستی که خدای اسرائیل بر خدایان مصر وارد کرد شنیده بودند (یوشع 2: 8-10، خروج 15: 16-18، یوشع 9: 9). یترون، پدر زن مدیانی موسی، این موضوع را پس از بازگشت موسی به این شکل خلاصه می‌کند: «1 حال می‌دانم که یهوه از همه خدایان بزرگتر است، زیرا با آنان که متکبرانه با اسرائیل رفتار نمودند، چنین کرده است.» (خروج 18: 11).

این تعجبی ندارد که موسی، در آن سوی دریای سرخ این سوال بدیهی را می‌پرسد، به جهت مسخره کردن فرعون و ارتش از بین رفته اش:

«کیست چون تو، ای خداوند،
در میان خدایان؟
کیست مانند تو،
زورآور در قدوسیت،
مهیب در جلال،
و به عمل آورنده شگفتیها؟» (خروج 15: 11)

هنگامی که اسرائیلی‌ها از طریق دریای سرخ از مصر خارج شدند، آنها می‌دانستند که به کجا می‌رفتند. آنها می‌رفتند که خداوند خود را در آخرین خانه و قرارگاه زمینی خود، کوه سینا، ملاقات کنند.

در حقیقت اسرائیلی‌ها چیز زیادی درباره خدا نمی‌دانستند. هیچ کتاب مقدسی در زمان خروج وجود نداشت. تنها دانشی که اسرائیلی‌ها از خدا داشتند از طریق داستان‌هایی بود که آنها از پدران و مادران خود شنیده بودند، از نسلی به نسل دیگر. ما اکنون با خواندن کتاب مقدس به وضوح نقشه‌ای که خداوند داشت را می‌بینیم. اما اسرائیلی‌ها باید چیزهای بسیاری را یاد می‌گرفتند. سینا کلاس درسی برای آنها بود.

اسرائیل: خانواده خدا و نمایندگان زمینی او

هنگامی که موسی در مقابل فرعون می‌ایستد، قبل از خروج، او به فرعون می‌گوید که خدا برای او پیغامی دارد: «خداوند چنین می‌فرماید: اسرائیل پسر من و نخست‌زاده من است، 23 و به تو گفتم پسر من را رها کن تا مرا عبادت کند. ولی تو از رها کردنش ابا کردی؛ پس من نیز پسر تو، یعنی نخست‌زاده‌ات را خواهم کشت.» (خروج 4: 22-23). این نکته که خداوند پسری دارد، در این داستان، تمام نسل ابراهیم، بسیار اهمیت دارد. این ما را به پیدایش آدم و حوا توسط خدا بر می‌گرداند.

خداوند یک خانواده انسانی می‌خواست. او می‌خواست که در آفرینش خود، روی زمین، با انسان‌هایی که خود آفریده بود زندگی کند. او می‌خواست هر دو خانواده انسانی و نادیده او با او زندگی و او را خدمت کنند. او می‌خواست که انسانها بارور و کثیر شوند و تمام زمین به عدن تبدیل شود. اما هنگامی که خدا انسانها را در برج بابل طرد کرد، او فرزندان نداشت، تا وقتی که او ابراهیم را فرامی‌خواند. اسرائیل خانواده جدید خداوند بود. زمان بازگشت به نقشه اصلی رسیده بود. همانطور که آدم و حوا نمایندگان زمینی خداوند بودند، اسرائیل اکنون آن نقش را بر عهده گرفته بود.

بازگشت به سینا در واقع بازگشت به خانه بود. حتی شورای آسمانی نیز در آنجا حضور داشت و شاهد به عمل در آمدن نقشه خداوند بود. آنها شاهدان عهد جدیدی بین خدا و مردم او بودند، شریعت.

شریعت خدا، داده شده توسط شورای خدا

آیا از اینکه من گفتم شورای آسمانی خدا در سینا به هنگام دادن ده فرمان حاضر بود، غافلگیر شدید؟ اگر فیلمی در باره خروج و سفر قوم به سینا دیده باشید، فرشته ای در آن ندیده اید. اما کتاب مقدس می گوید که آنها در آنجا حضور داشتند. حتی می گوید که آنها شریعت خدا را دادند (اعمال 7: 52-53، عبرانیان 2: 1-2).

کتاب مقدس همچنین می گوید که شریعت توسط «انگشت خداوند» نوشته شده بود (تثنیه 9: 9-10) این نوع نگارش باید آشنا باشد، خدا در شکل انسان. خداوند در سینا به شکل یک انسان حضور داشت، درست همانند داستانهای پیدایش درباره فرشته خدا. او و شورای آسمانی او شریعت را به موسی و اسرائیل دادند.

پس از دادن شریعت موسی، هارون، پسران هارون و هفتاد تن از رهبران اسرائیل توانستند خدای اسرائیل را دوباره در شکل انسانی ببینند. این بار آنها به صرف یک غذا با او ملاقات کردند (خروج 24: 9-11). همانطور که شام آخر در زمان عیسی عهد جدید خون او را بست این غذا نیز عهد جدید خدا با اسرائیل یعنی شریعت را، بر سینا گرامی داشت.

خداوند به اسرائیل شریعت را داد که آنها مقدس باشند (لاویان 19: 2). او میخواست که اسرائیل از قومهای دیگر جدا باشند، قابل تشخیص برای همه به عنوان خانواده خود خداوند. همانطور که خدا به طور کامل جدا و قابل تشخیص از دیگر خدایان و هر چیز زمینی دیگر است. پس قوم خدا باید از دیگر قوما جدا می شدند.

تقدس به چه معنی بود؟ مفهوم آن چه بود؟ تقدس به معنی عجیب بودن نبود. تقدس به معنی شناخته شدن با خدا، اختصاص داده شدن به او و لذت بردن از تمام چیزهای خوب در زندگی که از داشتن رابطه درست با خدا حاصل می شود می بود. خداوند می خواست که اسرائیل دیگر قوما را مجذوب به بازگشت به او کنند (تثنیه 4: 6-8 و 28: 9-20). به همین جهت است که کتاب مقدس اسرائیل را مملکت کاهنان (خروج 19: 6) و «نوری برای امتها» (اشعیا 42: 6 و 49: 6 و 51: 4 و 60: 3) می خواند. تمام قوم و منطقه وارثان جایگاه ابراهیم به جهت بودن برکت برای تمامی قوما میباشند (پیدایش 12: 3).

اعتقاد به وفاداری

داشتن رابطه ای درست با خدا راهی دیگر برای توضیح نجات است. اما با وجود آنچه همیشه در کلیسا به ما آموزش داده شده است، نجات از طریق اطاعت از قوانین و انجام شریعت توسط اسرائیلی ها به دست آورده نشد. چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید، نجات هیچگاه به دست آوردنی و حتی قابل استحقاق نیست. نجات چیزی است که توسط فیض خدا در پاسخ به ایمان «داده» می شود.

اسرائیلی ها نیز همچون آنان که بعد از مرگ و قیام مسیح به دنیا می آیند، باید ایمان می آوردند. آنها باید باور می داشتند که خدای آنان خدای همه خدایان است و اعتماد می کردند که او آنها را قوم

خود ساخته است. تنها آنها به خدای خدایان دسترسی داشتند. شریعت روشی نبود که اسرائیل توسط آن به نجات دسترسی پیدا کرد، بلکه روشی بود که آنها وفاداری خود را به خدایی که به او ایمان داشتند نشان بدهند. نجات برای یک اسرائیلی به معنی داشتن ایمان به وعده ها و شخصیت خدای خدایان و خودداری از پرستش خدایی دیگر بود. ایمان در اصل وفاداری قلبی بود، نه به دست آوردن امتیاز و جایزه از خدا.

داود پادشاه مرتکب اعمال وحشتناکی شد مانند زنا و ترتیب دادن یک قتل (دوم سموئیل 11) بر اساس شریعت او قوانین را شکسته و مستحق مرگ می بود. با این حال او هیچگاه در ایمان خود به یهوه به عنوان خدای متعال متزلزل نشد.

این همچنین در عهد جدید مصداق دارد. ایمان به انجیل به معنی ایمان به این است که خدای اسرائیل به عنوان یک انسان به زمین آمد، به خواست خود بر روی صلیب به جهت قربانی گناهان ما مرده و در روز سوم دوباره قیام کرد. ما باید آن را با ایمان بپذیریم و وفاداری خود به عیسی را با رها کردن چیزهای دیگر نشان بدهیم. صرف نظر از اینکه دیگر خدایان چه چیزی درباره نجات می گویند، کتاب مقدس به ما می گوید که نجات جز به وسیله عیسی امکان پذیر نیست (اعمال 4: 12) و اینکه ایمان باید استوار بماند (رومیان 11: 17-24، عبرانیان 3: 19 و 10: 22 و 38-39). خطا و اشتباه شخصی با معامله کردن عیسی با خدایان دیگر فرق دارد و خدا این فرق را می داند.

این چه اهمیتی دارد

شباهت های جالب توجهی در خروج و آنچه در سینا اتفاق می افتد وجود دارد. صحنه ای که موسی و دیگران در آن با خدا غذا می خوردند توجه ما را به سرعت جلب می کند. هفتاد رهبر با موسی همراه هستند. اگر تعداد قوم ها (که خدا در برج بابل آنها را رها می کند) در پیدایش 10 را بشماریم، به عدد هفتاد میرسیم. آن قوم ها اختصاص داده شده به دیگر پسران خدا، خدایان زیرین، هنگامی که خدای اسرائیل قوم ها را داوری کرد (تثنیه 4: 19-20، 32: 8-9). چرا هفتاد رهبر؟ هفتاد تن از پسران خدا و هفتاد قوم طرد شده؟

این مطابقت ها عمدی هستند. هنگامی که عیسی خدمت زمینی خود را آغاز کرد، او هفتاد شاگرد را به ماموریت می فرستند (لوقا 10: 1). این پیش درآمدی از فرمان عظیم بود. این عدد این پیغام را منتقل می کند که شاگردان عیسی ملت ها را برای سلطنت خداوند باز پس خواهند گرفت. این سلطنت به فرم نهایی خود در آخر زمان در عدن جدید نهایی خواهد رسید (مکاشفه 21 - 22). تکرار عدد هفتاد پیغامی دارد: خانواده جدید زمینی خدا، اسرائیل، فرزندان ابراهیم، وسیله ای خواهند بود برای بازسازی و احیای آنچه از بین رفته بود.

اما این موضوع به آنجا ختم نشد. پولس رسول در غلاطیان 3 می نویسد که ایمانداران صاحب وعده های داده شده به ابراهیم هستند. هر که به عیسی ایمان بیاورد از فرزندان ابراهیم است، از طریق ایمان (غلاطیان 3: 26-27). و این به معنی است که من و شما وظیفه بازپس گیری ملت ها از خدایان را داریم. این وظیفه ما است که مردم تحت سلطنت قدرت های روحانی را تبدیل به ایمانداران به عیسی کنیم. و زمانی که جسم جلال یافته بیابیم به خانواده الهی او در عدن خواهیم پیوست.

کتاب مقدس این مطالب را در خیلی از بخش ها منتقل می کند. کتاب مکاشفه توصیف می کند که ایمانداران در زمان آخر همراه با عیسی وارث سلطنت امت ها خواهند شد (مکاشفه 3: 21). این به این معنی است که ما جایگزین پسران خدا که از زمان بابل بر این امته سلطنت می کردند خواهیم شد.

به این علت است که یوحنا می گوید که ایمانداران این قدرت را دارند که فرزندان خدا باشند (یوحنا 1: 12 و اول یوحنا 3: 1-3). ما در حقیقت در زمان آخر جایگزین فرزندان متمرّد خدا خواهیم شد.

به همین دلیل است که پولس، هنگام نوشتن به ایمانداران به جهت جلوگیری از دادن اجازه به دادگاه ها و قضات جهانی برای حل اختلافات آنها، می گوید: «آیا نمی دانید که ما فرشتگان را داوری خواهیم کرد؟ چه رسد به قضاوت درباره مسائل این زندگی.» (اول قرنتیان 6: 3). هنگامی که ما الهی (جلال یافته) می شویم بر روی زمین جدید، جایگاهی بالاتر از فرشتگان خواهیم داشت. ما روزی همانند عیسی خواهیم بود (اول یوحنا 3: 1-3 و اول قرنتیان 15: 35-49) و با او بر ملت ها سلطنت خواهیم کرد (مکاشفه 2: 26) که اکنون تحت کنترل خدایان غیر هستند. ایمانداران، فرزندان روحانی ابراهیم، سرانجام جدایی و انحراف دیگر قوم ها (بعلاوه لعنت مرگ که از سقوط در عدن گسترش یافت) را دگرگون خواهند کرد.

ما نیز باید طوری زندگی کنیم که گویی به این سرنوشت ایمان داریم. همه چیز در نقشه عهد عتیق به ما منتهی می شود. به عدن فکر کنید خداوند می خواست که هر دو خانواده او انسانی و الهی با هم در عدن زندگی و سلطنت کنند. این نقشه توسط سرکشی و ناطاعتی از بین رفت. اما توسط نجات اسرائیل از مصر از نو احیا شد. از نسل ابراهیم مسیح خواهد آمد که سقوط و شکست عدن را از بین خواهد برد (پیدایش 3: 15). بدون وجود اسرائیل ما سرنوشتی نداشتیم.

و دقیقاً به این دلیل است که خدایان دیگر و مردم آنها در جهت از بین بردن اسرائیل تلاش می کردند.

فصل هشتم مکان مقدس

اسرائیلی ها بیش از یک سال را در کوه سینا گذراندند. چرا اینقدر طولانی؟ آنها وارد یک عهد با خدا شده بودند و ده فرمان را دریافت کرده بودند. اما آنها باید همچنان چیزهای زیادی را می آموختند. بخشی از آن سوگند به ایمان داشتن و وفادار بودن به خدای اجداد آنها ابراهیم اسحاق و یعقوب بود. و بخش دیگر دانستن اینکه خدا از آنها چه توقعی دارد و اینکه او چگونه خدایی است.

مفهوم تقدس

بسیاری از قوانین و فرمان های عجیب موجود در شریعت در عهد عتیق در زمینه نیاز مردم به آموختن اینکه خداوند مانند هیچ چیز دیگری نیست می باشد. او در ذات و شخصیت منحصر به فرد است. او به طور کامل متفاوت از بشریت یا هر چیز دیگری است. برای اسرائیل این حقیقتی بود که باید در همه زمان تقویت می شد. در غیر این صورت ممکن بود که خداوند یک چیز معمولی به نظر برسد.

اصطلاح کتاب مقدسی استفاده شده برای تفاوت منحصر به فرد خدا، تقدس است. تقدس به معنی «کنار گذاشته شدن» یا «جدا بودن» می باشد. این مفهوم لزوماً درباره اخلاق و رفتار (اینکه ما باید به یک روش خاصی رفتار کنیم که بتوانیم معیارهای مشخص اخلاقی خدا را بازتاب کنیم) نمی باشد هر چند که شامل آن می شود (لاویان 19: 2).

خداوند به این راضی نبود که به اسرائیلیان تنها یک توضیح عقلانی ساده از تقدس بدهد. او میخواست که مفهوم متفاوت بودن او در زندگی اسرائیل باستان نفوذ کند. کتاب مقدس به ما می گوید که این توسط آئین ها (رفتارهای سمبلیک) و توسط قوانین شریعت برای نزدیک شدن به مکان های مقدس تحقق پیدا می کرد.

خداوند چگونه «متفاوت» است؟

پاسخ کوتاه به این سوال این است که «در همه چیز» اما این بسیار خلاصه است کتاب مقدس در این باره بسیار واقع بینانه است و رسوم و قوانین موجود در جامعه اسرائیل آن را نمایان می کند.

برای مثال، کتاب مقدس به ما می آموزد که خدا نه تنها منبع حیات اسرائیل بلکه او خود حیات بود. خداوند از این جهان، مکانی که در آن مرگ، بیماری و نقص وجود دارد نیست. قلمرو او روحانی است. قلمرو ما زمینی است. مکان زمینی که او تصرف کرده و با وجود خود مقدس ساخته. مکانی که ما تصرف می کنیم معمولی است. خداوند قطب مخالف معمولی است.

در اسرائیل باستان، این مفاهیم با این حقیقت که مردم برای حضور در یک مکان با خدا باید دعوت به پاکسازی می شدند، منتقل می شد. خیلی از قوانین موجود در عهد عتیق در جهت همین پاکسازی تنظیم شده اند.

اسرائیلی ها می توانستند رد صلاحیت (نجس) از حضور در مکان مقدس بشوند، توسط اعمال و شرایط مختلف. داشتن رابطه جنسی، خونریزی، برخی معلولیت های جسمانی و لمس یک جنازه (انسان یا حیوان) همگی یک اسرائیلی را نجس می ساخت. اسرائیل از خوردن گوشت برخی پرندگان شکاری که گوشت مردار می خوردند (مانند کرکس و شاهین لاویان 11: 13-19) و یا حیواناتی که ممکن بود بر روی تن و یا درون یک لاشه وجود داشته باشند (مثل مارمولک و موش لاویان 11: 24-40) منع شده بودند.

در این موارد، نجاست در باره مسائل اخلاقی نبود، بلکه درباره ارتباط با از دست دادن حیات و ناسازگاری آن با کمال خداوند. اگر چه منطق آن ساده است، اما این موضوع برای ذهن های مدرن و امروزی ما بیگانه است. از دست دادن خون و ترشحات جنسی به عنوان از دست دادن آنچه پایداری دهنده و ایجاد کننده زندگی است تلقی می شد. خداوند نباید با از دست دادن زندگی ارتباط پیدا می کرد، بلکه با اینکه او خود دهنده زندگی است. لزوم «پاکسازی» بعد از از دست دادن این ترشحات یادآوری از ذات خداوند بود. بطور مشابه محرومیت از حضور در اماکن مقدس اسرائیل به دلیل معلولیت جسمی و یا آسیب دیدگی، در این مورد به دلیل اینکه نقص با کمال خداوند سازگاری ندارد.

تمامی این قوانین و شریعت ها به جهت بازگردانی یک جهان بینی فوق طبیعی داده شده بودند.

حل مشکل نجاست

«نجس بودن» و غیر مقبول بودن از نزدیکی به فضای مقدس موضوع جدی برای اسرائیل باستان بود. آنها در صورت نجس بودن نمی توانستند قربانی ها و هدایا به مکان های مورد نیاز بیاورند. راه حل، انجام آئین پاکسازی بود که بعضی اوقات شامل قربانی مخصوص خود می شد و یا حتی یک دوره انتظار.

منطق قربانی خونین (ریختن یا پاشیدن خون روی یک شخص یا شی برای پاک ساختن آن و مقبول شدن برای حضور در فضای مقدس) برای ما بیگانه است. اما قربانی های خونی هدفی الهیاتی داشتند. آنها مفهوم کفاره شدن را به ما معرفی می کردند. از آنجا که خون نیروی حیات بود (لاویان 17: 11) گرفتن جان یک حیوان این درس را می داد که نزدیکی به خدا در هر شرایطی به غیر از آنچه او مقرر کرده بود منجر به مرگ می شد. خون قربانی، کفاره رحمتی بود به جهت اصلاح وضعیت ناپاک اسرائیلی.

نکته یادگیری این بود که خدا در اصل با کفاره شدن قربانی زندگی یک اسرائیلی را حفظ می کرد. زندگی انسان از زندگی یک حیوان مقدس تر بود زیرا انسان ها به شباهت خدا آفریده شده اند (پیدایش 1: 26 و 9: 6). اسرائیل وجود خود را مدیون یک مداخله روحانی که باعث قادر ساختن ابراهیم و سارا به داشتن یک فرزند بود، بودند (پیدایش 12: 1-3). اما زندگی انسان در حضور یک خدای مقدس در خطر بود. قربانی ها یادآوری می کردند که خدا قدرت چیرگی بر مرگ و زندگی را دارد. خدا می خواست به آنها رحمت را نشان بدهد.

بهشت (و جهنم) بر روی زمین

جلب کردن توجه به متفاوت بودن خدا مفاهیم مشخصی را نه فقط درباره خدا بلکه همچنین درباره مرزهای روحانی، منتقل کرد. موضوع «تمایز قلمرو» برای جهان بینی روحانی اسرائیل موضوعی

اساسی بود. اگر مکانی که حضور خدا در آن ساکن بود مقدس تلقی می شد، پس دیگر اماکن غیر از این بودند. دیگر مکان ها یا معمولی و یا در برخی موارد شریر و دشمن بودند.

حضور خود خدا با نشانه های یادآوری از عدن مشخص شده بود. بسیاری از شمایل موجود در خیمه عبادت و معبد طوری طراحی شده بودند که مردم را از عدن، مکانی که تلاقی آسمان و زمین بود، یا دآوری کنند. چراغان طلایی به شکل یک درخت طراحی و ساخته شده در مقابل پرده ای که راه به قدس الاقداس (مکانی که تابوت عهد در آن قرار داده شده بود و درب آن طوری طراحی شده بود که به عنوان تخت جلوس خداوند استفاده شود) را بسته بود قرار داشت. (خروج 25: 10-22).

کروبیان داخل قدس الاقداس نیز ارتباط مستقیم با عدن دارند. کروبیان عدن محافظین مکانی بودند که خداوند در آن ساکن بود (پیدایش 3: 24). کروبیان داخل قدس الاقداس محافظین درب تابوت عهد بودند (خروج 25: 18-20). بعدها زمانی که سلیمان معبد را بنا کرد، ساختار چادری خیمه عبادت به داخل معبد منتقل شد و دو کروی غول آسا بر روی تابوت به عنوان تخت جلوس خداوند و خود تابوت به عنوان کرسی زیر پای او قرار گرفتند (اول تواریخ 28: 2). خود معبد نیز مانند باغ عدن تزیین و طراحی شده بود، پر شده از تصاویر گیاهان سرسبز و حیوانات (اول پادشاهان 6-7). گلهای، درختان نخل، شیرها و انارها بر روی دیواره های آن حکاکی شده بودند. این یک یادآوری تصویری بود از مکانی که خداوند برای اولین بار بر روی زمین آمد تا با خانواده انسانی خود زندگی کند.

اسرائیلی ها می بایست از بخش تاریک جغرافیای کیهانی نیز یادآوری می شدند. اگر اردوگاه اسرائیل و بعدها کشور اسرائیل، زمین مقدس و خانه خداوند و مردم او تلقی می شد، پس زمین خارج از اسرائیل مکان غیر مقدس می بود. خداوند مدتها قبل از سینا دیگر قوم ها را طرد کرده و به خدایان زیرین اختصاص داده بود (تثنیه 4: 19-20، 32: 8-9). او روزی قوم ها را پس می گرفت اما در آن برهه تاریخی از کتاب مقدس، آنها قلمروهای تاریکی بودند.

این آموزه در یک آیین اسرائیل با تمام جزئیات شرح داده شده بود. آیین روز کفاره، که هر ساله برگزار می شد. همانطور که در لاویان 16 شرح داده شده است، شامل یک نماد آموزشی جالب بود که به مردم تفاوت زمین مقدس و غیر مقدس را یادآوری می کرد.

دو بز در کار بودند، یکی قربانی می شد و خون آن در محراب پاشیده می شد به جهت پاکسازی گناه انسان برای یک سال دیگر. بز قربانی شده متعلق به «خداوند» بود. بز دیگر کشته نمی شد بلکه به بیابان فرستاده می شد، پس از اینکه کاهن اعظم بطور سمبلیک گناهان قوم را به او منتقل می کرد. آن بز متعلق به «عزازیل» بود.

«عزازیل» چه کسی و یا چه چیزی است؟ در برخی ترجمه های انگلیسی به جای عزازیل کلمه بز فراری استفاده شده است. در طومارهای دریای مرده، کلمه عبری استفاده شده یک اسم خاص است، نام یک دیو. در زمان عزیمت قوم به سرزمین وعده در بیابان، اسرائیلی ها برای دیوها قربانی می کردند (لاویان 17: 7) زیرا آنها از تهدید نیروهای شریر برای اردوگاه خود می ترسیدند. با همه اینها، بیابان خارج از اردوگاه اسرائیل بود، بنابراین مکان موجودات شیطانی تلقی می شد. این عمل باید متوقف میشد و بز عزازیل آن را به عمل رسانید. بز عزازیل قربانی به خدایان شیطانی نبود، آن بز هیچ وقت قربانی نمی شد بلکه فرستادن آن به بیابان روشی بود برای پاکسازی زمین مقدس (اردوگاه اسرائیل) از گناه.

این چه اهمیتی دارد

در عهد جدید برخی چیزها تغییر یافتند، اما همچنین ثابت ماندند. خداوند همچنان متفاوت است. تقدس او ایجاب می کند که ما برای ورود به حضور او پاکسازی شویم. برای ما، این امر با ایمان به کاری که عیسی بر روی صلیب انجام داد محقق می شود.

هر کاری که عیسی به جای ما انجام داد دارای یک مفهوم روحانی بود. او به بیابان رفت (مکانی که ما توقع داریم نیروهای شریر را در آن بیابیم) و بر وسوسه های شیطان غالب شد. آن اتفاق همراه با شروع خدمت او بود که با پیروزی بر شیطان که قدرت مرگ در دستان او است به اوج خود رسید. عیسی در خارج از شهر مقدس مصلوب شد (عبرانیان 13: 12). او ناپاک شد زیرا گناهان ما بر او بود و اورشلیم زمین مقدس بود.

مرگ و قیام مسیح ما را تقدیس می کند تا مقبول حضور خداوند باشیم. گناهان ما برداشته شده اند (رومیان 11: 27 و اول یوحنا 3: 5). اگر چه گناهکاران ناپاک هستیم، اگر در مسیح باشیم مقدس هستیم. اگر چه دارای نقص، اما نقص ما بخاطر مسیح نادیده گرفته می شود. این به همین سادگی و البته به همین عمیقی است.

ما فکر می کنیم که اسرائیلی ها در خیلی زمینه ها از نظر روحانی از ما برتری داشتند. بالاخره آنها حضور خداوند را درست در میان خود داشتند. آنها در دنیایی زندگی می کردند که در آن جغرافیای روحانی - کیهانی واقعیت داشت. ما فکر می کنیم که ما تنها اگر آنچه آنها داشتند را می داشتیم روحانیتر و هماهنگ تر با خدا می بودیم، تنها اگر آن یادآوری های مستمر خدا در زندگی روزمره ما نیز وجود داشت.

عهد جدید می گوید که تمام اینها در حقیقت روزمره ما نیز وجود دارد.

ما به خیمه یا معبد برای مشخص کردن مکان مقدس احتیاجی نداریم. بدن های ما مکان مقدس هستند. پولس بدن های زمینی ما را به عنوان «خیمه» می نامد (دوم قرنتیان 5: 4). زیرا ما توسط همان حضور الهی که قدس الاقداس و خیمه عبادت را پر کرده بود، مسکن شده ایم. در نهایت بدن ما، خانه زمینی روح ما، خواهد مرد تنها به دلیل اینکه با یک «خانه ای که ساخته دست نیست» جایگزین شود (دوم قرنتیان 5: 1-3). یک مسکن آسمانی، عدن جدید آسمان بازگشت کرده به زمین (مکاشفه 22: 3-1).

از آنجا که خداوند امروزه توسط روح خود در ایمانداران ساکن می شود، هر کلیسا، اجتماع ایمانداران، زمین مقدس است. به این دلیل است که پولس هنگامی که با ناراحتی قرنتیان می گوید که یک مسیحی توبه نکرده که در گناه زندگی می کند را از کلیسا اخراج کنند، به آنها می گوید که آن مرد را به شیطان تحویل دهند (اول قرنتیان 5: 5). کلیسا زمین مقدس بود. خارج از اجتماع ایمانداران قلمرو شیطان محسوب می شد. آنجا مکانی بود که گناه و خود ویرانگری به آن تعلق داشت.

زمان آن رسیده که ما خود را از دریچه مافوق طبیعی ببینیم. تو یک فرزند خدا هستی، مناسب و مقبول برای مکان مقدس، نه به خاطر آنچه می کنی و یا نمی کنی، بلکه بخاطر اینکه تو در مسیح هستی، خوانده شده توسط خداوند (رومیان 8: 15، غلاطیان 4: 5). تو از قلمرو تاریکی بیرون کشیده شده ای و به سلطنت فرزند محبوب انتقال یافته ای (کولسیان 1: 13).

ما نباید هیچ وقت، حتی برای یک لحظه از یک یاد ببریم که در مسیح که هستیم و این برای جهان چه معنی دارد.

فصل نهم جنگ مقدس

کتاب مقدس کتاب بحث برانگیزی است. مردمی که آنرا به عنوان کلام خدا نمی دانند، معمولاً با آنچه که این کتاب می گوید مخالفت میکنند. اما برخی از قسمت های کتاب مقدس حتی ذهن ایمانداران را نیز درگیر میکند. جنگ اسرائیل در جهت فتح سرزمین موعود یکی از این نمونه هاست.

چرا؟ اکثراً بخاطر قتل ها و کشت و کشتار. این موضوعات ناعادلانه و بی منطق به نظر می رسند. چرا لازم بود که در برخی مناطق تمام جمعیت شهر ها، مرد، زن، بچه و حتی حیوانات کشته شوند؟ چرا این اجازه داده نشد که ساکنین آنان تسلیم شوند؟ بهتر نبود که آنها را به اسیری می گرفتند بجای قتل عام؟

جوابی برای این اعتراضات وجود دارد اما من به این نتیجه رسیده ام که این جواب به اندازه ی خود سوال ذهن ایمانداران را درگیر می سازد. شما تنها زمانی قادر به درک منطق و انگیزه ی این جنگ ها هستید که آنها را از دریچه ی جهان بینی مافوق طبیعی یک شخص اسرائیلی ببینید.

منطق مافوق طبیعی اسرائیل

جنگ های انجام شده به جهت فتح سرزمین موعود توسط دو عامل شکل گرفته بودند. که هر دوی این عوامل عمیقاً در فهم و درک اسرائیل نسبت به جهان خودشان ریشه داشتند. جهانی که نه تنها مسکن بشریت بلکه همچنین جایزه ای در نبرد روحانی نادیدنی. ما درباره ی هر دوی این ها صحبت کرده ایم اما باز یادآوری خواهیم کرد.

عامل اول پیامد مسئله ی اتفاق افتاده در برج بابل بود، هنگامه که خدا پس از خیانت قوم ها بر علیه او تصمیم گرفت که دیگر هیچ ارتباط مستقیمی با مردم این قوم ها نداشته باشد بلکه اعضای شورای الهی خود، پسران خدا را بر آنها تخصیص کند تا بر آنان حکم برانند (تثییه 4: 19-20). پس از آن، او ابراهیم را می خواند و او و همسرش سارا را قادر به داشتن فرزند (اسحاق) می سازد، کسی که از او مرده اسرائیل بوجود آمدند.

ما در مزمور 82 که خدایان زیرین فاسد می شوند. آنها اجازه به بی عدالتی می دهند. مردم بجای خدای متعال مشغول پرستش آنان شدند. پس آنان تبدیل به دشمنان خدا و مردم او، اسرائیل شدند. از آنجا که برخی از این قوم ها در درون سرزمین کنعان سکونت داشتند (سرزمینی که خدا پس از خروج قصد دادن آن به قوم خود اسرائیل را داشت) موسی و اسرائیلیان باور داشتند که مردمی که آن سرزمین ها را اشغال کرده بودند، دشمنان زمینی آنها بودند و خدایان آنها هرچه مینوانند خواهند کرد تا اسرائیل را از بین ببرند.

عامل دوم در این نبرد ها برای اسرائیلی ها وحشت آور تر بود. این موضوع به بهترین نحو در اتفاقی که هنگام رسیدن اسرائیل به مرز کنعان، سرزمین موعود، رخ میدهد، توضیح داده شده است.

موسی دوازده جاسوس به داخل کنعان میفرستد تا گزارشی از سرزمین و مردم آن بیاورند. این جاسوس ها با شواهدی از این که خود سرزمین بی نظیر بود، باز میگردند. با نهر هایی از شیر و

عسل، همانطور که خداوند به آنها وعده داده بود (اعداد 13:27). اما آنها مورد حیرت آور دیگری را نیز گزارش میدهند:

و درباره سرزمینی که تجسس کرده بودند، اخبار بد میان بنی اسرائیل منتشر ساخته، می‌گفتند: «سرزمینی که برای تجسس از آن گذشتیم، سرزمینی است که ساکنانش را فرو می‌بلعد، و تمامی اقوامی که در آنجا دیدیم، غول‌پیکر بودند. 33 نفیلیان را در آنجا دیدیم. بنی‌عناق از نفیلیانند. ما در نظر خود همچون ملخ بودیم و در نظر ایشان نیز همچین.» (اعداد 13: 32-33)

ما قبل تر راجع به نفیلیان صحبت کردیم. آنها فرزندان گناهکار پسران خدا و دختران آدمیان بودند همانطور که در پیدایش 6: 1-4 می‌بینیم. عناقیان عظیم الجثه که اسرائیلیان در کنعان دیده بودند از نسل نفیلیان بودند که از آنها تعداد بیشتری در سرتا سر سرزمین کنعان، میان دیگر قوم ها و شهرهایی که اسرائیلی ها باید در مسیر کنعان فتح می کردند، وجود داشتند (اعداد 13: 28-29). فتح سرزمین و خدایان آن برای اسرائیلی ها امری سخت به نظر می آمد، اما اکنون دیگر امری غیر ممکن شده بود. حالا برای گرفتن آن سرزمین آنان می بایست با جنگ اورانی با جثه غیرطبیعی نیز روبرو می شدند.

تنها دو تن از این جاسوسان، یوشع و کالیب، ایمان داشتند که خداوند به اسرائیل کمک خواهد کرد تا عناقیان را شکست دهند. بقیه آنها مردم را قانع کردند که در این نبرد شکست خواهند خورد. به جای اعتماد به اینکه خدا، همان خدایی که فرعون و لشکر او را به کلی نابود کرده بود، و به اینکه او به میدان می آید و به آنها پیروزی می بخشد، آنها دست به ناله و شکایت زدند: اما مردانی که همراه او رفته بودند، گفتند: «ما را توان مقابله با آن مردمان نیست، زیرا از ما نیرومندترند.» (اعداد 13: 31).

خدا پاسخ می دهد: « و خداوند به موسی گفت: «تا به کی این قوم مرا خوار می‌شمارند؟ و تا به کی با وجود تمام آیاتی که در میان ایشان به عمل آورده‌ام، به من ایمان نمی‌آورند؟» (اعداد 14: 11). در حقیقت خدا به حدی عصبانی بود که او اسرائیل را تهدید به طرد کردن آنها کرد، همان کاری که او با دیگر قوم ها در برج بابل کرده بود. او این بار می توانست با موسی شروع کند « ایشان را به بلا زده، طرد خواهم کرد و از تو قومی عظیم تر و نیرومندتر از ایشان به وجود خواهم آورد.» (اعداد 14: 12). موسی به خدا التماس می کند که به قوم رحم کند (اعداد 14: 13-19). و خدا قبول می کند. اما او نمی توانست از بی ایمانی مردم چشم پوشی کند. درسی باید به آنها داده می شد که درس سختی بود. او به موسی می گوید:

اما به حیات خودم و به این حقیقت که تمام زمین از جلال خداوند پر خواهد شد، سوگند 22 که هیچیک از آن مردان که جلال من و آیاتی را که در مصر و در بیابان ظاهر ساختم دیدند، و با این همه، مرا این ده بار آزمودند و به صدای من گوش فرا ندادند، 23 سرزمینی را که برای اجدادشان سوگند خوردم، نخواهند دید. آری، هیچیک از آنان که مرا خوار شمردند آن را نخواهند دید. 24 اما خدمتگزارم کالیب روحی دیگر دارد و مرا به تمامی پیروی کرده است. از این سبب او را به سرزمینی که بدان داخل شد، در خواهم آورد و نسل او آن را به ملکیت خود در خواهند آورد. 25 حال چون عمالیقیان و کنعانیان در وادی ساکنند، فردا روی گردانیده، از راه دریای سرخ به صحرا کوچ کنید.» 26 سپس خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: 27 «تا به کی این جماعت شریر بر من مهمه می‌کنند؟ همه بنی اسرائیل را که بر ضد من شکایت می‌کنند، شنیده‌ام. 28 به ایشان بگو خداوند چنین می‌فرماید: "به حیات خود سوگند که مطابق آنچه در گوش من گفتید، با شما عمل خواهم کرد: 29 اجساد شما در این صحرا خواهد افتاد، یعنی همه شمارش‌شدگان شما، از بیست ساله و بالاتر، که بر من مهمه کردید. 30 هیچیک از شما به سرزمینی که به دست افرشته سوگند خوردم شما را در آن ساکن گردانم، داخل نخواهید شد مگر کالیب پسر یفنه و یوشع پسر نون. 31 اما اطفال شما که گفتید

به یغما برده خواهند شد، ایشان را بدانجا در خواهیم آورد و ایشان سرزمینی را که شما رد کردید، خواهند شناخت. (اعداد 14: 20-31)

عبارت «ده بار» در دوره کتاب مقدس یک نحوه نگارشی برای گفتن «بارها و بارها» میبود (پیدایش 31: 7 و ایوب 19: 3). تا به اینجا خدا نسبت به شکایت های قوم شکایا بود. آنها به جای شادی از اینکه دیگر در مصر برده نبودند، در مورد غذایی که باید می خوردند ناله و شکایت می کردند (اعداد 11: 1-4 و 31-35) و همچنین در مورد رهبری که خداوند برای آنان انتخاب کرده بود، موسی (اعداد 12: 1-16). اما صبر او سرانجام به آخر رسید. این بار بی ایمانی قوم جزای سنگینی داشت. اسرائیل می بایست به مدت چهل سال در بیابان سرگردان شود تا تمامی آن نسل که بی ایمانی کرده بودند بمیرند.

فرصتی دوباره

به اسرائیل فرصتی دوباره برای گرفتن سرزمین موعود داده می شود. تثنیه 2-3 نشان می دهد که چگونه در طول چهل سال سرگردانی در بیابان، اسرائیلی ها در آن سوی رود اردن، شرق اردن تا شرق کنعان، گرفتار بودند. سرزمین های شرق اردن، ادم، موآب و عمون بودند، سرزمین هایی که خداوند به نسل لوط، برادرزاده ابراهیم و به عیسو، برادر یعقوب بخشیده بود. مردمی که در آن مناطق زندگی میکردند با اسرائیلی ها خویشاوند بودند (اکثریت آنها). اما مردمان دیگری نیز در آنجا زندگی میکردند.

خداوند موسی را در این سفر برای هدف خاصی هدایت کرده بود. این هدف البته ملاقات با خویشاوندان دور نبود. اسرائیلی ها در نهایت وارد منطقه ای به نام باشان شدند. این مکان شهرت بسیار مخوفی داشت. در متون باستانی خارج از کتاب مقدس، باشان به عنوان «مکان زندگی مار» شناخته میشود. دو شهر بزرگ آن عشتاروت و ادرعی که هر دو در این سفرنامه ذکر شده اند (تثنیه 1: 4 و یوشع 12: 13) به عنوان دروازه ای به جهان زیر زمین، قلمرو مرگ شناخته می شدند. با در نظر گرفتن جهان بینی مافوق طبیعی اسرائیل، خداوند در اصل اسرائیل را به دروازه های جهنم هدایت کرده بود. ولی این تمام داستان نبود.

خداوند اسرائیل را به این مکان آورده بود تا با دو پادشاه ملاقات کنند، سیحون و عوج. این دو پادشاه از اموریان بودند (تثنیه 3: 2-3 و 31: 4) و حکمرانان قومی که کتاب مقدس آن را رفائیان میخواند. همانطور که در تثنیه 2: 11 زیرکانه نوشته شده است «عناقیان نیز از رفائیان به شمار می آمدند». خداوند از طریق موسی مردم را به منطقه ای که توسط همان نوع از موجودات عظیم الجثه که سالها پیش جاسوسان اسرائیل را ترسانده بودند (اعداد 13: 32-33) هدایت کرد. همان اتفاقی که موجب چهل سال سرگردانی اسرائیل در بیابان شد.

چرا خداوند آنها را به آنجا آورده بود؟ زیرا این رویارویی پیش زمینه ای بود از کاری که پس از اتمام این چهل سال باید انجام می شد. اسرائیل در نهایت باید از اردن عبور می کرد تا سرزمینی را که خداوند به آنها داده بود فتح کنند. خداوند می خواست مردم خود را آزمایش کند. آیا این بار ایمان خود را حفظ می کنند و وارد جنگ می شوند؟ در این صورت این پیروزی به آنها این اعتماد و ایمان را برای آنچه در پیش رویشان بود می داد.

اسرائیلی ها سال ها پیش از این مسئله فرار کرده بودند، اما این بار داستان به طور دیگری تمام می شود. همانطور که موسی گفت: «و یهوه خدای ما او را به دست ما تسلیم کرد و ما او را با پسرانش و تمامی قومش شکست دادیم.»

پس یهوه خدایمان، عوج، شاه‌باشان را نیز با تمامی قومش به دست ما تسلیم کرد، و او را چنان شکست دادیم که آحدی برای او باقی نماند. « (تثنیه 2: 33 و 3: 3). عاموس نبی سال‌ها بعد که در نوشته‌های خود این رویارویی‌ها را مرور می‌کند، نتیجه را به این شکل توصیف می‌کند «حال‌آنکه من بودم که آموریان را پیش روی ایشان هلاک کردم، آنان را که همچون سرو بلندقامت و همچون بلوط تنومند بودند. من میوه او را از بالا از میان بردم، و ریشه‌هایش را از پایین. « (عاموس 2: 9).

این روش سختی برای آغاز این فرصت دوباره بود. خداوند می‌خواست که آنها با ترس خود مقابله کنند، وحشت‌هایی که آنها را به چهل سال سرگردانی بی‌هدف در بیابان کشانده بود. آنها خدایی داشتند که دریای سرخ را برایشان شکافته بود. زمان آن بود که آنها این را به یاد بیآورند.

به نابودی کامل سپرده شدن

اسرائیل در نبرد مقابل سیحون و عوج پیروز شد و اینجاست که ما کم‌کم متوجه می‌شویم که چرا فتح سرزمین موعود باید شامل تمامی این قتل‌عام‌ها و نابودی‌های کامل می‌شد. تمام جمعیت شهرهایی که محل سکونت رفائیان غول‌پیکر بودند به نابودی کامل سپرده شدند (تثنیه 3: 6). هدف از این کار انتقام نبود. هدف اطمینان از نابودی نسل رفائیان بود. برای اسرائیلی‌ها، نسل و خاندان غول‌پیکران شیطانی بودند، نسلی که به واسطه سرکشی و تمرد از خدا به وجود آمده بود، موجودات روحانی سقوط کرده آنها نمی‌توانستند با این نسل و میراث شیطانی آنها هم‌زیستی کنند.

زمان می‌گذرد و قبل از آنکه اسرائیل از اردن به طرف کنعان عبور کند، موسی می‌میرد. رهبری قوم به یوشع واگذار می‌شود. او بسیاری از لشکرکشی‌های اسرائیل در فتح سرزمین وعده را فرماندهی کرده بود و تمام این لشکرکشی‌ها توسط دو عامل هدایت می‌شدند که قبل‌تر در این فصل به آنها اشاره کردم: خارج کردن قوم‌های دشمن و در این حین از بین بردن نسل طوایف غول‌پیکر.

اگر با این دید به این موضوع نگاه کنیم، فتح سرزمین موعود یک نبرد مقدس بود، نبردی در مقابل نیروهای تاریکی و دشمنانی که تحت سلطه خدایان متمرّد بودند که کتاب مقدس آنها را موجودات روحانی واقعی می‌داند.

منطق این فتح در یوشع 11: 21-22 به خوبی خلاصه شده است:

در آن زمان یوشع رفته، عناقیانرا از نواحی مرتفع، جبرون، دبیر، عناب، تمامی نواحی مرتفع یهودا و همه نواحی مرتفع اسرائیل منقطع ساخت. یوشع آنان را با شهرهایشان به نابودی کامل سپرد. کسی از عناقیان در سرزمین بنی‌اسرائیل باقی نماند؛ تنها برخی در غزه، جت و آشدود باقی ماندند.

این چه اهمیتی دارد

لشکریان یوشع تقریباً موفق شدند. اما نه کاملاً. تعدادی از این غول‌پیکران فرار کردند، و با اینکه این موضوع خیلی مهم به نظر نیاید، اما این امر عامل اتفاقات مهمی در آینده شد. برخی از آنها به جت فراری شدند. جت بعدها به شهر فلسطینیان تبدیل شد (یوشع 13: 3) و زادگاه جلیات در زمان داود پادشاه بود (اول سموئیل 17: 4). جلیات تنها غول‌پیکر در جت نبود (اول پادشاهان 20: 5-8). تمام

آنها که می بایست به نابودی کامل سپرده می شدند در زمان فتح سرزمین موعود نبود نشدند و این حقیقت که این فتح به طور کامل در این زمینه موفقیت آمیز نبود، برای اسرائیل عواقبی در بر داشت.

کتاب داوران به ما می گوید که در زمانی که یوشع می میرد این فتح در زمینه های دیگری نیز ناکامل بوده است. این موضوع هیچگاه به طور کامل درک نشد. اسرائیلی ها فکر می کردند که آنها به خوبی و به قدر کافی کار خود را انجام داده بودند و فرمان خدا به جهت بیرون راندن دیگر قوم ها را نادیده گرفتند. اما تنها قسمتی از فرمان خدا را اطاعت کردن به معنی ناطاعتی است.

اسرائیلی ها قرن ها به پرداخت قیمت به انجام نرساندن کامل اهداف خدا مشغول بودند. کتاب داوران چرخه ای تکرار را نشان می دهد: اسرائیل به طور مرتب تحت حمله و شکست از طرف قومهای دشمن قرار می گرفت و ایمان به وفاداری به خداوند تقریباً از یادها رفته بود. شرایط در زمان سلطنت داود پادشاه و پسرش سلیمان بهبود یافت، اما پس از مرگ سلیمان اسرائیل به خاطر جنگ های داخلی و بت پرستی متلاشی شد.

جلال این فتح تحت الشعاع شکستی حماسی قرار گرفت. پادشاهی خداوند، نقشه او برای بازسازی عدن، به آتش کشیده شد. جهان بینی الهی که از بابل سرچشمه گرفته بود با قوم های بی ایمان تحت سلطه خدایان سرکشی کرده، دست نخورده باقی ماند. اسرائیل شکست خورده و نابود شد و سرزمین موعود او تحت سلطه خدایان دیگر و مردم آنها قرار گرفت. همین جهان بینی به عهد جدید نفوذ می کند. پولس از واژگانی مانند قدرت ها، مقامات و اربابان برای توصیف نیروهای تاریکی استفاده میکند. هر کدام از این واژگان در دوران باستان برای اشاره به سلطنت های جغرافیایی به کار می رفتند.

دلیل شکست اسرائیل ناطاعتی و بی ایمانی از طرف قوم خدا بود. انسانها ضعیف هستند. ما ممکن است فکر کنیم که چرا خدا از ما ناراحت می شود. اما اگر برگردیم و به عدن نگاه کنیم متوجه آن میشویم. خداوند خود را وقف بشریت کرده بود. ما نمایندگان او هستیم، خانواده زمینی او. نقشه اصلی او برای سلطنت بر زمین شامل ما می شود. برای خدا کنار گذاشتن انسانها از نقشه و عضویت در شورای خود بر روی زمین به این معنی می بود که او از اجرایی کردن این نقشه ناکارآمد است و یا اینکه این نقشه از ابتدا ایده خوبی نبوده است. خداوند ناکارآمد از رسیدن به اهداف خود نیست و همانطور که در فصل قبل ذکر شد او اشتباه نمی کند.

زمان آن بود که رویکرد جدیدی نسبت به مشکل گناه و سقوط انسانها پیدا شود. بشریت نمیتوانست برای بازسازی سلطنت عدن مورد اعتماد قرار بگیرد. تنها خود خداوند قادر به انجام آنچه که باید انجام می شد بود. تنها خداوند می توانست شرایط عهد و پیمان خود را بجا بیاورد. اما انسانها کنار گذاشته نمی شوند. بلکه به جای آن خدا باید انسان می شد. خدا باید خود شریعت و عهد را بجا می آورد و توان سقوط و گناه انسانها را بر خود می گرفت. اما اجرای این راه حل غیر قابل تصور، به این معنی بود که این نقشه باید مثل یک راز از همه، شامل موجودات روحانی زیرک دشمن، پنهان می ماند و این کار راحتی نبود.

فصل دهم پنهان در آشکار

از زمان سقوط، خداوند در تلاش برای احیای نقشه اصلی خود برای عدن بوده است: تا با هر دو خانواده الهی و انسانی خود بر روی زمین کنند. خداوند به آدم و حوا گفته بود که بارور و کثیر شده و زمین را پر سازند، تا بدین وسیله سلطنت نیکوی او بر دیگر نقاط زمین نیز گسترش پیدا کند. خداوند می خواست که تمام زمین مکانی باشد برای تلاقی آسمان و زمین، جایی که انسانها بتوانند از بعد روحانی و از زمین و انسانها لذت ببرند. ما می دانیم که این داستان به کجا ختم شد.

تاریخ سقوط

انسانها گناه کردند و از حضور خدا رانده شدند. عدن از بین رفت. دشمن روحانی، مار نیز از حضور خدا تبعید و به زیر انداخته شد بر روی زمین، مکانی که مرگ بر آن حکومت می کند و زندگی جاودانی نیست. او ارباب مرگ شد و بنابراین بر هر انسانی که زندگی می کند ادعای و تعرض دارد، زیرا همه گناه می کنند و تاوان گناه مرگ است (رمیان 6: 23).

بعد از طوفان، خدا نقشه عدن را توسط نوح و خانواده اش تکرار می کند: بارور و کثیر شوید و زمین را پر کنید. این یک نقشه ثابت بود. اما انسانها سرکشی کردند. به جای از اطاعت از خدا و گسترش شناخت و سلطنت او در همه جا، آنها برجی بنا کردند که خود خدا از طریق آن به نزد آنها بیاید.

باز شکست. خداوند بار دیگر آن را قبول نمی کرد. او زبان قوم ها را مختلط کرد و آنها را به شورای الهی خود سپرد تا اداره کنند. سپس او تصمیم گرفت که با یک خانواده انسانی نقشه خود را از سر بگیرد، توسط ابراهیم و سارا و دیگر قوم ها را توسط نسل ابراهیم زمانی که سلطنت او احیا شود پس بگیرد (پیدایش 12: 3).

این نیز به شکست انجامید. همانطور که تلاش بعدی، خارج کردن اسرائیل از مصر، سپس به سینا و در نهایت به سرزمین موعود. اسرائیل شکست خورد. در نهایت خداوند داود را فرا می خواند و بعد از او سلیمان. اما بعد از مرگ سلیمان، اسرائیل به دنبال خدایان دیگری می رود و مردم اسرائیل بر ضد هم قرار می گیرند. خداوند می بایست آنها را از سرزمین موعود به تبعید خارج کند.

داستان انسان جدا از حضور خدا، داستان شکست است. زیرا انسانها از زمان سقوط گم شده اند. تمام انسانها بیگانه از خداوند هستند. هیچ رهبر انسانی نمی توانست برای شروع سلطنت خداوند مورد اعتماد قرار بگیرد. آنها از اینکه تنها به خدا وفادار بمانند امتناع می کردند. آنها هر کدام به راه خودشان می رفتند. انسانها گناه می کردند، شکست می خوردند و به پادشاه مرگ، دشمن بزرگ خدا می پیوستند. اما نقشه خدا به جهت تقسیم برکت پادشاهی و همکاری با او در یک عدن جدید نمی توانست بدون انسانها اتفاق بیفتد. و تنها راهی که انسانها می توانستند پایان کار خود را بر طبق نقشه خداوند حفظ کنند این بود که از نو خلق شوند. لعنت سقوط باید برداشته می شد.

و خداوند برای آن نقشه ای داشت.

راه حل و یک مشکل

خدا به انسانی احتیاج داشت که بیش از یک انسان بود، کسی که می توانست وسوسه را رد کند، کسی که همیشه اطاعت کند. کسی که مناسب سلطنت باشد، کسی که بتواند لعنت مرگ را برگرداند. به وسیله مرگ و سپس قیام از مرگ با قدرت خودش. تمامی این ها تنها از یک راه امکان پذیر بود: خود خداوند انسان بشود. خداوند می توانست نقشه خود را به کمال برساند، به عنوان یک انسان، برای تمامی انسانها، و عدن را احیا کند. تنها زمانی که انسانها آمرزیده و مقدس شده باشند توسط قدرت قیام (اول یوحنا 3: 1-3) عدن می تواند به واقعیت تبدیل شود.

اما مشکلی وجود داشت اگر این نقشه آشکار می شد که انسانی که خدا بود آمده بود تا بمیرد و دوباره زنده شود تا نقشه اصلی خدا را احیا سازد، نیروهای تاریکی ساکت نمی ماندند. این دقیقا همان چیزی است که پولس در رساله خود به کلیسای قرنتیان می نویسد: «بلکه حکمت مرموز خدا را که از چشم آدمیان پوشیده بود و خدا آن را از ازل برای جلال ما قرار داده بود، ابراز می کنیم. 8هیچیک از حکمرانان این جهان این را نفهمیدند، زیرا اگر فهمیده بودند، خداوند جلال را مصلوب نمی کردند.» (اول قرنتیان 2: 7-8).

پولس درباره چه کسی صحبت می کند؟ حکمرانان این جهان می توانند به قدرت های انسانی اشاره داشته باشند. مانند پنطیوس پیلطس و یا رهبران یهودی، اما پولس همچنین به قدرت های ماورایی و شیطانی اشاره می کند (افسیان 2: 2). دشمنان خدا، انسان و ماورا، باید در خاموشی می ماندند. همه چیز به مرگ و قیام خدا - انسان بستگی داشت.

اما این راز چگونه پنهان می ماند؟

ماشیح پنهان

خدا - انسانی که احیای عدن به او بستگی داشت، البته ماشیح، عیسی ناصری بود. اما آیا این شما را غافلگیر کرد که من گفتم نقشه ماشیح یک راز بود؟ آیا ما با خواندن عهد عتیق نمی توانیم کل نقشه را ببینیم؟ خیر نمی توانیم.

باور کنید یا نه، هیچ آیه ای در عهد عتیق نیست که کلمه «ماشیح» را برای یک انسان که در واقع خدا است و قرار است برای گناهان بشریت کشته شود، استفاده کرده باشد. حتی اشعیا 53: 11 با طرح یک «خادم رنج دیده» نیز در این باره سخن نمی گوید. کلمه «ماشیح» در هیچ جای این باب ذکر نشده است و نه در هیچ جای دیگر در کتاب اشعیا. کلمه «خادم» به قوم اسرائیل اشاره می کند و نه به یک نجات دهنده (اشعیا 41: 8 ، 44: 1-2 و 21، 45: 4 ، 48: 20، 49: 3) و کلمه ماشیح (مسیح) که به معنی مسح شده می باشد تقریبا همیشه به شخص داود پادشاه و یا شخصی از نسل او که بعد از او سلطنت خواهد کرد اشاره دارد.

در واقع اثبات آنچه من در اینجا می گویم (اینکه داستان یک ماشیح الهی که بمیرد و زنده بشود در عهد عتیق سخت پیدا می شود) در عهد جدید بطور واضح وجود دارد.

به این فکر کنید که شاگردان مسیح چگونه با اینکه او به اورشلیم می رود تا مصلوب شود برخورد کردند. این اعلان آنها را تحریک و پریشان می کند (متی 17: 22-23 ، مرقس 9: 30-32). آنها با

گفتن «آری درست است ما این را در عهد عتیق خوانده ایم» پاسخ نمی دهند. پطرس حتی عیسی را از گفتن این موضوع سرزنش می کند (متی 16: 21-23).

شاگردان باید با این نقشه جدید خدا که هیچ آگاهی از آن نداشتند، آشنا می شدند. آنها عیسی را تنها به عنوان فرزند داود و وارث حقیقی سلطنت او می شناختند. کسی که معجزات انجام می داد، همانطور که انبیا عهد عتیق نیز می کردند.

حتی پس از قیام، شاگردان باید ذهن خود را بطور مافوق طبیعی برای دیدن یک مسیح رنج دیده باز می کردند. پس از اینکه عیسی از مرگ قیام می کند به آنها ظاهر شده و می گوید: «44 و به ایشان فرمود: «وقتی هنوز با شما بودم و می گفتم که هرچه در تورات موسی و نوشته های انبیا و زبور درباره من نوشته شده، باید به انجام برسد، مقصودم همین چیزها بود.» 45 بعد اذهان ایشان را باز کرد تا کتاب مقدس را بفهمند 46 و فرمود: «این است آنچه نوشته شده که مسیح باید عذاب مرگ را ببیند و در روز سوم دوباره زنده شود» (لوقا 24: 44-45).

نقشه جدید خدا، که بمیرد و از مرگ قیام کند تا لعنت سقوط را بردارد، در عهد عتیق به هیچ وجه قابل تشخیص نیست. به جای آن، سرخ های آن در عهد عتیق در ده ها جای مختلف پراکنده است. هیچ وقت تمامی این نقشه در یک جا آشکار نشده است. داستان نقشه مسیح و نجات تنها پس از واقعه آشکار و مشخص می شود و حتی این نیز تنها برای آنانی است که می دانند به دنبال چه بگردند و انتظار چه چیزی را داشته باشند.

موجودات شیطانی مافوق طبیعی زیرک البته می دانستند که فرزند و عده داده شده از نسل داود، آمده است (متی 8: 28-29، لوقا 4: 31-35). آنها از عهد عتیق تا این حد میتوانستند پی ببرند. اما در تمام چیزهایی که این دیوها می گویند، هیچ سر نخ از اینکه آنها فهمیده بودند که عیسی آمده بود تا بمیرد و باز زنده شود تا لعنت مرگ را بردارد، وجود ندارد.

همانطور که پولس می گوید، اگر آنها و شیطان این را می دانستند، آنها هیچگاه مردی مثل یهوذا را در جهت خیانت و تحویل عیسی به کسانی که می خواستند او را بکشند، تحریک نمی کردند. شیطان و آنان که با او همراه اند چیزهای مختلفی هستند، اما احمق نیستند. آنها فریب خوردند که عیسی را بکشند، همانطور که خداوند در نظر گرفته بود. آنها اتفاقاتی را به وجود آوردند که منجر به نابودی خودشان شد. این یک گمراهی بود که بطور الهی طراحی شده بود.

بخشهای این داستان

اگر به عقب برگردیم، ما می توانیم بخش های داستان ماشیح را در عهد عتیق بهتر از آنچه که شاگردان می توانستند، ببینیم. در حالیکه هیچ آیه ای درباره اینک یک پسر الهی مسیحایی از نسل داود می میرد و از مرگ قیام می کند تا لعنت را بردارد، وجود ندارد اما رگه هایی از این داستان در سرتاسر عهد عتیق دیده می شود. اکنون که می دانیم این نقشه به چه شکل به تحقق پیوست، قادر به دیدن سرخ هایی از آن و دنبال کردن آنها در عهد عتیق هستیم.

برای مثال، اگر بپرسید «پسر خدا» چه کسی است؟ جواب آن در عهد عتیق «عیسی» نیست. آدم پسر خدا بود، او اولین انسان بود. اسرئیل نیز پسر خدا خوانده شده است (خروج 4: 23 و هوشع 11: 1). پادشاهان اسرئیل پسران خدا خوانده شده اند (مزمو 2: 7). در عهد جدید «آدم ثانی» است و «پسر خدا» (رومیان 4: 1، اول قرننتیان 15: 45، دوم قرننتیان 1: 19، عبرانیان 4: 4)

ما ممکن است پیرسیم «خادم خداوند» کیست؟ آدم خداوند را خدمت کرد (پیدایش 2: 15). اسرائیل خادم خداوند خوانده شد (اشعیا 41: 8 و 44: 1-2 و 21 و 44: 45 و 48: 20 و 29: 3). داود و دیگر پادشاهان اسرائیل از خاندان او خادمان خدا خوانده می شدند (دوم سموئیل 3: 18 و مزمو 89: 3 و اول پادشاهان 3: 7 و دوم قرنیتیان 32: 16) عیسی نیز خادم بود (اعمال 3: 13 و 4: 30، فیلیپیان 2: 1-8).

آیا این فرزندان و خادمان خداوند رنج دیدند؟ آیا وجود زمینی آنها در جایی به پایان رسید؟ آیا این وجود از نو به وجود آمد؟ آیا آنها در عدنی جدید آینده ای داشتند؟ پاسخ به تمامی این سوال ها «بله» است. آدم، اسرائیل و پادشاهان نسل داود همه از حضور خداوند، مکانی بر روی زمین که او در آن ساکن بود (عدن و سرزمین موعود) رانده شده بودند. اما آنها روزی به یک عدن جدید باز خواهند گشت تا با خدا و عیسی قیام کرده زندگی کنند.

نکته در اینجا است که تمامی این شخصیتها به نوعی به عیسی اشاره می کنند و اوست که این طرح را کامل می کند. او تصویر یکپارچه ای است که وقتی که تمامی این بخشها کشف شده و در جای مناسب خود گذاشته شود، قابل مشاهده می شود. همه چیز در خفا پنهان و غیر قابل تشخیص است اگر بعد از واقعه به آن نگاه نشود.

این چه اهمیتی دارد

شریر زیرک، شیطان، دیوها، خدایان زیرین که بر قوم ها حکومت می کنند همه چیز را نمی دانند. آنها فکر خدا را ندارند و نمی توانند به آن نفوذ کنند. ما فکر می کنیم که چون آنها مافوق طبیعی هستند، همه چیز را می دانند، اما این درست نیست. تنها یک وجود همه چیز دان وجود دارد و آن خود خداوند است، که اتفاقاً طرف ماست.

بخاطر سقوط، شیطان بر همه ما حق حکومت داشت. منظور من چیست؟ بخاطر گناه آدم «مرگ بر همه منتشر شد» (رومیان 5: 12)، مار لعنت شد و به قلمرو مرگ، جهان زیر زمین و یا آنچه ما آن را جهنم می دانیم رانده شد تا بر آن حکومت کند. مکانی که شریر بر آن تسلط دارد.

تمام این اوضاع زمانی که عیسی برای اولین بار به زمین آمد و نقشه نجات خدا را با مرگ بر روی صلیب و قیام از مردگان به کمال رساند، عوض شد. اولین قدم برای احیای عدن این بود که وسیله ای برای خلاصی انسان از لعنت مرگ مهیا شود. تمام کسانی که ایمان بیاورند، کسانی که عضو از خانواده و پادشاهی خداوند بشوند، دیگر تحت سلطه لعنت مرگ و ارباب آن نیستند. به این دلیل است که عیسی هنگامی که خدمت احیای سلطنت خداوند را آغاز کرد می گوید: «شیطان را دیدم که همچون برق از آسمان فرو می افتاد.» (لوقا 10: 18) عیسی می دانست که مرگ و قیام او تاوان گناه گناهکاران را می دهد و شیطان را از هر حقی بر ما محروم می سازد. این پادشاهی آغازی بود بر پایان ارباب مردگان.

دوباره به یاد بیاوریم که ما که هستیم و هویت ما از کجا می آید. ایمانداران، به طور مجموع کلیسا، بدن مسیح خوانده شده اند و بدن عیسی قیام کرده است. ما قیام خواهیم کرد زیرا او قیام کرده است (اول قرنیتیان 15: 20-23). او نوبت قیام کردگان است. ما «اجتماع نخست زادگانی که اسامی آنها در عالم بالا ثبت شده است» میباشیم (عبرانیان 12: 22-24). همانطور که یوحنا می گوید: «اما به همه کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام

او ایمان آورد؛ « (یوحنا 1: 12) . شیطان هیچ ادعایی بر فرزندان خدا ندارد زیرا آنها از مردگان برخوانند خواست. هیچ دلیلی برای گشتن به دنبال زنده در میان مردگان وجود ندارد.

خداوند دست خود را برای همه رو نمی کرد، چه انسان چه الهی، چه وفادار و چه خیانتکار. جزئیات اینکه ماشیح چگونه نقشه خدا را به کمال می رساند باید پنهان باقی می ماند. اما خداوند در روش های بی تردیدی به آنها نشان داده بود که وقتی ماشیح بیاید، او خدا در کالبد انسانی خواهد بود و احیای سلطنت عدنی پایان بازی خواهد بود. همانطور که ما در دو فصل بعدی خواهیم دید، این اطلاعات کافی بود که در قلب مردم ایمان برانگیزاند و نیروهای تاریکی را به عملی کردن نابودی خود تحریک سازد.

فصل یازدهم مقصود فوق طبیعی

در فصل قبل دیدیم که عهد عتیق چگونه ماشیح را با پنهان کردن او در خفا نشان میدهد. کلید نقشه ی خدا برای احیای عدن و آزادی انسان ها این بود که ماشیح، عیسی، بر روی صلیب بمیرد و سپس از مردگان قیام کند.

تنها با انسان شدن، خدا می توانست مطمئن شود که یک پادشاه از نسل داود بر مردم او سلطنت خواهد کرد، بدون گناه و خطای روحانی. تنها وقتی که آن پادشاه بجای مردم او بمیرد و از مرگ قیام کند، خدا می توانست با عدالت گناه را داوری و هم زمان نجات را فراهم کند. تنها با مرگ و قیام ماشیح مردم سقوط کرده میتوانستند هنوز جایگاهی در خانواده و شورای خداوند داشته باشند و بر عدن نو شده سلطنت کنند، همانطور که از ابتدا مقدر شده بود.

اما به این فکر کنید که این موضوع ملتزم چه چیز هایی بود: عیسی باید به نحوی مطمئن میشد که نیرو های تاریکی مردم را فریب میدهند تا او را بکشند؛ بدون اینکه درک کنند که واقعاً چرا این کار را انجام میدهند. همانطور که پولس به قرننثیان میگوید (اول قرننثیان 2: 6-8) اگر آنها واقعاً میدانستند که نتیجه ی این کار چه بود، هیچگاه خداوند را مصلوب نمی کردند.

زندگی و خدمت عیسی قابل درک تر میشود اگر از این پس زمینه به آن نگاه شود. برای مثال، این برای خوانندگان عهد جدید بسیار آسان تر میشود اگر این طور فکر کنند که خدمت عیسی که به صلیب منجر شد امری اتفاقی بود. انجیل ها نیز همیشه یک صحنه ی مشترک را توصیف نمی کنند. برای مثال تولد مسیح تنها در دو انجیل قابل مشاهده است (متی و لوقا) و تنها یکی از این دو به مجوسیان اشاره میکند (متی 2). بعضی وقت ها برخی از صحنه ها با اندکی تفاوت در ترتیب آنها در انجیل ظاهر میشوند. اما اعمال ثبت شده از عیسی تنها به صلیب ختم نمی شوند، شفای بیماران، موعظه درباره ی پادشاهی خداوند، آموزش گناهان و مقابله با مخالفان بیش از اعمال اتفاقی توسط مردی که در حال سفر بود و گاهاً معجزاتی نیز انجام میداد میباشند. در داستان انجیل، خیلی بیشتر از آنچه که میبینیم اتفاق می افتد و زیرنویسی مهم از اعمال عیسی وجود دارد.

فریب دادن شریک

اتفاقی که شروع خدمت علنی عیسی را آشکار کرد، تعمید او بود. در آنجا بود که خداوند بطور علنی عیسی را به عنوان پسر خود معرفی کرد (مرقس 1: 11) و در آنجاست که یحیی تعمید دهنده او را به عنوان «کسی که گناه جهان را بر میدارد» معرفی میکند (یوحنا 1: 29). ما وقتی این کلمات را از یحیی میخوانیم، مستقیماً به صلیب فکر میکنیم. اما شاگردان یحیی به صلیب فکر نمی کردند. در حقیقت هیچ کس به صلیب فکر نمیکرد. هنگامی که عیسی نزدیک به پایان خدمت خود (تقریباً سه سال بعد از تعمید خود) عیسی شروع به صحبت از مرگ خود میکند، شاگردان خود او این امر را رد کردند (متی 17: 22-23 و مرقس 9: 30-32). آخرین چیزی که آنها انتظار شنیدن آن از استادشان را داشتند، این بود که او به زودی بمیرد. این حرف دیوانه کننده ای بود. آنها این را درک نمی کردند که مرگ عیسی بر روی صلیب از ابتدا نقشه ی خدا بوده است. اما چرا آنها این موضوع را درک نمی کردند؟ زیرا همانطور که در فصل قبل گفته شد، این نقشه در عهد عتیق به طور واضح نمایان نبود.

بعد از تعمید عیسی، روح القدس او را به بیابان میبرد تا با شیطان مقابله کند (متی 4: 1 و مرقس 12: 1 و لوقا 4: 1-13). این که شیطان می آید تا عیسی را وسوسه کند به ما میگوید که او میدانست عیسی چه کسی است، این ماشیح بود که آمده بود تا سلطنت خدا بد روی زمین را بازسازی کند. از این گذشته، مسیح (مسح شده) پادشاهی از نسل داود میبود. شیطان، «فرمانروای دنیا» (یوحنا 12: 31) میدانست که عیسی بر قلمروی شیطان نظر خواهد داشت، قوم هایی که خدا در بابل قبل از ایجاد اسرائیل کنار گذاشته بود (تثنیه 4: 19-20 و 32: 8-9).

اکثر ما صحنه ی مقابله ی عیسی با شیطان را بیاد می آوریم، شیطان عیسی را سه بار وسوسه میکند (متی 4: 3-11). استراتژی سوم شیطان برای وادار کردن مسیح به رد رابطه ی خود با خدا این بود که قوم های جهان را به او پیشنهاد کند (متی 4: 8-9). تنها چیزی که او حدس میزد عیسی برای پس گرفتن آن آمده بود:

بار دیگر ابلیس او را بر بالای کوه بسیار بلندی برد و تمامی ممالک جهان و شکوه و جلال آنها را به او نشان داد 9 و گفت: «اگر نزد من سجده کنی و مرا پرستی، همه اینها را به تو خواهم داد.»

(متی 4: 8-9)

پیشنهاد شیطان تغییری موزیانه در نقشه ی خدا بود. این پیشنهاد نتیجه ی دلخواه خداوند را حاصل میکرد، بازپس گرفتن قوم هایی که او آنها را از این که مردم او باشند منع کرده بود. این پیشنهاد عالی بود، تنها کاری که عیسی باید در عوض آن انجام میداد پرستش شیطان بجای خداوند بود.

پیشنهاد شیطان نشان میدهد که او هنوز این را نمی دانست که نقشه ی خدا ملزم به مرگ عیسی بود. عیسی نیز به او سرنخی نمیدهد. او توضیحی از رد کردن این پیشنهاد به او نمیدهد. او به سادگی به شیطان میگوید که برود و گم شود. خدا آنچه متعلق به اوست را در زمان و به روش خودش باز خواهد گرفت. ماموریت عیسی تنها سلطنت بر تمامی قوم ها نبود بلکه ای ماموریت بازسازی یک خانواده بود. خانواده ای شامل مردم تمامی قوم ها و ملت ها، نه فقط اسرائیل، و این به این معنی بود که تاوان گناه باید داده میشد. همانطور که خدا از ابتدا برنامه ریزی کرده بود، سلطنت خداوند شامل فرزندان او نیز میشود. صلیب لازمه ی رهایی انسان ها بود، وسیله ی به تحقق رساندن نقشه ی خدا. عیسی قابل فریب دادن نبود. اما شیطان در زمان خود فریب خورد.

تجربه ای از عدن

بلافاصله بعد از تجربه در بیابان، عیسی دو کار انجام میدهد: اولین شاگردان خود را فرا میخواند (پطرس، آندریاس، یعقوب و یوحنا) و مردی را که دیو زده بود شفا میبخشد (مرقس 1: 16-28 و لوقا 4: 31 و 5: 11). هر دوی این کار ها (خواندن شاگردان و شفا) ادامه پیدا میکند تا آغاز یک طرح را شکل دهد. او همچنان که شاگردان بیشتری را میخواند، به آنها قدرت میداد تا دیو ها اخراج کنند و مردم را از هر نوع بیماری، نقص عضو و هر مشکل دیگر شفا بدهند. (لوقا 9: 1-5)

عیسی در نهایت دوازده شاگرد را فرا می خواند. این عدد تصادفی نیست. این با دوازده قبیله ی اسرائیل مطابقت دارد. عیسی نقشه ی سلطنت را با در نظر گرفتن اسرائیل آغاز میکند. آنها به هر حال نصیب خداوند هستند که از بین همه ی قوم های دیگر انتخاب شده بودند (تثنیه 32: 8-9). پولس بعد ها اعلان مژده ی انجیل را به همین روش میبیند، شروع با یهودیان و سپس رفتن به دیگر امت ها (رومیان 1: 16-17).

عیسی تنها به این دوازده نفر اکتفا نمی کند. در لوقا 10 او هفتاد نفر دیگر را نیز مامور میکند تا دیو ها اخراج کنند و شفا بدهند (لوقا 10: 1 و 9: 17). آن عدد نیز تصادفی نبود. این عدد تعداد قوم هایی است که در پیدایش 10 ذکر شده اند، قوم هایی که خداوند در برج بابل کنار گذاشت و تحت سلطه ی خدایان زیرین قرار داد (تثنیه 4: 19-20 و 8: 9-9). بعضی ترجمه ها در این آیات به جای هفتاد نفر به هفتاد و دو تن اشاره میکنند. و این بخاطر این است که برخی نسخه های خطی باستانی عهد عتیق نام های ذکر شده در پیدایش 10 را هفتاد و دو نشان میدهند. در هر حال، مفهوم همان است، فرستادن این افراد در انطباق با تعداد قوم ها در پیدایش 10. همانطور که خواندن دوازده شاگرد نشانه ای از آمدن پادشاهی خداوند به اسرائیل بود، فرستادن این هفتاد نفر نیز نشانه ای از بازپس گرفتن این قوم ها توسط این پادشاهی بود.

هنگامی که این هفتاد نفر از ماموریت خود بازمیگردند (لوقا 10: 17) پاسخ عیسی چنین است: «من دیدم چطور شیطان مانند برق از آسمان سقوط کرد» (لوقا 10: 18). این پیغامی چشمگیر است: واژگونی عظیمی در راه بود. شیطان دیگر هیچ ادعایی بر مردم نمی توانست داشته باشد، اگر آنها به عیسی تعلق داشتند. دستیابی او به خدا برای «دستیابی به ایمانداران» دیگر تمام شده بود (مکاشفه 12: 10). او دیگر یک مدعی بی ادعا بود.

بیا و من را بگیر

بعد از سه سال موعظه درباره ی آمدن پادشاهی خداوند، نشان دادن محبت خدا به مردم و اینکه زندگی در یک دنیای عدنی به چه شکل خواهد بود، عیسی شروع به آماده شدن برای تمام کردن این نقشه کرد، هدف اصلی خود.

اندکی بعد از آخرین سفر او به اورشلیم، عیسی شاگردانش را به یکی از نقاط دور شمالی اسرائیل میبرد. او می بایست زمینه را برای مصلوب شدن خود آماده می کرد. پس او بهترین مکان را برای مقابله با نیروهای روحانی انتخاب کرد.

عیسی شاگردانش را به مکانی به نام قیصریه فیلیپس میبرد. اما این نام رومی این مکان است. در زمان عهد عتیق نام این منطقه باشان بود. نا در این باره در فصل نهم صحبت کردیم. باشان به عنوان دروازه ی قلمروی مرگ شناخته میشد، دروازه ی جهنم. قیصریه فیلیپس در دامنه ی کوه حرمون قرار داشت، جایی که از دید یهودیان محل آمدن پسران خدا بر روی زمین در شورش شرح داده شده در پیدایش 6: 2-4 میبود. بطور خلاصه، در عهد عتیق باشان و حرمون محل جغرافیایی پیدایش نیروهای شریر بودند.

در این مکان است که عیسی سوال معروف خود را از شاگردان می پرسد: «شما مرا که میدانید؟» (متی 16: 15). پطرس پاسخ میدهد: «تو مسیح، پسر خدای زنده هستی.» (آیه ی 16). عیسی او را تشویق میکند و به او میگوید:

17 عیسی گفت: «خوشا به حال تو، ای شمعون، پسر یونا! زیرا این حقیقت را جسم و خون بر تو آشکار نکرد، بلکه پدر من که در آسمان است. 18 من نیز می گویم که تویی پطرس، و بر این صخره، کلیسای خود را بنا می کنم و دروازه های هاویه بر آن استیلا نخواهد یافت. (آیه 17-18)

مفهوم «صخره» در اینجا که عیسی به آن اشاره دارد برای قرن ها مورد بحث بوده است. کلید درک این کلمه، دانستن جغرافیای آن منطقه است. قیصریه فیلیپس در منطقه ی شمالی باشان قرار داشته است. در زمان عهد عتیق این باور وجود داشت که این منطقه شامل دروازه هایی به قلمرو ی مرگ

میباشد. قیصریه فیلیپس در دامنه ی یک کوه قرار دارد. «صخره» همین کوه است. «دروازه های هاویه» مکانی است که عیسی و شاگردانش در آن ایستاده بودند.

عیسی داشت نیروهای تاریکی را به چالش میکشید. در سقوط، انسان ها حیات ابدی با خداوند را از دست داده و بجای آن سرنوشتی منتهی به مرگ را بدست آوردند که در جدایی ابدی از خداوند بود. ارباب مرگ، مار، شیطان بر انسان ها مدعی بود. همه ی انسان ها می بایست به او در قلمروی مرگ می پیوستند. اما خدا نقشه های دیگری داشت. نقشه ی پنهانی فرستادن عیسی بر روی زمین برای پرداخت تاوان گناه انسان ها. این نقشه حمله ای بر دروازه های جهنم تلقی میشد. ارباب مرگ و نیرو های او نمی توانستند در مقابل پادشاهی خداوند بایستند. در اصل در این بخش از متی 16، عیسی به مقابله با حدود شریر می رود و ادعای او را به چالش میکشد. عیسی میخواست که شیطان را تحریک کند. چرا؟ زیرا زمان آن رسیده بود که عیسی بمیرد و نقشه ی پنهانی خدا را عملی سازد.

در صورتی که این چالش کلامی کافی نمیبود، عیسی به قدم فراتی می رود. متی، مرقس و لوقا متعهداً میگویند که قدم بعدی تبدیل هیئت میباشد:

« شش روز بعد، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشت و آنها را با خود به کوه بلندی برد. او در آنجا با این شاگردان تنها بود و در حضور آنها هیئت او تغییر یافت. 3 و لباسهایش چنان سفید و درخشان شد که هیچکس روی زمین نمی تواند لباسی را آن قدر تمیز بشوید. 4 آنگاه آنها الیاس و موسی را دیدند که با عیسی مشغول گفت و گو بودند. 5 پطرس به عیسی گفت: «ای استاد، چقدر خوب است که ما در اینجا هستیم. سه سایبان خواهیم ساخت، یکی برای تو و یکی برای موسی و یکی هم برای الیاس.» 6 او درست نمی دانست چه می گوید، چون بسیار ترسیده بودند. 7 در آن وقت ابری ظاهر شد و بر آنها سایه افکند. از آن ابر ندایی آمد که می گفت: «این پسر عزیز من است به او گوش بدهید.» 8 آنها فوراً به اطراف نگاه کردند، اما هیچکس را ندیدند، فقط عیسی با آنان بود.» (مرقس 9: 2-8)

این تبدیل هیئت در کوه حرمون اتفاق می افتد. عیسی دقیقاً همین منطقه را برای نشان دادن هویت اصلی خود و جلال خدا به پطرس، یعقوب و یوحنا انتخاب میکند. او میخواست شیطان و نیروهای تاریکی را آگاه سازد که: «من به زمین آمده ام تا آنچه متعلق به من است را پس بگیرم.» پادشاهی خداوند در جریان است. به قولی: «من این جا هستم، بیا و من را بگیر!»

تصادفی نیست که بلافاصله بعد از تبدیل هیئت، عیسی رو به اورشلیم میکند و به شاگردان خود میگوید که او در آنجا خواهد مرد. آنها نمی خواستند این را بشنوند. اما عیسی شیطان و دیگر نیرو های شریر را تحریک کرده بود. دیگر واجب شده بود که آنها از دست او خلاصی بیابند. و این دقیقاً همان چیزی بود که عیسی می خواست. مرگ او کلیدی بر همه چیز بود.

این چه اهمیتی دارد

خدمت عیسی عمدی و آگاهانه بود. او درک درستی از نقش خود در احیای سلطنت خدا بر روی زمین داشت. و این تا روز بازگشت او ادامه دارد. روزی که به عدنی جهانی ختم میشود.

زندگی های ما به اندازه ی زندگی او محوری نیستند. اما هر کدام از ما، مانند شاگردان، نقشی حقیقی برای انجام دادن داریم. ما باید بر این اساس زندگی کنیم. ایمانداران آورده شده به خانواده و شورای خداوند، آورده شده اند نه به جهت مشاهده، بلکه به جهت مشارکت (کولسیان 1: 13).

در بین اهداف عیسی، این نیز وجود داشت که به مردم نشان دهد عدن چگونه می توانست باشد و زندگی با خدا به چه شکل خواهد بود. در خانواده و سلطنت خداوند، هیچ بیماری و نقص فیزیکی وجود نخواهد داشت. همچنین هیچ نیروی شریری نخواهد بود. پادشاهی ابدی خداوند بزرگتر از یک باغ و وسیع تر از اسرائیل خواهد بود. پادشاهی او جهانی خواهد بود و قوم ها را شامل خواهد شد. پادشاهی او همه آنچه که عدن بود خواهد شد، بهشت بر روی زمین.

وظیفه ی ما الگو برداری از عیسی است. ما میتوانیم همانند او، برای جسم و جان دیر نمایندگان او اهمیت قائل باشیم، آنها را به ایمان به این پادشاه هدایت کنیم و اراده ی آنها را در وفاداری به او تقویت کنیم. این موضوع، به نیروهای فوق طبیعی احتیاجی ندارد تا «دل شکستگان را پیوند دهیم» و به «اسیران نوید آزادی دهیم» در پی قدم های مسیح (اشعیا 61: 1) اما این ها در عمل مسائل مافوق طبیعی هستند. همه آنها متکی به مقابله با تاریکی و داشتن چشم اندازی استراتژیک هستند. هیچ عمل محبت آمیزی ناکافی برای روح القدس در هدایت قلب کسی نیست. هیچ بیانی از کتاب مقدس بی ثمر نیست. محبت عیسی با پیغان او مناسب بوده و چیزی از یکدیگر کم نمیکردند. این الگویی است که هر ایماندار می تواند دنبال کند. این شرح وظایف ما از چشم اندازی پادشاهی است.

در نهایت، ما باز یاد آور شدیم که شریر زیرک نه تنها محدودیت دارد، بلکه در مقابل پادشاهی خداوند ناتان است. عیسی «در دست راست خداست و تمام فرشتگان و قوتها و قدرتهای آسمانی تحت فرمان او هستند.» (اول پطرس 3: 22). ما در حال حاضر «اما نه هنوز» شریک در سلطنت او هستیم (کولسیان 3: 1 و دوم تیموتائوس 2: 12 و مکاشفه 2: 26 و 3: 21). دروازه های جهنم در مقابل گسترش و تکامل کلیسا به عنوان پادشاهی خداوند بر روی زمین، نمی توانند مقابله کنند. تصمیم به مشارکت در این واژگونی عظیم با ماست.

فصل دوازدهم سوار بر ابرها

من فصل جدید را با اشاره به اینکه عیسی چگونه بلافاصله بعد از تحریک نیروهای تاریکی در دروازه های جهنم و کوه حرمون، درباره ی مرگ خود سخن می گوید، خاتمه دادم. چالش و تحریکی که به عمل تبدیل می شود. جریانی از اتفاقات که منجر به محاکمه و مرگ خداوند بر روی صلیب می شود. مسیحیان مطالب زیادی درباره ی مرگ عیسی خوانده اند. اما پس زمینه ای روحانی در این واقعه وجود دارد که همواره از نظرها جا میماند.

برای درک این که در نهایت چه چیزی منجر به صدور حکم مرگ عیسی توسط سران یهود و انتقال او به نزد پنطیوس پیلطس برای اجرای آن شد، باید به عهد عتیق و کتاب دانیال برگردیم، به جلسه ای که خدا با حکمرانان آسمانی (شورای الهی) خود برگزار می کند.

قدیم الایام و شورای او

دانیال 7 با یک رویای عجیب شروع می شود. دانیال می بیند که چهار جانور عجیب از آب خارج میشوند (دانیال 7: 1-8). همه آنها ترسناک هستند، اما جانور چهارم از همه ترسناک تر است. در رویاهای تعبیر شده در عهد عتیق، هر دو اشیا و جانداران به چیز خاصی اشاره می کنند و در این رویا این چهار جانور چهار امپراطوری هستند. ما این را می دانیم زیرا این رویا با رویای نبوکدنصر در دانیال 2 انطباق دارد، رویایی که درباره بابل و سه امپراطوری دیگر بود. توجه ما البته بر نکته ای است که دانیال بعد از آن توصیف میکند:

«چون می‌نگریستم،

تختها برقرار شد،

و قدیم‌الایام جلوس فرمود.

جامهٔ او چون برف سپید بود،

و موی سرش چون پشم پاک.

عرش او شعله‌های آتش بود

و چرخهای آن آتش فروزان.

نهری از آتش جاری شده،

از پیش روی او بیرون می‌آمد.

هزاران هزار خدمتش می‌کردند،

و گُرورها گُرور به حضورش ایستاده بودند.

دیوان بر پا شد،

و دفترها گشوده گردید.» (دانیال 7: 9-10)

ما میدانیم که قدیم الایام خدای اسرائیل است. این به آسانی مشخص می شود بخصوص اگر ما توصیف تخت سلطنت او را با رویای حزقیال مقایسه کنیم (حزقیال 1). آتش، چرخ ها و شخصی در شکل انسان نشسته بر روی تخت در این رویا با رویای دانیال یکی است.

اما آیا متوجه شدید که در این صحنه تنها یک تخت وجود ندارد؟ در رویای دانیال چندین تخت وجود دارد (دانیال 7: 9) به تعداد اعضای شورای الهی.

شورای آسمانی در این رویا با هم ملاقات می کنند تا برای سرنوشت این جانوران (امپراطوریه‌ها) تصمیم گیری کنند. سرانجام تصمیم گرفته می شود که جانور چهارم کشته شود و دیگر جانوران بدون قدرت تسلیم شوند (دانیال 7: 11-12). آنها با پادشاهی و پادشاه دیگری جایگزین خواهند شد. و این جایی است که مسائل جالب تر می شوند.

پسر انسان که بر ابرها می آید

دانیال رویای خود را اینگونه ادامه می دهد:
«چون در رویاهای شب می‌نگریستم،
دیدم که به ناگاه کسی مانند پسر انسان
با ابرهای آسمان می‌آمد.
او نزد قدیم‌الایام رسید،
و او را به حضور وی آوردند.
حکومت و جلال و پادشاهی به او داده شد،
تا تمامی قومها و ملتها و زبانها او را خدمت کنند.
حکومت او حکومتی است جاودانه و بی‌زوال،
و پادشاهی او زایل نخواهد شد.» (دانیال 7: 13-14).

پسر انسان اصطلاحی است که چندین بار در عهد عتیق استفاده شده است. جای تعجبی نیست که این اصطلاح از یک انسان سخن می گوید، اما اینکه این انسان به چه عنوان دیگری در این بخش توصیف شده است، تعجب برانگیز است. دانیال 7: 13 مردی را توصیف می کند که بر روی ابرها به نزد قدیم‌الایام می آید.

این مسئله چه اهمیتی دارد؟ این موضوع مهم است زیرا در هر جای دیگری در عهد عتیق که این اصطلاح آمده است، تنها برای خود خدا استفاده شده است (اشعیا 19: 1 و تثنیه 33: 26 و مزمو 68: 32-33 و مزمو 104: 1-4). اما در دانیال 7 خدا در این صحنه به عنوان قدیم‌الایام حاضر است. این به این معنی است که گویی دانیال در رویای خود دو خدا را می بیند، خدای دومی که او نیز همچنین به صورت یک انسان است، چیزی مانند آنچه که مسیحیان از خدا به عنوان بیش از یک شخصیت می شناسند.

این دقیقا اصل مطلب است.

هنگامی که عیسی در متی 26 برای محاکمه خود نزد قیافا ایستاده است، زندگی او در خطر است اما او با اشاره به این موضوع اعصاب آنها را بیشتر تحریک می کند:
« کاهنان و تمام اعضای شورا سعی می‌کردند دلیلی علیه عیسی پیدا کنند تا بر اساس آن او را به قتل برسانند. 60 اما با وجود اینکه بسیاری جلو رفتند و شهادت‌های دروغ دادند شورا نتوانست دلیلی پیدا کند. سرانجام دو نفر برخاستند 61 و گفتند: «این مرد گفته است: من می‌توانم معبد بزرگ را خراب کرده و در ظرف سه روز دوباره بنا کنم.
62 کاهن اعظم برخاسته از عیسی پرسید: «آیا به اِتْهاماتی که این شاهدان به تو وارد می‌سازند جواب نمی‌دهی؟» 63 اما عیسی ساکت ماند. پس کاهن اعظم گفت: «تو را به خدای زنده سوگند می‌دهم به ما بگو آیا تو مسیح، پسر خدا هستی؟» 64 عیسی پاسخ داد: «همان است که تو می‌گویی. اما همه

شما بدانید که بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قادر مطلق نشسته و بر ابرهای آسمان می‌آید.»

65 کاهن اعظم گریبان خود را دریده گفت: «او کفر گفت! آیا شهادتی بالاتر از این می‌خواهید؟ شما حالا کفر او را با گوش خود شنیدید. 66 نظر شما چیست؟» آنها جواب دادند: «او مستوجب اعدام است.» (متی 26: 59-66).

چیزی که در ظاهر جوابی بی معنی به یک سوال ساده است، در واقع پاسخی است که عیسی از دانیال 7: 13 به قیافا می‌دهد. قیافا، آیا تو واقعا می‌خواهی بدانی من که هستم؟ به دقت گوش کن. پاسخ او بلافاصله است. قیافا نیز بلافاصله متوجه می‌شود که عیسی ادعا می‌کند که او همان خدای دوم در دانیال 7: 13 می‌باشد. انسانی که به روشی که تنها خدا در عهد عتیق توصیف شده بود توصیف میشود. او ادعا می‌کرد که او خدا در شکل انسانی است. این کفری بود که توان آن مرگ بود.

البته عیسی از این آگاهی داشت، او هیچ علاقه‌ای به دفاع و محافظت از خود نشان نمی‌دهد. او می‌دانست که او میبایست بمیرد تا پادشاهی خداوند احیا شود، ایمانداران را به خانواده خدا داخل کند و قوم‌های طرد شده از بابل را از نیروها و فرمانروایانی که آنان را کنترل می‌کردند باز پس بگیرد. و او این کار را انجام می‌دهد. مزمور 22 که مشهور به توصیف اثرات فیزیکی صلیب توسط داود می‌باشد به ما چشمه‌ای از این فاجعه و ترس را نشان می‌دهد.

نویسنده رنج برده مزمور با ناله می‌گوید:

«هر که بر من می‌نگرد ریشخند می‌کند؛

دهان کج می‌کنند و سر جنبانیده، می‌گویند:

8 «بر خداوند توکل دارد!

پس بگذار او خلاصی‌اش دهد!

اگر به او رغبت دارد،

رهایی‌اش بخشند!»

9 اما تو مرا از شکم مادر بیرون آوردی،

و از شیرخوارگی اطمینانم بخشیدی!

10 از تولد بر تو افکنده شدم؛

از شکم مادرم، خدای من تویی.

11 از من دور مباش،

زیرا که تنگی نزدیک است

و کسی نیست که یاری کند.

12 گاوان نر بسیار دور مرا گرفته‌اند،

گاوان تنومند باشان احاطه‌ام کرده‌اند.

13 دهان خویش به فراخی بر من گشوده‌اند،

چون شیران درنده غران.

14 همچون آب ریخته می‌شوم،

و استخوانهایم جملگی از هم گسیخته است.

دل من چون موم

در اندروم گداخته شده است. «(مزمور 22: 7-14).

بخش ترسناک‌تر این مزمور، گاو‌های تنومند باشان هستند. همانطور که در قبل اشاره کردیم، در زمان عهد عتیق، باشان محل پیدایش خدایان شریر و قلمروی مرگ محسوب می‌شد. این منطقه

زادگاه پرستش بعل بود که با سمبل هایی از گاو و گاومیش مجسم می شد. گاو های سرزمین باشان اشاره ای به دیو ها (نیرو های تاریکی) دارند. در زمان ما، این تشبیه در کتاب «شیر، جادوگر و کمد لباس» آورده شده است. هر کسی که این کتاب یا فیلم را خوانده و یا دیده باشد نمی تواند صحنه ای که اصلان خود را فروتنانه به سپاه شادمان جادوگر سفید بر روی تخت سنگی تسلیم می کند، فراموش کند.

و همانطور که عیسی شیطان را گول می زند، اصلان نیز جادوگر سفید را فریب می دهد. شریر چه حسی داشت هنگامی که لحظه پیروزی تبدیل به لحظه شکست برگشت ناپذیر خود او شد.

تو متعلق به خدا هستی، اما مانند انسان خواهی مرد

شکست شیطان در ادعای خود بر زندگی فرزندان آدم تنها شکست او بر روی صلیب نبود. پیروان او در این ناطاعتی خدایان مافوق طبیعی امتهای (الوهیم) همچنین متوجه شدند که قلمرو آنها شروع به ناپدید شدن کرد.

خدایان زیرین به این امتهای توسط خدای متعال، خدای اسرائیل اختصاص داده شده بودند (تثنیه 4: 20-29 و 32: 8-9). ما نمی دانیم چه زمانی آنها تبدیل به دشمنان خدا شدند اما این اتفاق می افتد. آنها مردم خداوند، اسرائیل را از پرستش خدا به تقدیم قربانی به خودشان کشانده بودند (تثنیه 17: 1-3 و 29: 26-27 و 32: 17). مزمور 82، مزموری که در فصل دوم این کتاب (برای معرفی شورای الهی) به آن پرداختیم، به ما می گوید که این الوهیم از قدرت خود سواستفاده کرده و شریر را خوشحال کردند. آنها هیچ اهمیتی برای شریعت و عدالت خدا قائل نبودند:

خدا در شورای الهی در جایگاه خود قرار گرفته،

در میان 'خدایان' داوری می کند:

2 «تا به کی ناعادلانه داوری خواهید کرد

و از شریران جانبداری خواهید نمود؟ سیاه

3 بینوایان و یتیمان را دادرسی کنید،

و حق ستمدیدگان و فقیران را بستانید!

4 بینوایان و نیازمندان را خلاصی دهید،

و آنان را از دست شریران برهانید!»

5 هیچ نمی دانند و هیچ نمی فهمند،

و در تاریکی گام برمی دارند؛

همه بنیانهای زمین به لرزه درآمده است. (مزمور 82: 1-5)

ادامه این مزمور به ما می گوید که خدا این جلسه شورای الهی را تشکیل داده بود تا به خدایان بگوید که آینده ای تاریک خواهند داشت. سلطنت وحشت آمیز آنان با باز پس گیری قومها توسط خداوند به پایان خواهد رسید:

گفتم: «شما خدایانید،

و جملگی پسران آن متعال هستید؛

7 اما همچون آدمیان خواهید مرد،

و چون هر حاکم دیگر سرنگون خواهید شد.»

8 خدایا برخیز و زمین را داوری فرما،

زیرا تو قومها را جملگی به تصرف خواهی آورد. (مزمور 82: 6-8).

خداوند چه زمانی تصمیم به باز پس گیری قوم ها خواهد گرفت؟ ما پاسخ این سوال را قبل تر در دانیال 7: 14 خوانده ایم:

حکومت و جلال و پادشاهی به او داده شد،
تا تمامی قومها و ملتها و زبانها او را خدمت کنند.
حکومت او حکومتی است جاودانه و بی‌زوال،
و پادشاهی او زایل نخواهد شد.

پیغام دانیال 7: 13-14 واضح است. هنگامی که پسر انسان پادشاهی را دریافت کند، این شروعی بر پایان کار نیروهای تاریکی خواهد بود. عیسی پادشاهی را در قیام خود دریافت کرد: این همان قدرت عظیمی است که خدا بکار برد، وقتی مسیح را پس از مرگ زنده گردانید و در دست راست خود، در جایهای آسمانی قرار داد 21 و او را بالاتر از هر سلطه، اقتدار، قدرت، پادشاهی و هر مقام دیگر که بتوان ذکر کرد، نه تنها در این دنیا بلکه در دنیای آینده نیز، قرار داد. (افسیان 1: 20-21).

این چه اهمیتی دارد

قبل از صلیب، شیطان ادعایی ابدی بر زندگی انسانها داشت. تمامی انسانها مرده و به قلمرو مرگ، قلمرو او خواهند رفت. و اگر قربانی و قیام عیسی نبود ما تا ابد در آنجا می ماندیم. از طریق ایمان به کار عیسی بر روی صلیب، ما با او قیام کرده ایم. همانطور که در فصل قبل دیدیم، هنگامی پادشاهی خدا بر روی زمین آغاز می شود شیطان از حضور خداوند رانده می شود (لوقا 10: 18). خداوند دیگر هیچ ایرادی بر ایمانداران نخواهد گرفت. شیطان دیگر هیچ حقی بر زندگی انسانها ندارد.

پس چرا ما طوری زندگی می کنیم که گویی شیطان هنوز صاحب حق است؟

نجات از طریق کمال اخلاقی به دست نمی آید. بلکه هدیه ای است که از فیض می آید، از طریق ایمان (افسیان 2: 8-9). و این به این معنی است که نجات توسط اعمال انسانی قابل از دست دادن نیست. چیزی که از طریق اعمال به دست نیامده، نمی تواند از طریق اعمال از دست برود. نجات درباره ایمان وفادارانه است، اعتماد به کاری که عیسی انجام داد تا ادعای شیطان را باطل سازد و بازگشت به عیسی از دیگر خدایان و سیستم های ایمانی آنها.

این پیغام پادشاهی خداوند است که ما وظیفه داریم آن را به قوم ها اعلام کنیم (متی 28: 19-20) همانطور که ما اطاعت می کنیم، قلمرو خدایان دشمن ضعیف و ضعیف تر می شود. دروازه های جهنم، قلمرو مرگ نمی تواند با نجات و پیشرفت انجیل مقابله کند.

در زمان مصلوب شدن عیسی هیچیک از این موارد به نظر شاگردان واقعی نمی آمد، اما آنها به زودی این پیغام را از روشی دراماتیک و فراموش نشدنی دریافت می کردند.

فصل سیزدهم واژگونی عظیم

به غیر از داستانهایی که درباره عیسی در اناجیل وجود دارد، مانند واقعه تولد، مرگ و موعظه سر کوه، احتمالاً آشناترین قسمت در عهد جدید در اعمال رسولان 2 میباشد، جایی که روح القدس در روز پنطیکاست بر شاگردان عیسی می ریزد. این آغاز یک کلیسای تازه کار را نمایش می دهد و همچنین شروع بشارتی جهانی در نام عیسی.

به همان اندازه که این قسمت آشناست، مسائلی دیگر نیز در حال وقوع هستند. اعمال رسولان 2 در اصل طراحی شده است که پیغام واژگونی جغرافیای کیهانی موجود پس از بابل در عهد عتیق را بیان کند، واقعه ای که در آن قومهای بجز اسرائیل تحت سلطه خدایان زیرین قرار گرفتند. اتفاقی که در پنطیکاست افتاد، نقشه نبردی بود برای نفوذ به همه قوم هایی که توسط خدا در بابل طرد شده بودند، به واسطه پیغام عیسی، استراتژی باستانی برای نبردی روحانی.

پنطیکاست

آنچه که اعمال 2 از واقعه پنطیکاست شرح می دهد چیز بسیار عجیبی است:
وقتی روز پنطیکاست رسید، همه ایمانداران با هم در يك جا جمع بودند. 2 ناگهان صدایی شبیه وزش باد شدید از آسمان آمد و تمام خانه‌ای را که در آن نشسته بودند، پر ساخت. 3 در برابر چشم آنان زبانه‌هایی مانند زبانه‌های آتش ظاهر شد، که از یکدیگر جدا گشته و بر هر یک از آنان قرار گرفت. 4 همه از روح القدس پر گشتند و به طوری که روح به ایشان قدرت بیان بخشید، به زبانهای دیگر شروع به صحبت کردند. 5 در آن زمان یهودیان خداپرست از جمیع ملل زیر آسمان، در اورشلیم اقامت داشتند. 6 وقتی آن صدا به گوش رسید، جمعیت گرد آمدند و چون هرکس به زبان خود سخنان ایمانداران را شنید، همه غرق حیرت شدند 7 و در کمال تعجب اظهار داشتند: «مگر همه این کسانی که صحبت می‌کنند جلیلی نیستند؟ 8 پس چطور است که هر یک از ما پیام آنان را به زبان خودمان می‌شنویم؟ (اعمال 2: 1-8).

برخی نکات در این بخش عجیب که ما را به جهان بینی روحانی عهد عتیق می‌برند در ترجمه های موجود به طور کامل درج نشده اند. «وزش باد شدید» که با نزول روح القدس مرتبط است در واقع یک توصیف آشنا برای حضور خدا در عهد عتیق می باشد (دوم پادشاهان 2: 1 و 11، ایوب 38: 1 و 40: 6). آتش نیز در توصیف خداوند به کار رفته است (خروج 1: 4، اشعیا 6: 4 و 6، دانیال 7: 9، خروج 3: 4 و 19: 18 و 20: 18).

از این منابع واضح است که خدا در این واقعه حاضر بوده و در اصل در پشت پرده آنچه که در حال رخ دادن بود قرار دارد. قصد او راه اندازی عملیاتی بود که قوم ها را از دست خدایان زیرین که به آنها تخصیص داده بودند پس بگیرند (تثنیه 4: 19-20 و 32: 8-9) زیرا آنها دشمنان او شده بودند (مزمور 82).

ابزار خدا برای انجام این کار، سخنان شاگردان بود، به همین جهت «زبانها» تصویر سازی شده اند. خداوند شاگردان یهودی عیسی را در روز پنطیکاست قادر به سخن گفتن با دیگر یهودیان از تمام کشورهای دیگر که زیر سلطه خدایان دشمن بودند کرد. هنگامی که آنها پیغام را شنیده و باور کردند، به کشورهای خود بازگشته و به دیگران نیز درباره عیسی گفتند.

پنطیکاست و بابل

واقعه برج بابل باعث شد که خدا تصمیم به طرد دیگر قوم ها و واگذاری آنها تحت قدرت خدایان دیگر بگیرد (تثنیه 4: 19-20 و 32: 8-9). در نگاه اول رابطه زیادی بین این واقعه و آنچه که در اعمال 2 اتفاق می افتد به نظر نمی رسد. اما در زبان های اصلی رابطه واضحی بین این دو وجود دارد.

دو نکته کلیدی در اعمال 2 این واقعه را به بابل مرتبط می کنند. اولی، زبان های آتش «جدا گشته» توصیف می شود و دومی، مردم، جمعی از یهودیان از تمامی کشورها، که گفته شده «غرق حیرت» شده اند. لوقا در اینجا به یونانی می نویسد و کلمات یونانی که او در اینجا استفاده می کند (جدا گشته و غرق حیرت) از پیدایش 7: 11 و تثنیه 32: 8 می آیند، که هر دوی آنها به مختلط و دگرگون شدن زبان مردم در بابل اشاره می کنند. که نتیجه آن پراکندگی و حیرت مردم بود.

لوقا، نویسنده اعمال، یک غیر یهودی بود. او تنها می توانست یونانی بخواند. به همین دلیل او ترجمه یونانی عهد عتیق را استفاده می کرد که به نام Septuagint معروف بود و هنوز نیز هست. این ترجمه عهد عتیق مورد استفاده کلیسای اولیه بود، زیرا تنها اندکی از مردم قادر به خواندن متن عبری آن بودند. لوقا به واقعه برج بابل هنگام نوشتن اعمال 2 فکر کرده بود.

اما چرا باید این ارتباط وجود داشته باشد؟ به آنچه که در پنطیکاست اتفاق می افتد فکر کنید. روح القدس به روشی که خدا در عهد عتیق ظاهر می شد نزول می کند، باد شدید و آتش. پراکندگی قومها از داشتن زبان های مختلف (که ثمره بابل بود) هنگامی که زبانه های آتش شاگردان را قادر به سخن گفتن به زبان یهودیان جمع شده از اقصی نقاط جهان در اورشلیم برای یک جشن مذهبی را کردند، از بین رفت. سه هزار نفر از آنها به پیغام مسیح ایمان آوردند (اعمال 2: 41).

این ایمانداران جدید که به عیسی به عنوان ماشیح ایمان آوردند، این پیغام را به کشورهای خود، قوم های طرد شده در بابل بردند. در پیدایش 11 خداوند به قوم های جهان پشت کرده و بلافاصله در پیدایش 12 ابراهیم را فرامی خواند تا قوم و مردم جدید او را ایجاد کند. او اکنون تصمیم داشت که مردم را از تمامی قوم های دیگر که آنها را ترک کرده بود دوباره جمع کرده و به خانواده ایمانداران خود دوباره بازگرداند، همراه با یهودیان ایماندار از نسل ابراهیم. به مرور زمان، سلطنت خداوند، بر سلطنت خدایان دشمن غالب می شد.

نکته جالب این قسمت لیست موجود از قوم های ذکر شده در اعمال 2 و ترتیب حضور آنها میباشد. اگر آنها را از روی نقشه نگاه کنید، از شرق جایی که یهودیان در پایان عهد عتیق در بابل و پارس به تبعید فرستاده شدند، تا به غرب به دورترین نقطه شناخته شده در آن زمان می رسند. آنها همان فاصله و فضایی را که قوم های ذکر شده در پیدایش 10 اشغال کرده بودند فرامی گیرند. قوم هایی که به خدایان زیرین واگذار شده بودند.

نبرد ما با جسم و خون نیست

بخش عمده ای از کتاب اعمال رسولان در مورد سفرهای بشارتی پولس رسول می باشد. پولس رسول امتهای بود، کسی که توسط خدا فرستاده شد تا در ممالک خارج از اسرائیل کلیساهای تاسیس کند. سفرها و مسائل زندگی پولس مانند دستگیری های او توسط رومیان او را به سمت غرب رهسپار کرد.

در نامه های موجود از او در عهد جدید، پولس از نیروهای روحانی صحبت می کند که با خدمت او و انتشار انجیل مقابله می کنند. واژگان استفاده شده توسط او برای توصیف این قدرت های شریر که حوزه قدرتش از زمان پنطیکاست در حال تحلیل بود نشان می دهد که او از جغرافیای کیهانی موجود در عهد عتیق آگاهی داشته است. آیا تا به حال متوجه سرنخ هایی از آن در سخنان پولس شده اید؟

- سلطه (افسیان 1: 20-21 و 6: 12، کولسیان 2: 15)
- اقتدار و قدرت (افسیان 1: 20-21 و 3: 10 و 6: 12، کولسیان 2: 15، اول قرنتیان 2: 6)

- پادشاهان، حکمرانان و اولیای امور (کولسیان 1: 16)

تمام این اصطلاحات اشاره کننده به حاکمیت جغرافیایی است. در حقیقت این اصطلاحات عینا در عهد جدید و دیگر نوشته جات یونانی برای قدرتمداران سیاسی استفاده شده است. پولس از قدرت سخن میگوید. این موضوع نشان می دهد که عهد عتیق چگونه رابطه جهان روحانی را به جهان انسانی ترسیم می کند: قوم هایی که توسط خدا کنار گذاشته شده بودند، اکنون تحت تسلط موجودات روحانی دشمن با او و مردم او هستند.

من به اسپانیا خواهم رفت

کتاب اعمال رسولان با سفر پولس به رم به اتمام می رسد. پولس زندانی بود که به دو علت به رم میرفت: زیرا توسط سزار احضار شده بود و همچنین برای انتشار پیغام انجیل. اما پولس می دانست که برای باز پس گرفتن قوم هایی که تحت تسلط خدایان دشمن بودند، او باید به آخر جهان شناخته شده در آن زمان می رفت. در زمان عهد عتیق آن مکان ترشیش نام داشت که در زمان پولس نام آن اسپانیا بود. پولس برای به اتمام رساندن این عملیات خود را به اسپانیا می رساند. سخنان او به رومیان قبل از زندانی شدن او به ما می گوید که او کاملا قصد این را داشت که به اسپانیا، نقطه نهایی غربی زمین در زمان آن برود تا هر قومی را برای عیسی باز پس بگیرد: «امیدوارم در وقت سفر خود به اسپانیا، از شما دیدن نمایم و پس از آنکه از شما دیدن کردم، در نظر دارم با کمک شما به سفر خود ادامه دهم. 25 در حال حاضر به خاطر کمک به مقدسین مقیم اورشلیم عازم آنجا هستم» (رومیان 15: 24-28)

انگیزه پولس از درک این امر می آمد که نقشه خدا برای احیای سلطنت خود در زمان زندگی او آغاز شده بود. او باور داشت هنگامی که تمام امتهای بازگردانده شوند، تمام اسرائیل نجات پیدا خواهد کرد (رومیان 11: 25-26). او باور داشت که او کسی بود که آنچه را که در پنطیکاست شروع شده بود، به اتمام خواهد رسانید.

این چه اهمیتی دارد

پولس دیدگاهی مافوق طبیعی درباره زندگی خود داشت. او خود را به عنوان وسیله ای در دست خداوند می دانست. که حقیقت داشت. اما این شامل حال تمام نوایمانان دیگر نیز می شد که پس از پنطیکاست همانند او با دژهای شریر در کشورهای خود شروع به مبارزه کردند.

ما نیز همچین.

اگر ما وسیله ای در دستان خدا هستیم، همانطور که پولس بود، پس چرا او تا این حد بیش از ما تاثیر گذار بود؟ یکی از این تفاوتها این بود که پولس می دانست که زندگی درباره چیست. او باور داشت نیروهایی که بر زمین تسلط داشتند واقعی بودند و اینکه نیروهای درون و پشتیبان او عظیم تر و قوی تر هستند.

آیا شما این چیزها را باور دارید؟ کتاب مقدس آنها را به وضوح بیان می کند و پولس نیز آنها را در زندگی خود باور و اجرا می کرد.

پولس نمی دانست که جهان واقعا چقدر بزرگ است. او آمریکای شمالی، آمریکای جنوبی، چین، هند، نروژ، استرالیا، ایسلند و خیلی کشورهای دیگر را نمی شناخت. اما خدا می شناخت. خدا می دانست که وظیفه اعلان انجیل به تمام جهان بیش از حد تحمل و تصور پولس بود. او می دانست که اگر انجیل می بایست به تمام نقاط جهان رسانیده می شد، دیگران باید این وظیفه را به عهده خود می گرفتند. اگر ما به طور فعالانه تلاش برای به انجام رساندن این وظیفه نمی کنیم، ما کاری را که به جهت آن بر روی زمین هستیم را انجام نمی دهیم. اگر ما تنها خدا را به جهت آمدن و کمک به ما در نیازهای مان میخواهیم، پس ما بیشتر شبیه مردم بابل هستیم تا شبیه به عیسی، دوازده شاگرد و پولس.

یکی دیگر از بخش هایی که درباره آن صحبت کردیم این بود که مفهوم دژهای شریر، مفهومی کتاب مقدسی است. به ما توضیح کاملی از این مناطق و مرزهای شیطانی آنها داده نشده است تا قلمروهای جهان تاریکی را بشناسیم. اما به ما گفته شده است که نیروهای نادیده زمین را به عنوان قلمرو خود می دانند. به ما گفته شده که این نیروها با پادشاهی خدا مقابله می کنند و نمی خواهند که مردم عضوی از نقشه خدا در جهت گسترش این پادشاهی نیکو در همه جا باشند. این به این معنی است که ما باید توقع مقابله ای را داشته باشیم که با منطق و شهود تجربی قابل توضیح نیست و ما قادر به شکست دادن آن با قدرت خود نیستیم. خداوند روح خود و کمکهای غیبی مختص به خود را به ما بخشیده است تا ما را در ادامه کار خود بر روی زمین کمک کند (اول قرنتیان 3: 16 و 6: 19، عبرانیان 1: 13، اول یوحنا 4: 4).

سوال اصلی که ما باید از خودمان بپرسیم این است که زندگی ما به چه شکلی می بود اگر ما هر روز با دیدن نقشه ای از جهان با نیروهای روحانی مسلط بر آن بیدار می شدیم، همانطور که پولس در نظر داشت؟ چه می شد اگر هر روز زندگی های ما بر اساس آگاهی ما از اینکه عضوی از خانواده خدا هستیم برنامه ریزی می شد تا خواهرها و برادرهای خود را از تاریکی نجات دهیم؟ چه می شد اگر ما با این آگاهی که هر تصمیمی که می گیریم و یا هر حرفی که از دهانمان خارج می شود تصادفی و بی هدف نیست زندگی می کردیم؟ چه می شد اگر باور داشتیم که جهان نادیده اطراف ما از تصمیمات، رفتارها و کلمات ما استفاده می کنند تا دیگر مردم را تحت تاثیر قرار دهند، خوب یا بد بدون اینکه ما آن را بدانیم و یا ببینیم. شغل ما، درآمد ما، استعدادهای ما، حتی مشکلات ما هیچ کدام تصادفی نیستند. اگر بدانیم ما واقعا که هستیم و که خواهیم بود و اینکه چرا اینجا هستیم. ما نمی توانیم جهان روحانی را ببینیم، همانطور که جهان میکروسکوپی را نمی بینیم. اما ما به طور ناگسستنی عضوی از هر دوی آنها هستیم.

ایمانداران اولیه نیز این چنین فکر می کردند. همانطور که در فصل بعد خواهیم دید آنها باور داشتند که جهان پیرامون آنها در تاریکی اسیر شده است و روزی تسلیم خواهد شد. غیر از اینکه این نبرد واقعا بر علیه جهان دشمن و نیروهای آن می بود، آنها به طور مسکوت جنبشی جهانی را که ما آن را مسیحیت می نامیم آغاز کردند، با خدا و کمک های غیبی او. آنها باور داشتند که نبرد روحانی واقعی است و در نهایت آنها نمی توانند شکست بخورند. و ما مثال های زنده ای از این هستیم که آنها شکست نخوردند.

فصل چهاردهم نه از این جهان

در دعای معروف عیسی در باغ جتسیمانی قبل از دستگیری او برای محاکمه او درباره پیروان خود میگوید: « آنها به این دنیا تعلق ندارند، چنانکه من نیز تعلق ندارم. » (یوحنا 17: 16). ایمانداران قطعاً در جهان بودند و بطور مخصوص توسط خدا مسئول شده تا پیغام انجیل را به همه قوم‌ها برسانند (متی 28: 19-20) اما آنها متعلق به این جهان نبودند. این تناقض، در جهان بودن و متعلق به جهان نبودن، به چندین روش به یاد ماندنی به مسیحیان اولیه منتقل شده بود.

مکان مقدس، زمین مقدس و حضور خدا

در فصل 8 درباره مفهوم مکان مقدس صحبت کردیم. برای اسرائیلیان عهد عتیق خداوند بطور کامل متفاوت بود. مکانی که حضور او در آن ساکن بود از تمام دیگر مکان‌ها جدا شده بود. کسی منکر اینکه خدا در همه زمان در همه جا حضور دارد نبود، بلکه این روشی بود که قلمرویی که او انتخاب کرده بود تا در آن با مردمانش ملاقات کند، مشخص شود. این یکی از اهداف داشتن خیمه عبادت و معبد بود. مفهوم مکان مقدس نه تنها با توجه به خیلی از قوانین و رسوم اسرائیل بسیار منطقی بود، بلکه این مفهوم ایده جغرافیای کیهانی را نیز تقویت می‌کرد، اینکه چگونه جهان بین دیگر خدایان زیرین و خدای اسرائیل تقسیم شده بود.

مفهوم مکان مقدس به روشی دراماتیک به عهد جدید منتقل می‌شود. تمام آنچه که ما باید بپرسیم این است که «خدا اکنون کجاست؟» درحالی‌که خدا در همه جا هست، او بطور مخصوص در درون هر ایماندار ساکن است. باور کنید یا نه، شما مکان مقدس هستید. پولس بطور واضح می‌نویسد که «بدن شما معبد روح القدس است» (اول قرنتیان 6: 19).

این موضوع همچنین برای مکانی که ایمانداران با هم در آن جمع شوند صادق است. پولس در نامه ای به کلیسای قرنتس می‌نویسد که «شما معبد خدا هستید» (اول قرنتیان 3: 16). او به ایمانداران افسس می‌نویسد که آنها «اعضای خانواده خدا... معبد مقدس در خداوند. در اتحاد و با او به همراه دیگران به صورت مکانی بنا خواهید شد که خدا به وسیله روح خود در آن زندگی می‌کند» (افسیان 2: 19 و 21-22).

پیامدهای این موضوع شگفت‌آور هستند. اکثر ما با این گفته عیسی آشنا هستیم که « زیرا جایی که دو یا سه نفر به نام من جمع شوند، من آنجا در میان ایشان حاضرم. » (متی 18: 20). اما اگر به آن از دید عهد عتیق به مکان مقدس نگاه کنیم، این گفته به این معنی است که هر جا ایمانداران جمع شوند، زمین روحانی که آنها اشغال می‌کنند از میان قدرت‌های تاریکی تقدیس شده خواهد بود.

آخرین مکان انتخاب شده توسط یهوه برای سکونت او در عهد عتیق، اسرائیل، معبد اورشلیم بود. اسرائیل زمین مقدس بود زیرا حضور خدا در آن ساکن بود اما این زمین مقدس مورد تهدید قوم‌های اطراف و خدایان دشمن بود. به همین صورت، ایمانداران نیز امروز در نبرد روحانی قرار دارند. ما اکنون معبد خدا هستیم، مکان مخصوصی که روح خدا در آن ساکن است، نشانه‌هایی از نور حضور او که در جهانی که در اسارت نیروهای تاریکی است پراکنده شده ایم.

سپرده شدن به شیطان

این مفهوم توسط دیدگاه پولس نسبت به تقدس کلیسا به خوبی ترسیم شده است. هر تن از ایمانداران زمین مقدس بودند، جایی برای گناه توبه نشده وجود نداشت.

در فصل هشت دیدیم که چگونه اردوی اسرائیل برای حفظ تقدس خود (مکان مقدس) چه برخوردی با گناه می کردند. ما درباره روز کفاره صحبت کردیم (لاویان 16) جایی که گناهان قوم بر طبق رسوم به یک بز منتقل می شد که برای عزازیل می بود. (لاویان 16: 8 و 10) عزازیل یک موجود شیطانی بود که این باور وجود داشت که او در بیابان ساکن است. اسرائیلی ها این بز را به بیابان می فرستادند تا گناهانشان را با خود برداشته و ببرد. این کار بطور سمبلیک گناهان مردم را به جایی که آنها به آن تعلق داشتند می برد، به بیابان، مکان تاریکی روحانی.

پولس نیز با قرننثیان برخوردی مشابه نسبت به گناه دارد، فرستادن آن به جایی که به آن تعلق دارد. در اول قرننثیان 5 پولس به قرننثیان درباره مردی که در گناه جنسی زندگی می کرد و باید هنوز توبه می کرد، می نویسد. او امر می کند که «او را به شیطان بسپارید» (اول قرننثیان 5: 5) منطق این امر واضح بود، گناه جایی بر روی زمین مقدس نداشت. ایمانداران می بایست گناهکاران توبه نکرده را از کلیسا بیرون می راندند (اول قرننثیان 5: 9-13). بیرون رانده شدن از کلیسا به معنی رانده شدن به قلمرو شیطان، بازگشت به جهان بود.

پولس امید داشت نتیجه کار آن مرد توبه نکرده «نابودی جسم به جهت نجات روح در روز خداوند» باشد (اول قرننثیان 5: 5). (اینجا از مرگ فیزیک سخن نمی گوید، بلکه از مرگ تمایلات جسمانی که این مرد مسحور آنها بود [غلاطیان 5: 24 و اول قرننثیان 11: 32-33]).

تعمید به عنوان جنگی روحانی

دیدگاه پطرس در این باره همانند پولس بود، ایمانداران در موضع مقابل نیروهای تاریکی قرار گرفته بودند. این دیدگاه جنگی او در یکی از قسمت های عجیب عهد جدید، اول پطرس 3: 14-22 نمایان میشود:

«اما اگر به خاطر نیکوکاری رنج می بینید، خوشا به حال شما! از تهدیدات مردم نترسید و نگران نباشید. 15 اما احترام مسیح در دل های شما باشد و او را خداوند خود بدانید و اگر کسی علت امید شما را می پرسد، همیشه آماده جواب باشید، 16 البته با ملایمت و احترام. وجدان شما همیشه پاک باشد تا حتی اگر به شما توهین شود، کسانی که از رفتار نیک مسیحایی شما بد می گویند، از گفته خود شرم منده گردند. 17 زیرا اگر خواست خدا بر این است که شما زحمت ببینید، بهتر است که به خاطر نیکوکاری باشد، نه برای بدکاری. 18 مثلاً خود مسیح، یکبار برای همیشه به خاطر گناه بشر مرد، یعنی یک شخص بی گناه در راه گناهکاران مرد تا ما را به حضور خدا بیاورد. او از لحاظ جسم کشته شد اما از لحاظ روح به زندگی خود ادامه داد 19 و در روح به نزد ارواح محبوس رفت و به آنها موعظه کرد. 20 اینها همان کسانی بودند که در آن وقت که نوح به ساختن کشتی مشغول بود و خدا با صبر و حوصله انتظار می کشید، اطاعت نکردند. عده ای کم، یعنی هشت نفر از آب گذشته، جان سالم بدر بردند. 21 این آب، نمونه تعمیدی است که اکنون شما را نجات می بخشد. منظور شست و شوی کثافات بدنی نیست، بلکه بیان کننده آرزوی وجدان پاکی است که مشتاق دیدن خداست و به وسیله رستخیز مسیح نجات می یابد. 22 او به عالم بالا رفت و در دست راست خداست و تمام فرشتگان و قوتها و قدرتهای آسمانی تحت فرمان او هستند.»

مطمئن هستم که شما متوجه عجیب بودن این بخش شده اید. نوح، کشتی او و ارواح محبوس چه ارتباطی به تعمید دارند؟ و آیا این آیات به ما می گویند که تعمید ما را نجات می دهد؟

آنچه که پطرس اینجا انجام می دهد، مانند کار پولس در رومیان 5 می باشد. پولس درباره عیسی، اما با داشتن آدم در ذهن خود می نویسد. او عیسی را در برخی موارد نقطه مقابل آدم می داند. به همین دلیل است که پولس چیزهایی مانند « و چنانکه بسیاری در نتیجه بی اطاعتی یک نفر، گناهکار گشتند، به همان طریق، بسیاری هم در نتیجه اطاعت یک نفر، کاملاً نیک محسوب خواهند شد.» (رومیان 5: 19) را می نویسد. اما در اول پطرس 3، پطرس بیشتر خنوخ را در نظر دارد نسبت به نوح. اما برای پطرس، خنوخ و عیسی نقطه ی مقابل یکدیگر نبودند. خنوخ مثالی است از نکته ای که پطرس درباره ی عیسی می خواهد توضیح بده.

ممکن است که این سوال برای شما پیش بیاید که «این نکته چیست؟» به هر حال آیات کمی در عهد عتیق درباره ی خنوخ وجود دارند (پیدایش 5: 18-24). تمام آنچه که ما میخوانیم این است که او قبل از طوفان نوح زندگی میکرد و این که «خنوخ با خدا راه می رفت، و دیگر یافت نشد؛ زیرا خدا او را برگرفت.» (پیدایش 5: 24). این آیات هیچ ارتباطی به آنچه که پطرس درباره ی عیسی در اول پطرس 3 میگوید، ندارند.

برای درک اینکه چرا داستان خنوخ پطرس را به یاد عیسی می اندازد، باید بدانیم که پطرس درباره خنوخ در کتاب های یهودی خارج از عهد عتیق می خواند. بطور مخصوص، پطرس با کتابی یهودی آشنا بود که اطلاعات زیادی درباره خنوخ داشت. نام این کتاب، مسلماً اول خنوخ نام داشت. این کتاب حاوی جزئیات زیادی از اینکه در زمان طوفان چه اتفاقی رخ داد می باشد، بخصوص درباره صحنه ای که در پیدایش 6: 1-4 وجود دارد، هنگامی که پسران خدا (که خنوخ آنان را نگهبانان میخواند) از دختران آمیان بچه دار شدند (نفیلیان غول پیکر). هنگامی که پطرس و یهودا، هر دو درباره فرشتگانی که در زمان نوح گناه کردند می نویسند (دوم پطرس 2: 4-5 و یهودا 6) آنها به نکاتی از اول خنوخ اشاره می کنند که در داستان کتاب مقدسی طوفان نوح وجود ندارند. برای مثال، داستان طوفانی که در پیدایش وجود دارد، به ما نمی گوید که پسران خدا تا زمان آخر در قلمرو مرگ زندانی می شوند، اما اول خنوخ این را به ما می گوید (اول خنوخ 6: 1-4 و 7: 1-6 و 10: 4 و 11-13).

اتفاقی که برای این ارواح محبوس در کتاب اول خنوخ می افتد، این دید را به پطرس می دهد که به عیسی مرتبط است. در داستان اول خنوخ، خنوخ رویایی می بیند که در آن ارواح زندانی از او میخوانند که برای آنها با خدا میانجیگری کند. به هر حال خنوخ با خدا راه می رفت، چه کسی بهتر از او که از خدا بخواهد تا آنها را آزاد کند. خنوخ نیز این کار را می کند اما خبر بدی می گیرد. پاسخ خدا یک «نه» شدید بود. خنوخ می بایست این پاسخ را به ارواح زندانی می رساند. او به آنها می گوید که آنها همچنان تحت محاکمه هستند.

پطرس این داستان را به عنوان مثالی از عیسی بیان می کند. نکته ای که او داشت این بود که هنگامی که عیسی مرد، به جهان مردگان رفت و پیغامی برای موجودات روحانی سقوط کرده برد. هنگامی که آنها عیسی را در قلمرو مرگ می بینند، آنها فکر می کردند که دیگر موجودات شیطانی آنها پیروز شده و آنها به زودی آزاد خواهند شد. اما در عوض، عیسی به آنها می گوید که آنها او را به مدت طولانی آنجا نخواهند دید و او به زودی قیام خواهد کرد. این همه بخشی از نقشه خداوند بود. آنها پیروز نشده بودند، آنها همچنان تحت محاکمه بودند و مثل همیشه محکوم. به همین دلیل است که این بخش عجیب به این شکل تمام می شود، « او به عالم بالا رفت و در دست راست خداست و تمام فرشتگان و قوتها و قدرتهای آسمانی تحت فرمان او هستند.» (اول پطرس 3: 22).

چرا پطرس تمام این ها را به تعمید مرتبط می کند؟ در ذهن پطرس، مرگ و قیام عیسی با اعلان پیروزی او به قدرت های شیطانی به کمال رسید که در تعمید، تشبیه می شود. تعمید، مرگ، دفن و قیام عیسی را شبیه سازی می کند (رومیان 6: 1-11).

برای پطرس تعمید «نمونه» ای است از همه اینها زیرا «این آب، نمونه تعمیدی است که اکنون شما را نجات می بخشد. منظور شست و شوی کثافات بدنی نیست، بلکه بیان کننده آرزوی وجدان پاکی است که مشتاق دیدن خداست و به وسیله رستخیز مسیح نجات می یابد. این آب، نمونه تعمیدی است که اکنون شما را نجات می بخشد. منظور شست و شوی کثافات بدنی نیست، بلکه بیان کننده آرزوی وجدان پاکی است که مشتاق دیدن خداست و به وسیله رستخیز مسیح نجات می یابد.» (اول پطرس 3: 21). واژه یونانی استفاده شده برای «آرزو» به معنی سوگندی است که یک شخص می خورد و واژه «وجدان» به معنی داشتن توانایی برای تشخیص نیک از بد می باشد. اما در اینجا اینچنین نیست. دانستن تفاوت بین نیک و بد ارتباط خاصی به مرگ، دفن و قیام عیسی ندارد. این نکته است که پطرس در اول پطرس 3 به آن میرسد. در اصل، تعمید یک سوگند وفاداری و پیغامی به نیروهای شیطانی است (همچنین پیغامی به تمام افراد حاضر در صحنه) که نشان می دهد شخص تعمید گیرنده در این نبرد روحانی در کدام طرف ایستاده است. ایمانداران اولیه این را بهتر از ما درک می کردند. مراسم تعمید در کلیسای اولیه شامل رویگردانی از شیطان و فرشتگان او می شد که بر گرفته از این بخش می بود.

این چه اهمیتی دارد

اول، درک اینکه ایمانداران زمین مقدس، مکان سکونت حضور خدا و جلال عهد عتیق هستند. آیا ما اینطور زندگی می کنیم؟ اسرائیلی ها و ایمانداران زمان عیسی این نیاز شدید را حس می کردند که از بی ایمانان متفاوت باشند. هدف این نبود که آنقدر عجیب و غریب باشیم که بی ایمانان از ارتباط با ما خودداری کنند. اسرائیل به جهت ایجاد «پادشاهی مقدسین» و «سرزمین مقدس» به وجود آمده بود (خروج 19: 6). زندگی به روشی که خدا می خواست فرزندانش زندگی کنند، به زندگی پر ثمر، با فایده و سرشار از خوشی منتهی می شود. اسرائیلی ها می بایست مردم اسیر شده توسط خدایان دشمن را به خدای اصلی جذب می کردند.

هنگامی که جهان بینی ما با نقشه خدا هماهنگ است، به جهت نجات همه مردم از تمامی قومها و آنها را بخشی از خانواده خدا کردن، درک می کنیم که ما متعلق به این جهان نیستیم. متعلق به این جهان بودن به معنی مجذوب مسائل این جهان بودن و براساس آن زندگی کردن است. بی ایمانان باید بتوانند از روی حرف زدن، رفتار، اخلاق و کنش ما با دیگران بگویند که ما بدبین، خودخواه و یا سخت نیستیم، اینکه تمرکز ما بر روی پیشی گرفتن و یا سواستفاده از انسانهای دیگر نیست. ما نباید به جهت جلال دادن خودمان زندگی کنیم. ما باید پادزهر همه این چیزها باشیم. به زبان دیگر، ما باید همانطور که عیسی زندگی کرد، زندگی کنیم. مردم می خواستند که همراه او باشند زیرا او شبیه دیگران نبود.

دوم اینکه آنچه که ما در کلیسایمان انجام می دهیم باید عیسی و خدا را جلال دهد. در زمان کتاب مقدس، رفتن به خیمه عبادت و یا معبد یادآور و تحکیم کننده بی نقصی، تقدس و تفاوت و محبت خدا برای فرزندانش می بود. این چیزها دست به دست منتقل می شدند. چرا خداوندی که از همه برتر است و به هیچ چیز احتیاجی ندارد، یک خانواده انسانی می خواهد؟ چرا خداوند پس از طرد کردن و

سپردن قوم ها در برج بابل به خدایان دیگر، زحمت ایجاد یک خانواده جدید را به خود می دهد؟ چرا خداوند منصرف نشد و کار خود را نکرد؟ زیرا او ما را دوست دارد.

اینکه ما می دانیم که خدا می توانست کار دیگری انجام دهد، اما نکرد، معنی خاصی به محبت او می دهد. هنگامی که یک کلیسا تنها راجع به محبت خدا صحبت می کند بدون اشاره به دیگر ابعاد شخصیت او، ممکن است محبت او را در چشم مردم کم ارزش جلوه دهد. برای مثال ممکن است این برای ایماندارانی که از تقدس خدا آگاهی ندارند پیش پا افتاده به نظر برسد.

نکته سوم این است که نیروهای تاریکی بر اساس رفتار ما می دانند که ما در کدام طرف این نبرد ایستاده ایم. آنها احمق نیستند. آنها وفاداری ما به خدا و اینکه چگونه بر اساس تصمیمات خود عمل می کنیم که عیسی را از طریق اعمالی مانند تعمید و خودداری از گناه دنبال کنیم را، می بینند و تشخیص می دهند. اما آنها همچنین ما را زمانی که نا وفادارانه نسبت به خدا عمل می کنیم می بینند و اینکه آنها می دانند این چه آسیبی را در زندگی های ما ایجاد می کند. این را باور کنیم یا نه، ما تحت نظر هستیم، توسط هر دو جنبه این نبرد روحانی.

این حقایق بطور آسان تری قابل درک هستند تا قابل اجرا. ما اگر چه آزاد شده اما سقوط کرده هستیم. برای زندگی بر اساس این حقایق، باید قلب و ذهن ما با اینکه چرا اینجا هستیم هماهنگ باشد، زندگی مانند خارجی ها در جهان خودمان. همانند عیسی، ما متعلق به این جهان نیستیم، در آن هستیم ولی از آن نیستیم (یوحنا 8: 23 و اول یوحنا 4: 4). این تضاد در موقعیت ما شدیدتر نیز خواهد شد، هنگامی که ما درک کنیم که فرزندان خدا بودن به چه معنی است.

فصل پانزدهم مشارکان در طبیعت الهی

آیا میدانید که چه کسی هستید؟

من این سوال را قبل تر هم پرسیده ام، اما زمان آن رسیده که آنرا دوباره مطرح کنم. آری ما در این جهان ولی نه از این جهان هستیم. این حقیقت دارد که ما بوسیله ی فیض و از راه ایمان به کاری که عیسی بر روی صلیب انجام داد نجات یافتیم (افسیان 2: 8-9). اما این تنها شروع درک آنچه خدا برای ما در نظر دارد می باشد.

نقشه اصلی خدا در عدن، همبستگی خانواده انسانی با خانواده الهی او، پسران آسمانی خدا که قبل از آفرینش ما در اینجا حضور داشتند (ایوب 38: 7-8)، بود. او بعد از سقوط ما این نقشه را ملغی نکرد. یک شخص مسیحی، الهی خواهد شد، مانند فرزندان الوهیم خداوند، مانند خود عیسی (اول یوحنا 3: 1-3).

الهی دانان به این موضوع با روش های مختلفی اشاره می کنند. معمول ترین آنها «جلال یافته» شدن می باشد، پطرس به آن به عنوان «مشارکت در طبیعت الهی» اشاره می کند (دوم پطرس 1: 4). یوحنا آن را اینگونه بیان می کند « ببینید محبت خدای پدر چقدر عظیم است که ما را فرزندان خود خوانده است و در واقع فرزندان خدا هستیم. اگر دنیا ما را آن طوری که در واقع هستیم نمی شناسد، علتش این است که او را نشناخته است.» (اول یوحنا 3: 1). در این فصل به اینکه کتاب مقدس چگونه این پیغام را منتقل می کند خواهیم پرداخت.

پسران خدا، ذریت ابراهیم

هنگامی که خدا در بابل قوم های جهان را به خدایان زیرین تخصیص داد، او این کار را با دانستن اینکه او با یک خانواده انسانی جدید متعلق به خود نقشه خود را باز آغاز می کند، انجام داد. خدا ابراهیم را درست پس از بابل فرامی خواند (پیدایش 12: 1-8 و 11: 1-9). خدا از طریق ابراهیم و همسرش سارا به نقشه اصلی عدنی خود باز می گشت.

مردم خدا، فرزندان ابراهیم، اسرائیلیان در نهایت در راه احیا سلطنت خدا بر روی زمین شکست خوردند. اما یک نفر از این نسل موفق خواهد شد. خداوند در عیسی انسان می شود، فرزندی از نسل داود، ابراهیم و آدم. و این از طریق عیسی بود که وعده خدا که روزی تمام امتها را که در بابل تنبیه کرده بود دوباره برکت بدهد، عملی می شود. پولس در این باره در چندین جای مختلف نوشته است. در اینجا دو مورد از آنها:

3 از راه الهام بود که این نقشه اسرارآمیز خدا بر من آشکار گردید. (من قبلاً به طور مختصر درباره آن نوشته ام 4 و اگر آنچه را که نوشته ام بخوانید، خواهید فهمید که من تا چه اندازه به راز مسیح پی برده ام.) 5 این راز به طوری که اکنون به وسیله روح القدس برای رسولان و انبیای مقدس خدا آشکار شده است، در قرنهای گذشته برای بشر روشن نبود 6 و آن حقیقت پوشیده این است که غیر یهودیان از راه انجیل با یهودیان هم‌ارث و

با هم اعضای یک بدن و در وعده‌ای که خدا در مسیح عیسی به ما داده است، شریک و سهیم هستند. (افسیان 3: 3-6)

زیرا ایمان باعث شد که همه شما در اتحاد با مسیح عیسی فرزندان خدا باشید. 27 شما که در اتحاد با مسیح تعمید گرفتید، هم‌فکر او شده‌اید. 28 پس دیگر هیچ تفاوتی میان یهودی و غیر یهودی، برده و آزاد، مرد و زن وجود ندارد، زیرا همه شما در اتحاد با عیسی مسیح یک هستید 29 و اگر متعلق به مسیح هستید، فرزند ابراهیم و مطابق وعده خدا، وارث او هستید. (غلاطیان 3: 26-29).

همانطور که در فصل‌های قبل توضیح دادم: در طول عهد عتیق، مردمی که اسرائیلی نبودند، تحت سلطه و قلمرو خدایان زیرین که خداوند در بابل به امت‌ها اختصاص داده بود، زندگی می‌کردند. در بابل، قوم‌های غیر از اسرائیل از داشتن ارتباط و مشارکت با خدای حقیقی محروم شده بودند. اسرائیل و تنها اسرائیل قسمت خداوند از انسانها بود (تثنیه 32: 9). اسرائیلی‌ها به مردم قوم‌های طرد شده با واژگان مختلفی اشاره می‌کردند. آنها شناسه‌های قومی و یا جغرافیایی داشتند (مانند: مصریان، آمویان، عمالیقیان). اما در عهد جدید، توصیف جامع آنها «غیر یهودی» می‌باشد. شناسه‌ای که از کلمه لاتین به معنی قوم‌ها می‌آید. اگر تو یهودی نیستی، پس غیر یهودی هستی.

داستان عهد جدید این است که یکی از فرزندان ابراهیم، عیسی می‌میرد و دوباره زنده می‌شود. که نه تنها فرزندان خونی ابراهیم (اسرائیلیان، یهودیان) بلکه تمام مردم قوم‌ها که قبلاً از خدای حقیقی طرد شده بودند را آزاد کنند. در آیه‌ای که در بالا به آن اشاره کردیم، پولس ورود قوم‌های غیر یهودی به خانواده خداوند را معما می‌خواند. این امر او را حیرت زده کرد که مردم قوم‌هایی که خدا آنها را طرد کرده بود و تحت کنترل خدایان دیگر بودند، می‌توانستند وارثان وعده‌های داده شده به ابراهیم باشند.

در مسیح تمام آنان که انجیل را قبول کرده و گرامی‌بدارند، فرزندان یهوه خدای حقیقی، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب هستند (یوحنا 1: 12، غلاطیان 31: 26، رومیان 8: 14). به این دلیل است که عهد جدید برای سخن گفتن از ایمانداران از اصطلاحات خانوادگی استفاده می‌کند (پسران، فرزندان، وارثان) و اصطلاح «فرزندخواندگی» توسط خدا (رومیان 8: 15 و 23، افسسیان 1: 5، غلاطیان 4: 4). مفهوم وراثت بسیار واضح و عمدی است. این به ما می‌گوید که ما در حقیقت که هستیم: خانواده جدید انسانی - الهی خداوند. سرنوشت ایمانداران این است که تبدیل به آنچه که آدم و حوا در اصل بودند، بشوند: نمایندگان جاودانه و جلال یافته خدا که در حضور او زندگی می‌کنند.

اما حتی این موضوع اینکه ما که هستیم را کاملاً بیان نمی‌کند. بی نظیرترین بخش آن این است که عیسی چگونه ما را می‌بیند.

یک گردهمایی خانوادگی

در فصل اول کتاب عبرانیان به ما تصویری دراماتیک از دو خانواده ادغام شده خدا (انسانی و الهی) میدهد. برای من این یکی از تکان دهنده ترین بخش‌ها در کتاب مقدس است.

عبرانیان 1 این نکته را بیان می‌کند که عیسی «والاثر از فرشتگان» می‌باشد (آیه 4). در شورای الهی خدا هیچکس از عیسی برتر نیست. در حقیقت نویسنده اینطور می‌گوید زیرا هیچ فرشته‌ای

مناسب برای تبدیل شدن به انسان و وارث ملکوت شدن نبود، فرشتگان می بایست عیسی را پرستش میکردند (آیه 5-6). پادشاهی از آن عیسی است.

بطور چشمگیری هنگامی که عیسی انسان شد، او به مدت کوتاهی پایین تر از فرشتگان قرار گرفت. او یکی از ما شد. انسانها موجودات زیرین تری از موجودات الهی مانند فرشتگان هستند. نویسنده عبرانیان می پرسد:

«انسان چیست که او را بهیاد آوری؟»

یا بنی آدم که به او توجه نمایی؟

7 اندک زمانی او را از فرشتگان پست تر گردانیدی.

تاج جلال و افتخار را بر سر او گذاشتی،

8 و همه چیز را تحت فرمان او درآوردی.»

پس اگر خدا همه چیز را تحت فرمان انسان در آورده، معلوم است که دیگر چیزی باقی نمانده که در اختیار او نباشد، اما در حال حاضر ما هنوز نمی بینیم که همه چیز در اختیار انسان باشد.» (عبرانیان 2: 6-9)

نتیجه کار عیسی چه بود؟ ممکن است بگوییم نجات. این درست است اما جای آنچه که نویسنده عبرانیان می خواست ما درک کنیم خالی است. زیرا خدا در عیسی مسیح انسان شد، پیروان زمینی او الهی می شوند، و اعضای یک خانواده.

روزی چه در مرگ ما یا چه در بازگشت او به زمین در پادشاهی نهایی خداوند بر روی زمین (عدن جدید) عیسی ما را با بقیه شورای الهی و شورای الهی را به ما معرفی خواهد کرد. او تبدیل شد به آنچه ما هستیم تا ما بتوانیم به آنچه که او است تبدیل بشویم:

« شایسته بود که خدا -آفریدگار و نگهدار همه چیز- برای اینکه فرزندان بسیاری را به جلال برساند عیسی را نیز که پدید آورنده نجات آنان است، از راه درد و رنج به کمال رساند.

11 آن کس که مردم را از گناهانشان پاک می گرداند و آنانی که پاک می شوند، همگی یک پدر دارند و به این جهت عیسی عار ندارد که آدمیان را قوم خود بخواند، 12 چنانکه می فرماید:

«نام تو را به قوم خودم اعلام خواهم کرد،

و در میان جماعت تو را حمد خواهم خواند.» (عبرانیان 2: 10-13).

عیسی به جای خجالت از تبدیل شدن به انسان در مقابل الوهیم اعضای شورای الهی خدا (تبدیل شدن به چیزی که کمتر از آنها بود) از آن لذت می برد. اینها تماماً بخشی از یک استراتژی عظیم بودند. روزی ما با او در شورا ایستاده، او ما را چنین معرفی می کند: به من و به فرزندان که خدا به من بخشیده است نگاه کنید. ما همه برای همیشه با هم هستیم و این نقشه ای است که از همان ابتدا بوده است.

ورود به خانواده الهی جلال یافته خدا، سرنوشت ماست. پولس آن را به زیبایی در رومیان 8:

23-18 بیان می کند:

«به عقیده من درد و رنج کنونی ما ابداً با جلالی که در آینده برای ما ظاهر می شود، قابل مقایسه نیست. 19 تمامی خلقت با اشتیاق فراوان در انتظار ظهور فرزندان خدا به سر می برد.

20 زیرا خلقت نه به اراده خود بلکه به خواست خدا دچار بیهودگی شد تا این امید باقی بماند که روزی خود آفرینش از قید فساد آزاد گردد و در آزادی پر شکوه فرزندان خدا سهیم شود.

22 زیرا می دانیم که تمامی آفرینش تا زمان حاضر از دردی مانند درد زایمان نالیده است. 23 نه تنها خلقت، بلکه ما نیز که روح خدا را به عنوان اولین نمونه عطایای خدا دریافت کرده ایم، در

درون خود می نالیم و در انتظار آن هستیم که خدا ما را فرزندان خود بگرداند و کل بدن ما را

آزاد سازد. « پولس ایمانداران را با همان پیغام تشویق می کند. او به ایمانداران رم می گوید که: « زیرا خدا آنانی را که از ابتدا می شناخت از پیش برگزید تا به شکل پسر او درآیند و تا پسر، نخستین برادر در میان ایمانداران بسیار باشد. » (رومیان 8: 29). او به کلیسای قرن نهم می گوید: « و همه ما درحالی که با صورتهای بی نقاب مانند آینه ای جلال خداوند را منعکس می کنیم، به تدریج در جلالی روز افزون به شکل او مبدل می شویم و این کار، کار خداوند یعنی روح القدس است. » (دوم قرن تیان 3: 18) و اینکه انسانیت ما دگرگون خواهد شد: « زیرا فنا باید با بقاء پوشیده شود و مرگ به حیات جاودان ملبس گردد » (اول قرن تیان 15: 53). برای پطرس، پیوستن به خانواده و شورای خداوند به معنی « مشارکت در طبیعت الهی » بود (دوم پطرس 1: 4). یوحنا این را به ساده ترین روش بیان می کند « ی دوستان عزیز، اکنون ما فرزندان خدا هستیم، اما معلوم نیست که در آینده چه خواهیم شد. ولی همین قدر می دانیم که وقتی مسیح ظهور کند، ما مثل او خواهیم بود، زیرا او را آن چنان که هست خواهیم دید. » (اول یوحنا 2: 3).

این چه اهمیتی دارد

به عنوان مسیحیان، مطمئنا به دفعات شنیده اید که ما باید شبیه عیسی باشیم. حتما که چنین است، اما وقتی که ما این را می شنویم آن را درباره خوب بودن و یا «کمتر بد بودن» برداشت می کنیم. ما یک ایده تقریبا غیر قابل تصور را (که روزی مانند عیسی می شویم) به یک عمل اجباری تبدیل می کنیم.

به جای اینکه درباره اینکه چقدر مانند عیسی نیستیم احساس گناه کنیم و در قلب های خود این را بگنجانیم که باید «بهتر» باشیم، باید اجازه بدهیم که برکات کاری که او کرده و خواهد کرد طرز فکر ما را درباره شبیه او بودن تغییر دهد. ما می توانیم مانند مسیح بودن را به وظیفه ای که باید آن را انجام بدهیم تا خدا از ما خشمگین نباشد تبدیل کنیم، اما این الهیات غلط است. این روش فیض را به وظیفه تبدیل می کند. یا اینکه می توانیم از این شکرگزار باشیم که روزی مبدل به آنچه که خدا مشتاقانه میخواهد ما را تبدیل کند خواهیم شد. چیزی که او برای ما مقدر کرده است (رومیان 8: 29) و اینکه به روشی زندگی کنیم تا مردم اسیر نیروهای تاریکی بخواهند که به ما در خانواده خداوند بپیوندند. یک طرز فکر به خود نگاه می کند و طرز فکر دیگر به آسمان.

زندگی مسیحی امروز درباره شکست ما از شاد نگه داشتن کسی که ما را هنگامی که هنوز برده تاریکی بودیم دوست می داشت، نیست. زندگی مسیحی حقیقی درباره درک دو مفهوم است: فرزندخواندگی ما در خانواده خدا (که به این معنی است که عیسی برادر ماست و خدا ما را همچنان که عیسی را دوست می دارد، دوست دارد) و نقش ما در نقشه خدا به جهت احیای سلطنت او بر زمین. ما شورای جدید الهی خداوند هستیم و خواهیم شد. او پدر ماست. ما فرزندان او هستیم و سرنوشت ما این است که با او در آنجا که او زندگی می کند تا به ابد زندگی کنیم. ما همکاران او هستیم و کار ما کمک به او در جهت آزاد ساختن کسانی است که هنوز تحت مالکیت خدای مرگ و اسارت نیروهای تاریکی نادیده هستند.

این چیزی است که کتاب مقدس از آن سخن می گوید، از عدن به عدن. این سرنوشت شماست. زندگی ما امروز درباره به دست آوردن جایگاهمان در خانواده خداوند نیست. این به دست آوردنی نیست. این یک هدیه است. زندگی ما امروز نشان دادن شکرگزاری از این فرزندخواندگی است، لذت بردن از آن و تقسیم آن با دیگران.

فصل شانزدهم حکمرانی بر فرشتگان

این برای ایمان ما حیاتی است که بدانیم به عنوان مسیحیان ما چه کسانی هستیم. ما پسران و دختران خداییم، شورای الهی بازسازی شده که در سلطنت پدرمان مشارکت میکند. اما بیشتر از این هم هست. بله ما شورا و خانواده ی خدا هستیم اما تا به کجا؟

اگرچه ما در حال حاضر در این پادشاهی هستیم (کولسیان 1: 13) اما هنوز به طور کامل از این پادشاهی پرده برداری نشده است، ما هنوز تبدیل جهان به عدن را ندیده ایم. این تضاد «در حال حاضر، اما نه هنوز» در طول کتاب مقدس به خیلی روش ها مشاهده میشود. در این فصل، من به شما چشمه ای از «نه هنوز» را نشان میدهم که پاسخی برای سوال «تا به کجا؟» میباشد.

مشارکت در پادشاهی اکنون

مشارکت ما در پادشاهی خدا از پیش تعیین شده نیست. ما ربات نیستیم که کارهایی که برای آن برنامه ریزی شده باشیم را انجام دهیم. این بر ضد ایده خدا برای نماینده او بودن است. ما آفریده شده ایم تا به شباهت او باشیم. او آزاد است. اگر ما نیز آزاد نباشیم، نمیتوانیم به شباهت او باشیم. ما آزادیم تا اطاعت و پرستش کنیم و یا اینکه سرکشی کرده و خود را گرفتار کنیم. و ما آنچه که بکاریم برداشت خواهیم کرد. برداشت ما از قبل برنامه ریزی شده نیست.

اما خدا از ما بهتر است. او یک نقشه داشت که عملی خواهد شد. موفقیت نقشه او نه وابسته و نه مجبور به انطباق با آزادی بشر است. ما نمیتوانیم آنرا تضعیف کنیم، همانطور که موجودات الهی که دارای اراده آزاد بودند نمیتوانستند.

به جلسه شورای آسمانی که در فصل اول به شما نشان دادم فکر کنید. من از شما پرسیدم که آیا به آنچه که کتاب مقدس میگوید ایمان دارید یا نه، و سپس شما را به جلسه ای که خدا در اول پادشاهان 22 با شورای آسمانی خود دارد بردم. خدا حکم کرده بود (پس باید انجام میشد) که اخاب شرور بمیرد. اما خدا می گذارد که ارواح حاضر در شورای او تصمیم بگیرند که آنرا چگونه انجام دهند (اول پادشاهان 22: 19-23).

در پادشاهی خداوند تقدیر و اراده آزاد با هم در کار هستند. اهداف او هرگز واژگون و متوقف نمی شود. او قادر است گناه و شورش را بر عهده بگیرد و هنوز از طریق دیگر نمایندگان آزاد خود آنچه را می خواهد انجام دهد. همانطور که سی.اس. لویس یکبار در کتاب پرلندرا (Perelandra) میگوید: «هر کاری انجام دهید، او آن را به خیریت تبدیل میکند. اما نه همان خیریتی که اگر از او پیروی می کردید برای شما آماده کرده بود.»

تا به کجا، اینجا و اکنون، ما خانواده شورای خدا هستیم؟ تا با خدا در آزاد ساختن مردم از تاریکی همکاری کنیم. تا به مردم نشان دهیم چگونه با عدالت و بخشش زندگی کنند، تقلیدی از خدا برای آنان که به این تصویر سازی احتیاج دارند. برای دفاع و گسترش حقیقت درباره خدای حقیقی در جهانی غیردوستانه که تحت سلطه موجودات زیرک و حسود روحانی است. برای لذت بردن از زندگی همانگونه که خداوند آن را در نظر داشت.

تمام این دعوت ها تمرینی است برای پادشاهی خداوند که در آینده می آید. همانطور که پولس از قرن نهم می پرسد، که دید روحانی خود را با مشاخره بر سر امور این دنیا از دست داده بودند، «آیا نمی دانید که ما درباره فرشتگان قضاوت خواهیم کرد؟ پس چقدر بیشتر درباره امور این زندگی!» (اول قرن نهم 6: 3).

قرار داده شده بر امت ها

پایان پادشاهی هنوز نرسیده است. اگر بیاید، نیروهای تاریکی شکست خواهند خورد. خدایان شریر سلطه خود بر روی امت ها را بطور دائمی از دست خواهند داد و با خانواده و شورای انسانی جلال یافته خدا جایگزین خواهند شد. ببینید عیسی در کتاب مکاشفه چه می گوید:

فقط می خواهم آنچه را دارید تا زمانی که من می آیم، محکم نگاه دارید. 26 به کسی که پیروز شود و در انجام اراده من تا به آخر استقامت نشان دهد قدرت خواهم داد تا بر تمام ملل حکمرانی کند. 27 او با عصای آهنین بر آنان فرمان خواهد راند و آنان را مثل ظروف سفالین خرد خواهد کرد. او تمام این کارها را با قدرتی که من از پدر دریافت کرده ام، انجام خواهد داد. 28 و همچنین ستاره صبح را به او خواهم بخشید. (مکاشفه 2: 25-28).

هنگامی که عیسی بازمی گردد تا تخت پادشاهی خود را در زمینی جدید، عدن جدید جهانی، پس بگیرد، او آن را با خواهران و برادران خود تقسیم می کند. قدرت ها و سران امور از تخت خود به زیر کشیده خواهند شد و ما جای آنها را خواهیم گرفت. سلطه آنان به فرشتگان وفادار به خدا داده خواهد شد بلکه ما در پادشاهی عدنی نهایی خدا از فرشتگان پیشی خواهیم گرفت. عیسی خواهران و برادران انسانی خود را در راس امور قرار خواهد داد.

آیا شما متوجه بخش آخر در مکاشفه 2: 28 شدید؟ «و همچنین ستاره صبح را به او خواهم بخشید»؟ این عجیب به نظر می رسد، اما این درباره پادشاهی مشترک ما با عیسی بر امت ها بعد از رسیدگی به کار نیروهای شریر صحبت می کند. «ستاره صبح» برای توصیف موجودات روحانی استفاده شده است (ایوب 38: 7). این همچنین یک اصطلاح مسیحایی است. از آنجا که ماشیح نیز موجودی روحانی است «زبان ستارگان» بعضی اوقات برای توصیف پادشاهی او در آینده استفاده شده است. اعداد 24: 17 می گوید: «ستاره ای از یعقوب ظهور خواهد کرد، و عصایی از اسرائیل بر خواهد خاست». در کتاب مکاشفه، عیسی خود را این گونه توصیف می کند «من ریشه و نهال داوود و ستاره درخشان صبحگاهان هستم.» (مکاشفه 22: 16).

کلمات استفاده شده در مکاشفه 2: 25-28 قدرتمند هستند. عیسی نه تنها می گوید که او ستاره صبح مسیحایی است، بلکه او ستاره صبح را نیز به ما می بخشد، او پادشاهی مسیحایی خود را با ما تقسیم می کند. مکاشفه 3: 20-21 حتی یک قدم فراتر نیز می رود تا ایمانداران موضوع را به خوبی درک کنند:

من پشت در ایستاده در را می کوبم اگر کسی صدای مرا بشنود و در را باز کند، وارد می شوم و با او شام خواهم خورد و او نیز با من. 21 به آن کسی که پیروز گردد، جایی در روی تخت خود خواهم بخشید، همان طور که من پیروز شدم و با پدر بر تخت او نشستم. (مکاشفه 3: 20-21).

تا به کجا ما در طبیعت الهی سهیم هستیم؟ چرا عیسی ما را در شورای خود به عنوان برادران و خواهران خود معرفی می کند؟ تا خدا بتواند سلطنت بر زمین که او از ابتدا می خواست را به ما بدهد. آسمان به زمین باز خواهد گشت در عدن جدید جهانی.

عدن ابدی

از فصول اول پیدایش، عدن نقطه ای کانونی در نقشه خدا برای انسانها، دیگر نمایندگان الهی او و پادشاهی او بود. پس این تعجب آور و یا تصادفی نیست که آخرین فصل کتاب مکاشفه ما را به عدن بازگرداند.

آنگاه آن فرشته، رودخانه آب حیات را که مثل بلور برق می‌زد به من نشان داد. آن رودخانه از تخت خدا و بره سرچشمه گرفته 2 و از وسط خیابان شهر می‌گذشت. در هر طرف رودخانه یک درخت حیات بود که سالی دوازده بار میوه می‌آورد، هر ماه یکبار از برگ این درختان برای درمان درد ملل استفاده می‌شد. 3 دیگر چیزی که ملعون شده باشد در آن یافت نخواهد شد. تخت خدا و بره در آنجا خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود. 4 همه او را روبه‌رو خواهند دید و نام او را بر پیشانی‌های خود خواهند داشت. 5 دیگر شبی نخواهد بود و آنان به نور چراغ و خورشید نیاز نخواهند داشت، زیرا خداوند خدا، نور ایشان خواهد بود و آنها تا به ابد فرمانروایی خواهند کرد. (مکاشفه 22: 5-1)

آیا متوجه شدید که درخت حیات ملت‌ها را شفا می‌بخشد؟ ملت‌هایی که زمانی تحت سلطه نیروها و سران امور بودند، توسط پسران و دختران جدید خداوند، من و شما، اداره خواهند شد.

این اولین باری نیست که درخت حیات در مکاشفه نمایان می‌شود. برای آنان که تا به آخر ایمان داشته باشند، عیسی در مکاشفه 2: 7 و 11 می‌گوید « به کسی که پیروز شود اجازه می‌دهم از درخت زندگانی که در باغ خدا می‌روید، بخورد... کسی که پیروز شود، عذاب مرگ دوم را نخواهد چشید. » اشاره به درخت حیات بطور واضح مربوط به عدن است. مرگ اول اشاره به مرگ جسمانی، پدید آمده از گناه آدم و اخراج از عدن دارد. از آنجا که تمامی انسان‌ها، ایماندار و بی‌ایمان، قبل از داوری زنده خواهند شد، مرگ دوم داوری نهایی است (مکاشفه 21: 8). آنان که به زندگی با خدا در عدنی جدید ادامه بدهند عذاب مرگ دوم را نخواهند چشید.

این چه اهمیتی دارد

بسیاری از مسیحیان دیدی ناکافی از جهان پس از مرگ دارند. کتاب مقدس به ما همه چیز را درباره اینکه آن چگونه می‌تواند باشد نمی‌گوید، اما برخی جنبه‌های آن قطعی هستند. این به این صورت خواهد بود که ما چنگ می‌نوازیم و یا بی‌وقفه سرود می‌خوانیم در حالی که بر روی ابرها شناور هستیم. اینطور نخواهد بود که ما تنها بر روی مبل‌های آسمانی نشسته با عزیزان از دست رفته خود و یا ایمانداران شناخته شده گذشته، صحبت کنیم.

بلکه، ما زندگی را خواهیم داشت که عدن به ما می‌داد، ما با لذت بردن و مراقبت کردن از آنچه که خدا آفریده است مشغول خواهیم بود. در کنار موجودات الهی که به او وفادار ماندند. آسمان و زمین دیگر از یکدیگر جدا نخواهند بود.

دانستن سرنوشت ما، تفکر ما از اکنون و اینجا را تحت تاثیر قرار می‌دهد. همانطور که پولس می‌گوید « آنچه را که هرگز چشمی ندیده و گوشی نشنیده و به‌خاطر انسانی خطور نکرده است، خدا برای دوستداران خود مهیا نموده است. » (اول قرنتیان 2: 9). دانستن این نتیجه چشمگیر و پر جلال به

ما کمک می کند که شرایط حال حاضر خود را با دید بهتری ببینیم. بعد از اینکه پولس جملاتی که ما در اینجا خواندیم را می نویسد، در نامه دوم خود به قرنتیان می گوید:

سپاس بر خدا، پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدری مهربان و منبع آسایش است. 4 او ما را در تمام سختی‌ها و زحمت‌های ما آسودگی بخشید تا ما بتوانیم با استفاده از همان آسایشی که خدا به ما عطا فرمود، کسانی را که به انواع سختی‌ها گرفتار هستند، آسودگی بخشیم. 5 همان‌گونه که ما در رنج‌های بسیار مسیح سهیم هستیم، به وسیله مسیح در آسایش فراوان او نیز شریک هستیم. 6 اگر زحمات و سختی‌ها نصیب ما می‌شود، به‌خاطر آسودگی و نجات شماست و اگر آسایش در انتظار ماست، این هم باید موجب آسودگی خاطر شما باشد. یعنی وقتی شما هم مثل ما متحمل رنج و زحمت می‌شوید، صبور و با تحمل باشید. 7 امید ما به شما هرگز متزلزل نمی‌شود، زیرا می‌دانیم، چنانکه در رنج‌های ما سهیم هستید، در آسایش ما نیز سهیم خواهید بود.

8 ما نمی‌خواهیم از زحماتی که در استان آسیا برای ما پیش آمد بی‌خبر باشید. بارهایی که بر دوش ما گذاشته شد آن قدر گران و سنگین بود که امید خود را به زندگی از دست دادیم. 9 احساس می‌کردیم که حکم اعدام ما صادر شده بود. چنین اتفاقی افتاد تا به خدایی که مردگان را زنده می‌کند متکی باشیم نه به خودمان. (دوم قرنتیان 1: 3-9).

خدا می تواند ما را در زندگی محافظت کند. اما حتی در مرگ نیز ما قیام خواهیم کرد تا با عیسی بر تخت سلطنت او بنشینیم (مکاشفه 3: 21).

ما یا با داشتن سرنوشت خود در دیدمان زندگی خواهیم کرد و یا خیر. و آگاهی ما از سرنوشتمان باید رفتار ما را تحت تاثیر قرار بدهد. اگر بدانیم که روزی آپارتمان و یا دفتر کار خود را با شخصی که با او مخالفت، ستیز، و یا در غیر اینصورت تحقیر می کنید تقسیم خواهید کرد، تلاش بیشتری برای برقرار کردن صلح، تشویق و حتی دوست شدن با آن شخص خواهید کرد. چگونه است که ما با دیگر ایمانداران بدرفتاری می کنیم؟ چگونه است که ما همان مقدار انرژی را برای نزدیک کردن بی ایمانان به عیسی مصرف نمی کنیم که برای دشمنی با آنان؟ ما یا راضی به سلطنت و حکمرانی با او هستیم و یا خیر.

ای مسیحی، زمان آن رسیده که طوری زندگی کنی که میدانی که هستی و می دانی که خدا چه نقشه‌هایی برای تو دارد.

نتیجه گیری

ما به پایان این مسیر رسیده ایم. اما احتمالاً بهتر است که بگوییم که ما تازه شروع کرده ایم. در این مسیر ما به بررسی برخی سوالات اساسی پرداختیم: آیا خدایان دیگری وجود دارند؟ در این صورت آیا این موضوع تغییر زیادی در درک ما از کتاب مقدس ایجاد میکند؟ این بر ایمان ما چه اثری دارد اگر فرض کنیم که جهان نادیده ی توصیف شده در کتاب مقدس در اصل واقعی است، نه تنها بخش ها آشنا و پذیرفته شده بلکه همچنین بخش های غیر عادی و معمولاً نادیده گرفته شده ی آن. هنگامی که من شروع به درک خط مشی ماورائی موجود در کتاب مقدس کردم، دریافتم که باید راجع به همه ی مسائل بطور متفاوتی فکر کنم. اما میتوانم آنها را در دو کلمه خلاصه کنم: هویت و هدف. امیدوارم که شما در هر دوی این زمینه ها با خواندن این کتاب به چالش کشیده شده باشید.

هویت ما - ما در خانواده ی خداوند دارای یک خانه هستیم

آنچه که این کتاب بررسی کرده است، پیامد های عظیمی در نگرش ما از مسیحی بودن، «در مسیح» بودن؛ همانطور که عهد جدید معمولاً آن را توصیف می کند، داشته است. هنگامی که بدانیم که خدایان عهد عتیق واقعی هستند، معنی این حکم خدا که خدایان غیر از یهوه خدای اسرائیل را نپرستید، معنا پیدا میکند. این حکم درباره ی ندادن توجه به پول یا کشتی یا ماشین نیست. این حکم درباره ی عشق حسودانه ی خدا بر مردمش میباشد. به زبان دیگر، این حکم در واقع در آن چیزی است که میگوید. حماقت وفاداری به هر خدایی غیر از خدای خدایان قابل گذشت نیست.

وخامت اوضاع زندگی در نتایج داوری خدا بر دیگر خدایان و مردمان آنها (دیگر قوم ها) همچنین بسیار واضح است. ما زمانی عاق شده، تحت اسارت فساد و استمرار خدایان دیگر بودیم. ما، همانطور که پولس میگوید، بیگانه و غریبه از خدا و پیمان عشق او بودیم (افسیان 2: 12). ما گم شده بودیم، اسی تاریکی، دشمنان خدا در خدمت رؤسای غیب (افسیان 4: 18 و کولسیان 1: 21).

دانستن این شرایط، مفاهیمی مانند فرزند خواندگی و وراثت را برای ما با معنی تر میکند. این آنها را برای ما جا می اندازد. خدا نمی خواست که نقشه ی زندگی بر روی زمین با خانواده ی خود، لذت بردن از جهان ساخته شده توسط دستان خود او را، منتفی کند. بلکه در بابک او به انسان ها پشت کرد، اما بلافاصله بعد از آن، او ابراهیم را فرا می خواند تا خانواده ی جدیدی را آغاز کند، همچنین تا مجرای باشد برای قوم های طرد شده تا راه بازگشتشان به او را بیابند (اعمال 10: 26-27).

پذیرش واقعیت مافوق طبیعی کتاب مقدس برای درک آن الزامی است. این توضیح میدهد که چرا با پیشرفت عهد عتیق، گناه بت پرستی مانند گناهان دیگر نیست. بلکه گناه اصلی است. اسرائیل بوجود آمده بود تا به خدا وفادار باشد. هنگامه که آنان به خدایان دیگر روی آوردند، به تبعید فرستاده شدند، دور انداخته شده مانند دیگر قوم ها. این دلیل اصلی است برای اینکه چرا نجات در کتاب مقدس همیشه از دید ایمان توضیح داده شده است. خدا مهابتاً به دنبال رفتار بهتر نیست، بلکه به دنبال ایمان است؛ ایمان وفادارانه. هنگامه که ما انتخاب کنیم که قلب هاب خود را با خدای خدایان هماهنگ کنیم، او ما را نجات می بخشد. اگر چیز دیگری را انتخاب کنیم، در حال کاشت چیزی هستیم که حاصلش را بعداً برداشت خواهیم کرد.

برای ما امروز، ایمان وفادارانه به خدا به معنی پذیرش کاری است که عیسی برای ما بر روی صلیب انجام داد، زیرا او خدا در جسم انسانی بود. اخلاق و رفتار ما نباید به جهت تلاش برای وفادار بودن به خدا برای کسب پذیرش او باشد. ما فرامین او را اطاعت می‌کنیم زیرا ما او را پذیرفته ایم. و فرامین او ما را به شادی و رضامندی هدایت میکنند زیرا آنها ما را از تخریب خود و دیگران دور میسازند. آنها به ما چشمه‌ای از زندگی در هماهنگی با خدا و خانواده‌ی او، خانوادۀ ما، دیده و نادیده در سلطنت او، عدن جدید را فراهم میکنند.

هدف ما - ما همه در برنامه‌ی خدا برای احیای عدن نقشی داریم

عضویت در خانواده‌ی خدا تنها یک شرط دارد: ایمان بی‌قید و شرط به خدای خدایان، که شخص عیسی به ما ظاهر شد. این عضویت نه تنها به ما افتخارات عظیمی میبخشد، بلکه همچنین برای ما هدف مشخصی در زندگی ایجاد میکند.

اعضای خانواده‌ی خدا ماموریتی دارند: ماموران خدا برای احیای سلطنت او بر روی زمین و گسترش اعضای خانواده‌ی او. ما ابزاری هستیم در دستان خدا برای پیش بردن واژگونی عظیم شروع شد در اعمال 2، تولد کلیسا، بدن مسیح، تا زمانی که خداوند باز بگردد. همانطور که شرارت مانند یک عفونت در بین بشریت پس از سقوط عدن اولیه پخش شده بود، انجیل نیز مانند یک پادزهر توسط همان میزبان عفونی پخش میشود. ما حاملان حقیقت درباره‌ی خدای خدایان هستیم، محبت او برای همه‌ی ملت‌ها و خواست تغییر ناپذیر او برای بودن در کنار خانواده‌ی خود در خانه‌ی زمینی که او از پیدایش خواهان آن بود. عدن دوباره زنده خواهد شد.

این یک واقعیت علمی است که جهان هر سال در حال از دورتر شدن است. اما پیشرفت «رانش قاره‌ای» برای حواس انسان قابل درک نیست. ما میدانیم که این اتفاق افتاده است تنها از طریق مشاهداتی که بعد از واقعه انجام میدهیم. این امر برابیشرفت سلطنت ثابت و تسلیم ناشدنی خدا نیز صادق است. ما نمیتوانیم با چشم غیر مسلح این را ببینیم که هر روز چگونه قلمروی خدایان، نیروهای تاریکی تحلیل میرود، و یا اینکه انجیل چگونه اسیران را نفر به نفر آزاد میسازد. اما این یک یقین غیرقابل انکار است.

کلید دیدن خود در این تصویر، درک این است که خدا همچنان در حال اجرای نقشه‌ی خود است، چه ما آنرا ببینیم و چه نبینیم. ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که به جهان نادیده و فوق طبیعی ایمان داریم در حالی که باور نداریم که مشیت هوشمندانه خدا در زندگی ما و امور تاریخ بشر فعال است. خدا می‌خواهد که ما بطور عمدی زندگی کنیم، باور کنیم که دست نادیده او و ماموران غیبی وفادار به او و ما (عبرانیان 1: 14) در مسائل ما مشارکت دارند تا هدف خدا برای یک عدن جهانی بطور غیر قابل توقفی پیشروی کند.

هریک از ما برای مسیر شخصی به این پادشاهی و دفاع از آن پادشاهی بسیار حیاتی هستیم. هر روز به ما این امکان را می‌دهد تا با افراد زیر سلطه تاریکی ارتباط برقرار کنیم و فرصت‌هایی داشته باشیم برای تشویق یکدیگر در کار سخت تحقق هدف خود در این دنیای ناقص. هر کاری که انجام می‌دهیم و هر چه که می‌گوییم مهم است، هر چند ممکن است هرگز ندانیم چرا یا چگونه. اما وظیفه‌ی ما دیدن نیست، بلکه انجان دادن است. برداشتن قدم ایمان امری منفعل نیست، بلکه امری هدفمندانه است.

دعای بخشایش

دعای بخشایش: هدیه ای با ارزش

دعایی برای بخشایش چیزی است که همه ی ما در برهه ای از زندگی به دنبال آن میگردیم. بخشایش هدیه ای با ارزش است نه به سادگی به دست می آید و نه به سادگی داده می شود. بخشایش امری حیاتی در زندگی است. این ما را از اشتباهات گذشته آزاد میکند و به ما امید به آینده می بخشد. این بخاطر بخشایش بود که عیسی مسیح به زمین آمد تا برای بشریت فدیة شود.

دعای بخشایش: مهیا شده توسط عیسی مسیح

دعای بخشایش دعایی است که به نزد خدا بالا میرود. ممکن است که ما مستقیماً یکدیگر را برنجانیم، اما در اصل تمام این تعدی ها در نهایت رنجاندن خداست. ممکن پیرسید این چگونه امکان دارد. چگونه ممکن است که نقایص ما آفریننده قادر مطلق جهان را برنجانند؟ آیا خدا اصلاً اهمیت میدهد؟ در پیدایش 6 میبینیم که خداوند خود برای تمام اشتباهاتی که مردم در حق یکدیگر انجام داده بودند محزون میشود: «5 و خداوند دید که شرارت انسان بر زمین بسیار است، و هر نیت اندیشه های دل او پیوسته برای بدی است و بس؛ 6 و خداوند از این که انسان را بر زمین ساخته بود، متأسف شد و در دل خود غمگین گشت.» (پیدایش 6: 5-6).

با دانستن همه اینها، خدا حتی برای اندیشه های پلید شریر نیز محزون میشود. بنابراین، بخشش نهایی نیز باید از جانب خدا بیاید. اگرچه بخاطر عدالت او، بخشایش نمیتواند بزور رایگان داده شود. هر خطایی باید حساب شود تا خدا دآوری عادل باشد. عیسی مسیح در جلجتا بجای ما بر روی صلیب مرد تا گناهان ما بخشیده شود. رنج های او بهای گناهان ماست. «زیرا این خون من است که اجرای پیمان تازه را تأیید می کند و برای آمرزش گناهان بسیاری ریخته می شود.» (متی 26: 28).

در محبت خود، خدا میدانست که وجدان ما از همه ی احساس گناه و محکومیت باید آزاد میشد. او میدانست که بخشایش گناهان بزرگترین نیاز ماست. در آن عمل جاودانی عشق، خدا نه تنها بابت خطایای ما رنج کشید بلکه حتی بهای آنان را نیز پرداخت کرد تا ما هدیه ی آمرزش را هنگام ارتکاب گناه بتوانیم دریافت کنیم. تمام آنچه که ما باید انجام دهیم پذیرش هدیه ی رایگان آمرزش اوست.

دعای بخشایش: طلب آمرزش از خدا

احتمالاً شما در این صفحه به دنبال دعای آمرزش برای تسکین یک روح معذب بودید. و یا ممکن است که شما در تکاپو و عذاب برای بخشیدن شخصی دیگر که عمیقاً به شما آسیب زده است میباشید. برای تمام کسانی که عیسی مسیح را به عنوان خداوند و نجات دهنده ی خود پذیرفته اند، آمرزش به طور رایگان داده شده است. اگر ما به اشتباهات خود پی برده و طلب آمرزش کنیم، خداوند آنرا به ما میبخشد، بی هیچ سوالی: «اما اگر ما به گناهان خود اعتراف نماییم، می توانیم به او اعتماد کنیم؛ زیرا او به حق عمل می کند. او گناهان ما را می آمرزد و ما را از همه خطاهایمان پاک می سازد.» (اول یوحنا 1: 9).

اگر ما عیسی را رد کنیم، در اصل ما هدیه ی آمرزش خدا را رد کرده ایم. ما در حقیقت میگوییم که ما خواهان آشتی با خدا نیستیم (اول یوحنا 1: 10). اگرچه این انتخاب آزادانه ی ماست که آمرزش خداوند را قبول نکنیم، در این صورت ما برای گناهانی که مرتکب شده ایم در پایان این زندگی حساب پس خواهیم داد. این خواست عمیق خداوند است که با ما آشتی کند. «زیرا خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان بیاورد هلاک نگردهد، بلکه صاحب

حیات جاودان شود.» (یوحنا 3: 16). اگر شما میخواهید که واقعا بخشیده شوید، آنچه عیسی گفت را در نظر داشته باشید و صمیمانه او را به عنوان خداوند و منجی خود قبول کنید. شما بخشیده می شوید و خداوند یک کار دگرگون کننده را در زندگی شما آغاز خواهد کرد.

دعای بخشایش: دریافت یک زندگی جدید

دعای بخشایش به ما امید و شروع جدیدی می دهد. تمام گناهان ما توسط خدا پاک شده اند. «در مقابل خطاهای آنها بخشنده خواهم بود و دیگر گناهان آنان را هرگز بهیاد نخواهم آورد.» (عبرانیان 8: 12).

اگر بدانید که شما یک گناهکار هستید، و ایمان داشته باشید که عیسی مسیح به عنوان تنها آزادی دهنده از گناه آمد، پس شما دعای بخشایش را میدانید. سوال این است، آیا شما آماده هستید تا این دعا را توسط دریافت هدیه ی خدا، پسر او، عیسی مسیح، عملی کنید؟ در این صورت به مسیح ایمان بیاورید، به گناهان خود اعتراف کنید و باقی مانده ی زندگی خود را به او به عنوان خداوند خود وقف کنید:

« پدر ، من می دانم که فرامین تو را شکسته ام و گناهان من مرا از تو جدا کرده است. من واقعاً متأسفم ، و اکنون می خواهم از زندگی گناه آلود گذشته خود به سمت تو برگردم. لطفاً مرا ببخش و به من کمک کن تا دوباره از گناه خودداری کنم. من ایمان دارم که فرزند تو ، عیسی مسیح به خاطر گناهان من مرد، از مردگان زنده شد ، زنده است و دعای من را می شنود. من از عیسی مسیح دعوت می کنم تا خداوند زندگی من باشند ، تا از این روز به بعد در قلب من حکومت و سلطنت کند. لطفاً روح القدس خود را بفرستید تا به من کمک کند تا از تو پیروی کنم و اراده ی تو را برای بقیه عمرم انجام دهم. در نام عیسی دعا میکنم، آمین.»

«توبه کنید و هر یک از شما برای آمرزش گناهانتان به نام عیسی مسیح غسل تعمید بگیرید که روح القدس یعنی عطیه خدا را خواهید یافت» (اعمال 2: 38).

اگر شما تصمیم گرفتید که عیسی را امروز دریافت کنید، به خانواده خدا خوش آمدید. حالا، روشی برای بیشتر نزدیک شدن به او، کتاب مقدس به ما میگوید که تعهد خود را پیگیری کنیم.

- تعمید بگیرید همانطور که عیسی حکم میکند
- به شخص دیگری درباره ایمان جدید خود به مسیح بگویید
- هر روز با خدا وقت بگذرانید. لازم نیست که زمان زیادی باشد. تنها عادت هر روزه ی دعا کردن به حضور او و خواندن کلام او را در خود تقویت کنید. از خدا بخواهید که ایمان و درک شما از کتاب مقدس را افزایش دهد.
- با سایر پیروان عیسی مشارکت کنید. گروهی از دوستان برای خود ایجاد کنید که به سوالات شما پاسخ دهند و شما را حمایت کنند.
- گردهم آیی محلی بیابید که بتوانید در آن خداوند را پرستش کنید.

شما چی فکر میکنید؟ - همه ما گناه کرده ایم و سزاوار داوری خدا هستیم. خدای پدر، پسر یگانه خود را برای برآوردن آن داوری برای کسانی که به او ایمان دارند فرستاده است. عیسی ، خالق و پسر جاودان خدا ، که زندگی بدون گناه داشت، آنقدر ما را دوست دارد که به خاطر گناهان ما مرد، با گرفتن مجازاتی که سزاوار ما بود، دفن شد و مطابق کتاب مقدس از مردگان برخاست. اگر واقعاً به این امر در قلب خود ایمان دارید و به آن اعتماد دارید ، تنها با دریافت عیسی به عنوان ناجی خود

، اعلام این که «عیسی خداوند است» شما از داوری نجات خواهید یافت و ابدیت را با خدا در آسمان می‌گذرانید.

پاسخ شما چیست؟

درخواستی از طرف نویسنده

فوق طبیعی چکیده ای از کتاب با جزئیات و علمی من، قلمرو ی نادیده: احیای جهان بینی فوق طبیعی کتاب مقدس (Lexham press, 2015) میباشد. قلمرو ی نادیده به زبان انگلیسی در Amazon.com موجود میباشد.

امیدوارم که شما فوق طبیعی از نظر روحانی تشویق کننده یافته باشید. من میتوانم که این کتاب را بطور مجانی در اختیار عموم قرار بدهم زیرا انسان های بخشنده ای که برای محتویات آن اهمیت قائل هستند، آنرا امکان پذیر ساخته اند. لطفاً شما نیز با بخشش خود به Miqlat از طریق Miqlat.org و یا nakedbible.org در جهت تهیه ی محتوات رایگان بیشتر کمک کنید.

برای تعلیمات کتاب مقدسی بیشتر، لطفاً به وبسایت من drmsb.com مراجعه کنید و به فایل های صوتی من در nakedbiblepodcast.com گوش دهید. نام «Naked Bible» (کتاب مقدس عریان) حاکی از خواست قلبی من برای تعلیم کتاب مقدس بطور خالص و فیلتر نشده توسط رسوم مدرن امروزی، فرقه ها و دیگر فیلتر های مذهبی میباشد.

همانطور که در وبسایت من خواهید دید، من همچنین از مسائل علمی تخیلی مینویسم تا از آنها به عنوان ابزاری برای معرفی الهیات کتاب مقدسی به مردم استفاده کنم. رمان های من (در حال حاضر The Facade و دنباله آن The Portent) تنها با زبان انگلیسی از طریق Amazon.com در دسترس هستند.